سیری در معارف اسلامی

۳۰

ارزشها و لغزشهای نفس

تحقیق و نگارش

استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

ارزشها و لغزشهای نفس

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ارزش ها و لغزش های نفس

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور:ارزشها و لغزشهای نفس/ مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری:۳۶۶ ص.

فروست:مجموعه آثار؛ ۸۹.سیری در معارف اسلامی؛ ۳۰.

شابک:۵۰۰۰۰ ریال: گالینگور ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۵۶-۵ : ؛ ۴۵۰۰۰ ریال (شومیز)

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه : ص.[۳۶۳] - ۳۶۶.

یادداشت:نمایه.

موضوع:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع:نفس -- جنبه های قرآنی

موضوع:تقوا -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده:فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

رده بندی کنگره:BP۱۰/۵/الف۸۲الف۴۳ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی:۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی:۲۰۶۷۰۹۴

ص :۱

اشاره

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد اللّه را به مصداق کریمانه «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت شر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث ونظر می باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشرفرهنگ انسان ساز آل اللّه علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلّدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود سی امین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده ۲۱ گفتار در باب ارزشها و لغزشهای نفس می باشد که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه رمضان ۱۳۸۲ در حسینیه هدایت تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

- مجموعه متنوع فهرست ها و...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف

«الحمد لله و الصلاه علی رسول الله و علی آله آل الله »

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و

عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمـان مخلص و باعمـل شـیعه برای حفـظ دین خـدا و تبلیغ معـارف الهیه بر اسـاس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سـال ۱۳۸۷ هجری شمسـی است این جایگاه عظیم را حفظ کردنـد؛ شخصـیت هایی چون شـیخ مفید، شـیخ صدوق، شیخ

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت اللّه العظمی بروجردی، آیت اللّه سیدعلی نجف آبادی، آیت اللّه حاج میرزا علی شیرازی، آیت اللّه حاج میرزا علی هسته ای، آیت اللّه حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و...

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می رفتند و از این طریق دِین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده ام، بر اساس وظیفه ای که احساس می کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً ـ حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

محتوای سوره یوسف

۱

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

سوره مبارکه یوسف، ظرف عبرت ها، اشارات، لطایف و عالی ترین مسائل اخلاقی است. در آغاز داستان، خداوند عالم، آن را برای شخص پیامبر اسلام بیان می کند و در پایان، این داستان را عبرت و درسی برای همه مردم تا قیامت اعلام می کند، البته برای صاحبان اندیشه و آنان که از انسانیت برخوردار و اهل دل، موعظه پذیری و پند گرفتن هستند.

« لَقَدْ كٰانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولِی الْأَلْبٰابِ ... » (۱)

مجموعه این داستان، درس زنـدگی است و عالی ترین مسائل انسانی، در آن گنجانـده شـده است. صاحبان فکر دوست دارند که همواره بـا این حقـایق مـأنوس باشـند ، زیرا این حقـایق را به منزله بـارانی برای سـرزمین خشک وجود می داننـد. اگر باران سرزمین خشـک را زنـده می کنـد و انواع گـل هـا و گیاهـان را در آن می رویانـد، این حقایق نیز باطن و عقل و جان و دنیا و آخرت را طراوت و خرمی می بخشد و آنها با این سرمایه سنگین، عاشقانه روبه رو می شوند.

ص:۲۱

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۱۱۱؛ «به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.»

خداوند در آغاز سوره، به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

« نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ » (۱)

ما بهترین داستان ها را برای شخص تو بیان می کنیم. علت این که داستان یوسف، نیکوترین داستان است، به خاطر این که سراسر آن، بیان مسائل اخلاقی می باشد. با این که صورت یوسف، زیباترین صورت تاریخ بوده است و او نماد زیبایی است و برخی گفته اند که قلم صنع پروردگار، یک سهم از زیبایی را در همه عالم به کار گرفت و ۹۹ سهم دیگر را در صورت یوسف قرار داد، اما نیکوتر بودن این داستان، به علت سیمای زیبای یوسف نیست ، زیرا این صورت زیبا را سرانجام، در کفن پیچیدند و در خاک نهادند. صورت زیبا از بین می رود، بلکه «أحسن القصص» بودن قصه یوسف، به علت سیرت زیبای او است. اخلاق و سیره ماندگار است. رفتار و کردار و دعا و مناجات و اخلاق زیبای او در چاه و بر تخت سلطنت، تا کنون هم درس آموز است. به همین علت است که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ما بهترین داستان ها را برای تو بازگو می کنیم.

چگونگی بیان داستان

در جمله :

« بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ »

می فرماید: ما این داستان را از راه وحی، بر تو بازگو خواهیم کرد ؛ یعنی آن را کامل و جامع برای تو بیان می کنیم و همه حقایقش را به فصیح ترین بیان خواهیم آورد.

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۳؛ «ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می خوانیم.»

و حکمت بیان آن در قرآن این است که :

« ذٰلِکَ الْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ » (۱)

مـا بـا این داسـتان می خواهیم مردم را اهـل تقوای بـاطن تربیت کرده، انسـان هـای صاحب عقل را هـدایت کنیم. این است که داستان را قرآنی کرده ایم که هر گوشه ای از آن، هدایت گر مردم باشد و اینان را به خدا برساند و از زشتی ها نجات داده، به زیبایی ها بیاراید.

پیشینه ممتاز

« بِمٰا أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغٰافِلِینَ » (۲)

پیش از این که به وسیله وحی، تو را از این قصه آگاه کنم، از آن بی اطلاع بودی ، زیرا چند هزار سال پیش، قهرمان داستان، در مصـر از دنیا رفته است و تنها خداونـد متعال است که همه جزئیات و لطایف و دقایق این داسـتان را می توانـد بیان کند، که اکنون به وسیله قرآن مجید آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی نمود.

تجارت بی زیان (۳)

۱- ۱) - بقره (۲) : ۲؛ «در [وحی بودن و حقانیت] این کتابِ [با عظمت] هیچ شکی نیست ؛ سراسـر آن، برای پرهیزگاران، هدایت است.»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۳؛ «مـا بهترین داسـتان را بـا وحی کردن این قرآن بر تو می خوانیم و تو یقینـاً پیش از آن از بی خبران بودی.»

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۲۲۵/۶۷، باب ۵۴؛ «یَقُولُ اللَّهُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَنَا أَغْنَی الشُّرَکَاءِ خُـذْ ثَوَابَ عِبَادَتِکَ مِمَّنْ أَشْـرَکْتَهُ مَعِی. مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ أی ثوابها شبهه بالزرع من حیث إنه فائده تحصل بعمل الدنيا و لذلک قيل الدنيا مزرعه الآخره نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ فنعطه بالواحد عشـرا إلی سـبعمائه فما فوقها وَ مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیٰا أی بعمله نفع الدنيا نُؤْتِهِ مِنْهٰا أی شـيئا منها علی ما قسـمنا له و يحتمل أن يصـير سـببا لزياده المنافع الدنيويه وَ مٰا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِـیبٍ لبطلانه و إنما الأعمال بالنيات و إنما لكل امرئ مـا نوی.» نهـج البلاغه: خطبه۲۱۳، و من كلامٍ له عليه السـلام قـاله عنـد تلاوته؛ «یُسَـبِّحُ لَهُ فِیهٰا بِالْغُـدُوِّ وَ الْآصٰالِ رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی جَعَلَ الذِّکْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَهِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْـدَ الْمُعَانَـدَهِ وَ مَـا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلَـاؤُهُ فِی الْبُرْهَهِ بَعْـدَ الْبُرْهَهِ وَ فِی أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِی فِکْرِهِمْ وَ کَلَّمَهُمْ فِی ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْـبَحُوا بِنُورِ یَقَظَهٍ فِی الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْـمَاعِ وَ الْأَفْئِـدَهِ یُذَکِّرُونَ بِأَیَّامِ اللَّهِ وَ یُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَهِ الْأَدِلَّهِ فِی الْفَلَوَاتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَیْهِ طَرِیقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاهِ وَ مَنْ أَخَذَ یَمِیناً وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَیْهِ الطَّرِیقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَکَهِ وَ کَانُوا کَذَلِکَ مَصَابِیحَ تِلْکَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدِلَّهَ تِلْکَ الشُّبُهَاتِ وَ إِنَّ لِلذِّکْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْیَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَهٌ وَ لَابَیْعٌ عَنْهُ یَقْطَعُونَ بِهِ أَیَّامَ الْحَیَاهِ وَ یَهْتِفُونَ بِالزَّوَاجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِی أَسْمَاعِ الْغَافِلِینَ وَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ یَأْتَمِرُونَ بِهِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یَتَنَاهَوْنَ

عَنْهُ فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الآْخِرَه... .» بحار الأنوار: ۲۲۵/۶۷، باب ۵۴؛ «وَ فِی الْكَافِی عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ قَالَ مَعْرِفَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ الْأَئِمَّهِ علیه السلام .»

مسأله مهم در این داستان، روبه رو شدن مخاطبان، با آن است که باید آیه به آیه آن را بخوانند، تا آن را درک کنند و در زندگی آن را به عنوان الگو و سرمشقی به کار بندند. به کار بستن این پندها معامله با خداوند است. به کارگیری قرآن، پر سودترین تجارتی است که انسان در عمر خود انجام می دهد. خداوند بر خود لازم کرده است که هر کس با او معامله کند، تجارتش را به زیباترین صورت به سود کلان برساند. ما در جهان، طرف معامله و تجارتی مانند خداوند عالم نداریم. او از تجارت و بهره تجارت، چیزی نمی خواهد وتجارت و بهره را یک جا به تاجر برمی گرداند. این یک تجارت یک طرفه است. در دنیا تجارت دو طرف دارد : یکی خریدار و دیگری فروشنده. و هر دو می خواهند سود ببرند ، ولی خداوند همه سود تجارت را به تاجر

می دهد و خود، شریک تجارت نمی شود و روش تجارت را هم خود به تاجر می آموزد.

سود تجارت با خدا

قرآن مجید، چگونگی رفتار خداوند با این تاجران را تشریح می کند که نمونه هایی از آن را بیان می کنیم. در آیه ای می فرماید:

« مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا » (۱)

یعنی کسی که یک عمل خوب برای من بیاورد و مثلًا بگوید: خدایا! من یک نماز صبح آورده ام، یا انسانی را با زبان نجات داده ام، یا مشکل بنده ای را حل کرده ام، یا با نگاه محبت آمیز، دلی را خشنود ساخته ام، یا با زبان مهر و محبت، غصه کسی را برطرف کرده ام، من ده برابر به او پاداش می دهم.

البته «مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ » شامل مردم مؤمن است وگرنه غیر مؤمن، طرف معامله خود را خداوند قرار نمی دهد. غیر مؤمن خداوند را باور ندارد به همین جهت با ظاهر دنیای فانی و زودگذر مثل کارخانه و شرکت برخورد می کند. (۲)

ص:۲۵

۱- ۱) – انعام (۶) : ۱۶۰؛ «هر کس کار نیک بیاورد ، پاداشش ده برابر آن است.»

۲- ۲) – بحار الأنوار: ۲۴۶/۶۸، باب ۷۱، حدیث ۱؛ معانی الأخبار: ۳۹۷؛ «عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ زِدْنِی فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ زِدْنِی فَأَنْزَلَ اللَّهُ عز و جل مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَهً فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ الْکَثِیرَ مِنَ اللَّهِ عز و جل لَایُحْصَی وَ لَیْسَ لَهُ مُنْتَهَی.» الکافی: ۱۸۵/۱، حدیث ۱۴؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِیُّ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ علیه السلام یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ لَاأُخْبِرُکَ بِقَوْلِ اللَّهِ عز و جل مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهٰا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ. وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّٰارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلّٰا مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قَالَ بَلَی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَقَالَ الْحَسَنَهُ مَعْرِفَهُ الْوَلَایَهِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ السَّیِّئَهُ إِنْکَارُ الْوَلَایَهِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَیْتِ ثُمَّ قَرَأَ عَلَیْهِ هَذِهِ الْآیَهَ.»

تنهـا مردمـان مؤمن هسـتند که طرف تجارتشـان خداونـد است، البته مردم مؤمن، هر روز و شب، برای او کـار خوب انجـام می دهنـد، در پنـج نوبت نماز می خوانند، برخی نماز شب می خوانند، به دیدن پدر و مادر می روند و در زندگی زن و فرزندشان گشایش ایجاد می کنند. هر کار خوبی حسنه است و خداوند دَه برابر، در ازای آن سود می دهد و در پرونده او ثبت می شود، البته این در مراحل عادی است.

تأثیر مکان و زمان در پاداش زمان و مکان نیز در جزای اعمال، مؤثر است. در روایات آمده است که مثلاً یک رکعت نماز در مسـجد الحرام، با صد هزار رکعت نماز برابر است ؛ (1) یعنی شـما ده رکعت نماز در مسجد الحرام می خوانید، اما یک میلیون نماز برای شما ثبت می شود، حتی اگر این نماز، مستحب هم باشد، این مطلب صادق است.

خزانه خداوند محدودیت ندارد، خزانه ای نیست که حجم و طول و عرض

1- 1) - من لایحضره الفقیه: 228/1، حدیث 682؛ وسائل الشیعه: 271/5، باب 52، حدیث 6518؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الصَّلَاةُ فِی مَسْجِدِی كَأَلْفِ صَلَاةٍ فِی غَیْرِهِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ فِی مَسْجِدِی.» وسائل الشیعه: 271/5، حدیث 6520؛ «عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَلَاةٌ فِی مَسْجِدِی هَذَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَشَرَةَ آلَافِ صَلَاةٍ فِی غَیْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِیهِ تَعْدِلُ مِائَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ.» الکافی: 526/4، حدیث 5؛ وسائل الشیعه: 272/5، باب 52، حدیث 6522؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ الصَّلَاةُ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ مِائَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ.»

داشته باشد. اگر شما تا پایان روزگار هم که زنده باشید و این نمازها را بخوانید، به همین شکل، پاداش آن را به شما برمی گردانند. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله هر یک رکعت نماز، پاداش ده هزار رکعت را دارد. وقتی انسان به زیارت سیدالشهدا علیه السلام می رود، حتی اگر با هواپیما و ماشین برود، از درِ خانه تا حرم أبی عبداللّه، در برابر هر قدم، ثواب یک حج و عمره قبول شده به او می دهند. (۱) خزانه و کَرم بی نهایت است. این ها در برابر کارهای مستحب است.

در امور واجب نیز این چنین است؛ مثلاً ـ درباره روزه می فرماید: «الصوم لی» روزه مال من است. تو این اندازه ظرفیت نداری که روزه مال تو باشد. روزه مال من است و هیچ کس در این عالم، نمی تواند پاداش روزه را حساب کند.

«و أنا أجزی» (۲)پاداش روزه، در روز قیامت، بر عهده من است که در آن روز، به تو عطا می کنم.

ص:۲۷

---

۱ - ۱) - وسائل الشیعه: ۴۱۹/۱۴، باب ۳۷، حدیث ۱۹۴۹۶؛ «عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّهُمْ یَرْوُونَ أَنَّ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَیْنِ علیه السلام کَانَتْ لَهُ حَجَّهٌ وَ عُمْرَهٌ قَالَ مَنْ زَارَهُ وَ اللَّهِ عَارِفاً بِحَقِّهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ.» وسائل الشیعه: ۴۱۹/۱۴، باب ۳۷، حدیث ۱۹۵۰۲؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا أَدْنَی مَا لِزُوَّارِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَقَالَ لِی یَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ أَدْنَی مَا یَکُونُ لَهُ أَنْ یُحْفَظَ فِی نَفْسِهِ وَ مَالِهِ حَتَّی یَرُدَّهُ إِلَی أَهْلِهِ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ کَانَ اللَّهُ أَحْفَظَ لَهُ.» وسائل الشیعه: ۴۲۰/۱۴، باب ۳۷، حدیث ۱۹۵۰۳؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَیَخْرُجُ إِلَی قَبْرِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَلَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوَهٍ مَغْفِرَهٌ لِذُنُوبِهِ ثُمَّ لَمْ یَزَلْ یُقَدَّسُ بِکُلِّ خُطْوَهٍ حَتَّی یَأْتِیَهُ فَإِذَا أَتَاهُ نَاجَاهُ اللَّهُ وَ قَالَ عَبْدِی سَلْنِی أُعْطِکَ وَ ادْعُنِی أُجِبْکَ اطْلُبْ شَیْئاً أُعْطِکَ سَلْنِی حَاجَهً أَقْضِهَا لَکَ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ حَقٌّ عَلَی اللَّهِ أَنْ یُعْطِیَ مَا بَذَلَ.»

۲ - ۲) - الکافی: ۶۳/۴، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه: ۳۹۷/۱۰، باب ۱، حدیث ۱۳۶۷۹؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ الصَّوْمُ لِی وَ أَنَا أَجزِی عَلَیْهِ.»

ثواب ختم قرآن

امام صادق علیه السلام در روایتی قطعی - که بیشتر زُوّار به آن عمل می کنند - می فرماید :

«هر کس در مکه، یک ختم قرآن کند، از دنیا نمی رود مگر این که پیامبر را ببیند و جای او را در بهشت به او نشان دهد». (۱)
این ثواب یک عمل مستحب است، اما واجبات که جای خود دارند.

کیفر ترک واجبات

شما اگر دو رکعت نماز خود را عمداً نخوانید، به یقین همه آفرینش را باید به پروردگار خود، عوض بدهید که جای آن دو رکعت نماز را پُر کند ؛ اما باز هم پُر نخواهد کرد. ببینید وزن واجبات، چه اندازه است ؛ مثلاً پرداخت خمس را در نظر بگیرید که انسان پس از یک سال خوردن و پوشیدن و مسافرت کردن و همه نوع بهره بردن از سرمایه خود، اگر مثلاً صد تومان باقی مانده است، باید بیست تومان از آن را بپردازد. این بیست تومان، سهم پیامبر صلی الله علیه و آله است و باید خرج حوزه ها و مراجع تقلید و مفسران قرآن شود. امام زمان علیه السلام می فرماید: اگر همین بیست تومان به شما تعلق بگیرد و نپردازید، در قیامت، ما دشمن شما خواهیم بود. چرا؟ چون وزن

---

۱ - ۱) - تهذیب الأحکام: ۴۶۸/۵، باب ۲۶، حدیث ۲۸۶؛ جامع الأخبار: ۶۹؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام تَسْبِیحَهٌ بِمَکَّهَ أَفْضَلُ مِنْ خَرَاجِ الْعِرَاقَیْنِ یُنْفَقُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ قَالَ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَکَّهَ لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَرَی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ یَرَی مَنْزِلَهُ فِی الْجَنَّهِ.» الکافی: ۶۱۲/۲، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَکَّهَ مِنْ جُمُعَهٍ إِلَی جُمُعَهٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِکَ أَوْ أَکْثَرَ وَ خَتَمَهُ فِی یَوْمِ جُمُعَهٍ کُتِبَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ وَ الْحَسَنَاتِ مِنْ أَوَّلِ جُمُعَهٍ کَانَتْ فِی الدُّنْیَا إِلَی آخِرِ جُمُعَهٍ تَکُونُ فِیهَا وَ إِنْ خَتَمَهُ فِی سَائِرِ الْأَیَّامِ فَکَذَلِکَ.»

عمل، بسیار سنگین است و مسامحه در آن، باعث دشمنی خدا و پیامبر است. (۱)

ارزش والای تجارت با خدا

خداوند در سوره توبه می فرماید : اگر مال و جان خود را با خدا معامله کنید، در برابر به بهشت من خواهید رسید.

این بهشت، جایی است که وقتی آفریده شد، خداوند به آن فرمود : خوش به حال کسانی که در تو قرار بگیرند. درک این حقیقت، ممکن نیست.

خداوند می فرماید : من برای بندگان شایسته ام، چیزی را مقرر کرده ام که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی شنیده و نه به خیال کسی خطور کرده است.

من جان و مال شما را در برابر بهشت می خرم:

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَیٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ و أَمْوَلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّه » (۲). (۳)

ص:۲۹

۱- ۱) - الکافی: ۵۴۷/۱، حدیث ۲۵؛ تهذیب الأحکام: ۱۳۹/۴، باب ۳۹، حدیث ۱۷؛ «سَهْلٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّی قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ زَیْدٍ الطَّبَرِیُّ قَالَ کَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام یَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِی الْخُمُسِ فَکَتَبَ إِلَیْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ کَرِیمٌ ضَمِنَ عَلَی الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَ عَلَی الضِّیقِ الْهَمَّ لَایَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ إِنَّ الْخُمُسَ عَوْنُنَا عَلَی دِینِنَا وَ عَلَی عِیَالَاتِنَا وَ عَلَی مَوَالِینَا وَ مَا نَبْذُلُهُ وَ نَشْتَرِی مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزْوُوهُ عَنَّا وَ لَاتَحْرِمُوا أَنْفُسَکُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَیْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِکُمْ وَ تَمْحِیصُ ذُنُوبِکُمْ وَ مَا تُمَهِّدُونَ لِأَنْفُسِکُمْ لِیَوْمِ فَاقَتِکُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ یَفِی لِلَّهِ بِمَا عَهِدَ إِلَیْهِ وَ لَیْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَام.»

۲- ۲) - توبه (۹) : ۱۱۱؛ «یقیناً خدا از مؤمنان، جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد، خریده است.»

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۱۰۵/۸، باب ۲۳؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَاتَقُولَنَّ إِنَّ الْجَنَّهَ وَاحِدَهٌ إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ وَ لَاتَقُولَنَّ دَرَجَهً وَاحِدَهً إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِنَّمَا تَفَاضَلَ الْقَوْمُ بِالْأَعْمَالِ قَالَ وَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ الْمُؤْمِنَیْنِ یَدْخُلَانِ الْجَنَّهَ فَیَکُونُ أَحَدُهُمَا أَرْفَعَ مَکَاناً مِنَ الْآخَرِ فَیَشْتَهِی أَنْ یَلْقَی صَاحِبَهُ قَالَ مَنْ کَانَ فَوْقَهُ فَلَهُ أَنْ یَهْبِطَ وَ مَنْ کَانَ تَحْتَهُ لَمْ یَکُنْ لَهُ أَنْ یَصْعَدَ لِأَنَّهُ لَایَبْلُغُ ذَلِکَ الْمَکَانَ وَ لَکِنَّهُمْ إِذَا أَحَبُّوا ذَلِکَ وَ اشْتَهَوْهُ الْتَقَوْا عَلَی الْأَسِرَّهِ.» تفسیر نمونه: ۱۳۹/۱ و ۱۴۰، ذیل تفسیر سوره بقره آیه ۲۵، (ویژگی نعمتهای بهشتی) در آیه مورد بحث، سرنوشت مؤمنان را بیان می کند تا همانگونه که روش قرآن است با مقابله این دو با هم، حقیقت روشنتر شود. نخست می گوید: «به آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند بشارت ده که برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جریان دارد»؛ «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ » می دانیم باغهایی که آب دائم ندارند و باید گاهگاه از خارج، آب برای آنها بیاورند، طراوت زیادی نخواهند داشت، طراوت از آن باغی است که همیشه آب در اختیار دارد، آبهایی که متعلق به خود آنست و هرگز قطع نمی شود، خشکسالی و کمبود آب آن را تهدید نمی کند و چنین است باغهای بهشت. سپس ضمن اشاره به میوه

هـای گوناگون این باغها می گویـد: «هر زمان از این باغها میوه ای به آنها داده می شود می گوینـد: این همان است که از قبل به ما داده شده است»؛ «کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ » مفسـران برای این جمله تفسـیرهای مختلفی ذکر کرده اند: بعضـی گفته اند: منظور این است که این نعمتها به خاطر اعمالی است که ما قبلا در دنیا انجام دادیم و زمینه آن از قبل فراهم شده است. بعضی دیگر گفته اند: هنگامی که میوه های بهشتی را برای دومین بار برای آنها می آورند می گویند این همان میوه ای است که قبلا خوردیم، ولی هنگامی که آن را می خورنـد می بیننـد، طعم جدیـد و لـذت تازه ای دارد! و به تعبیر دیگر فی المثـل سـیب و انگوری را که در این دنیـا می خوریم در هر مرتبه همان طعم قبل را احساس می کنیم، ولی میوه هـای بهشتی هر چنـد ظـاهرا یک نو علیه السـلام بوده باشـند هر بار طعم جدیـدی دارنـد، و این از امتیازات آن جهان است که گویی تکرار در آن نیست! بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که آنها هنگامی که میوه های بهشتی را می بینند آن را شبیه میوه های دنیا می یابند، تا خاطره نامانوسـی نداشـته باشد، اما به هنگامی که می خورند طعم کاملا تازه و عالی در آن احساس می کننـد. هیـچ مانعی ندارد که جمله بالا اشاره به همه این مفاهیم و تفاسـیر باشد چرا که الفاظ قرآن گاه دارای چندین معنی است.

نقش باور در عمل

شهدا عاشق شهادت بودند و تعهد و پیمان و سخن خداوند را باور کرده بودند :

« رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً » (۱)

چرا در شب عاشورا ابی عبداللّه علیه السلام به یاران خاص خود اصرار می کرد و می فرمود: این مردم با شما کاری ندارند و من بیعتم را از شما برداشتم، بروید ؛ اما یک نفر هم نرفت ؛ (۲) چون این مطالب را باور کرده بودند. اگر هم بخواهند بروند، کجا بروند؟ مگر چقدر می توانند معامله کنند. اینجا وقت معامله با خداوند است.

ص:۳۰

۱- ۱) - احزاب (۳۳) : ۲۳؛ «از مؤمنان، مردانی هستند که به آنچه با خدا پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند. برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۸۹/۴۵، بقیه الباب ۳۷؛ الخرائج و الجرائح: ۲۵۴/۱؛ «رُوِیَ عَنْ زَیْنِ الْعَابِدِینَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لَمَّا كَانَتِ اللَّیْلَهُ الَّتِی قُتِلَ الْحُسَیْنُ فِی صَبِیحَتِهَا قَامَ فِی أَصْحَابِهِ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ هَؤُلَاءِ یُرِیدُونِّی دُونَكُمْ وَ لَوْ قَتَلُونِی لَمْ یَصِلُوا إِلَیْكُمْ فَالنَّجَاءَ النَّجَاءَ وَ أَنْتُمْ فِی حِلٍّ فَإِنَّكُمْ إِنْ أَصْبَحْتُمْ مَعِی قُتِلْتُمْ كُلُّكُمْ فَقَالُوا لَانَخْذُلُكَ وَ لَانَخْتَارُ الْعَیْشَ بَعْدَكَ فَقَالَ علیه السلام إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ كُلُّكُمْ حَتَّى لَایُفْلِتَ مِنْكُمْ أَحَدٌ.»

آراستگی به ایمان

خداوند در سوره مبارکه حجرات می فرماید :

« حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ » (۱)

کسی که به من دل ببندد، ایمان را محبوب او می کنم. وقتی ایمان را محبوبت کردم، بسیار خوب می شوی و عاشق پیامبر و امیرالمؤمنین و سید الشهدا علیهم السلام می شوی ؛ چون اینان را در دل شما زینت می دهم. هر چه را دل زیبا بیابد، عاشق آن می شود. بلال عاشق پیامبر بود ؛ چون حُسن ایشان در دل او جلوه کرده بود. کار چشم نیست. پیامبر در چهل سالگی مبعوث شدند. عموی ایشان، ابولهب ۵۳ سال ایشان را می دید ؛ اما آن حضرت را دوست نداشت. قرآن می فرماید :

« وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لاَ يُبْصِرُونَ » (۲)

تو را می بینند، اما زیبایی تو را درک نمی کنند. چرا؟ چون دلشان در پرده شقاوت است ؛ اما کسی که دل به من داده است، دیگر کاری به چشم او ندارم. در دل او حقایق را می آرایم.

علی علیه السلام را در دل خود می بیند که چه زیبایی بی نهایتی است. این، کار خدا است. به من دل بدهید، من نقاش ازل و ابد هستم، ببینید در دل شما چه چیزی نقاشی می کنم.

۱- ۱) - حجرات (۴۹) : ۷؛ «خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست.»

۲- ۲) - اعراف (۷) : ۱۹۸؛ «و آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند، در حالی که نمی بینند.»

امان نامه خداوند

خداوند در قرآن می فرماید :

کسی که یک سفر حج انجام دهد، (البته حج مطابق با فقه اهل بیت) در برابر حج او، به او ایمنی می دهم :

« وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً » (۱)

ایمنی از عذاب را به او می دهم. در مقابل یک سفر یک ماهه که انسان می رود و خیلی هم به او خوش می گذرد، خداوند به او ایمنی می دهد. اصل تجارت، محدود است، ولی سودش نامحدود. هنگامی که بهشتیان، خدا را می بینند، آن قدر خدا را شکر می کنند که قرآن الفاظ شکرگزاری آنان را بیان می کند :

« وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ » (۲)

از درون بهشت، جهنم را به آنان نشان می دهند. لذت احساس نجات از جهنم، از لذت خوردن نعمت های بهشت، برای ایشان بیش تر است.

امام صادق علیه السلام مسأله حج در آیه «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً » را بسیار لطیف بیان کرده، می فرماید : کسی که حج بگزارد، خدا او را وارد فضای ولایت ما می کند ؛ (۳) یعنی در دنیا و آخرت، دستش را در دست ما می گذارد و وقتی این گونه شد، از هر

۱- ۱) - آل عمران (۳) : ۹۷؛ «و هر که وارد آن شود، در امان است.»

۲ - ۲) - فاطر (۳۵) : ۳۴؛ «و می گویند : همه ستایش ها ویژه خدا است که اندوه را از ما برطرف کرد ؛ بی تردید، پروردگارمان بسیارآمرزنده و عطا کننده پاداش فراوان، در برابر عمل اندک است.»

۳- ۳) - الکافی: ۵۴۵/۴، حدیث ۲۵؛ «عَنْ عَبْدِ الْخَالِقِ الصَّیْقَلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عز و جل وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً فَقَالَ لَقَدْ سَأَلْتَنِی عَنْ شَیْءٍ مَا سَأَلَنِی أَحَدٌ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَیْتَ وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَیْتُ الَّذِی أَمَرَهُ اللَّهُ عز و جل بِهِ وَ عَرَفَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ حَقَّ مَعْرِفَتِنَا کَانَ آمِناً فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ.»

فتنه ای در دنیا و از هر عذابی در آخرت، در امان است: «وَ مَنْ دَخَلَهُ كٰانَ آمِناً ».

نور معرفت الهی در مقابل عمل

خداوند به کسی که عبادت و طاعت داشته باشد، می فرماید : من در برابر این عبادت و طاعت، به او نور معرفت می دهم. می فرماید : (۱) با نوری که در آخرت به او می دهم، بهشت را می بیند و به سوی آن حرکت می کند، نه این که جلوی او را نمی گیرند، بلکه به او مژده می دهند:

« يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ » (۲)

روشنایی مؤمنان که در برابر عبادت و طاعت به آنها داده ام، پیش روی ایشان در حرکت است.

نور در قیامت از وجود خود مردم مؤمن طلوع کرده در جلوی ایشان حرکت می کند :

---

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۲۳/۶۷؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَايَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ وَ نُورُ اللَّهِ لَايَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ وَ سَحَابُ اللَّهِ مَا يَظْهَرُ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا غَطَّاهُ وَ رِيحُ اللَّهِ مَا تَهُبُّ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتْهُ وَ مَاءُ اللَّهِ يَحْيَا بِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَرْضُ اللَّهِ يَنْبُتُ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَ الْمُلْكِ.» مصباح الشريعه: ۱۹۲؛ «قال الصادق عليه السلام حب الله إذا أضاء على سر عبده أخلاه عن كل شاغل و كل ذكر سوى الله و المحب أخلص الناس سرا لله و أصدقهم قولا و أوفاهم عهدا و أذكاهم عملا و أصفاهم ذكرا و أعبدهم نفسا تتباهى الملائكه عند مناجاته و تفتخر برؤيته و به يعمر الله تعالى بلاده و بكرامته يكرم الله عباده يعطيهم إذا سألوه بحقه و يدفع عنهم البلايا برحمته و لو علم الخلق ما محله عند الله و منزلته لديه ما تقربوا إلى الله إلا بتراب قدميه.»

۲ - ۲) - حدید (۵۷) : ۱۲؛ «[این پاداش نیکو و باارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

« بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ » (۱)

طهارت نفس در مقابل عمل

خداوند می فرماید : تو ای بنده من، هنگامی که زکات و صدقه می دهی، من در برابر آن، پاکی و رشد باطن به تو می دهم :

« خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها » (۲)

من با این اندک پول دادن تو، باطن تو را از بخل پاک می کنم. من بخیل را دوست ندارم. پیامبر هنگام طواف، به مردی رسید که مشغول دعا کردن بود. حضرت دست خود را روی شانه او زد و فرمود : تو که دعا می کنی، خدا را نیز قسم بده تا دعای تو زودتر مستجاب شود. گفت: به چه چیز قسم بدهم؟ حضرت فرمود : بگو :

به حق خودم، مشکل من را حل کن. مؤمن به اندازه ای ارزش دارد که می تواند خدا را به حق خودش قسم بدهد. مرد گفت : یا رسول اللّه! من یک گرفتاری باطنی دارم و نمی توانم خدا را به حق خودم قسم بدهم. حضرت فرمود گرفتاری تو چیست؟ او گفت : گرفتار بخل هستم. پولدارم، ولی از آن به هیچ کس نمی دهم.

تا گفت : من گرفتار بخل هستم، پیامبر رهایش کرد و به گام های خود در طواف سرعت داد و فرمود: دور شو! آیا نمی دانی کسی که این چنین باشد بوی بهشت را

---

۱ – ۱) – حدید (۵۷) : ۱۲؛ «[به آنان می گویند :] امروز شما را مژده باد به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن، نهرها جاری است و در آن ها جاودانه اید. این است آن کام یابی بزرگ.»

۲ – ۲) – توبه (۹) : ۱۰۳؛ «از اموالشان زکاتی دریافت کن که به سبب آن، نفوسشان [و اموالشان] را پاک می کنی و آنان را رشد و تکامل می دهی.»

نمی شنود؟ آیا این آیه قرآن را نشنیده ای:

« وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (۱)

اما وقتی که انفاق کنی، همین پرداختن، زمینه را فراهم می کند که بخل بیرون برود : «تُطَهِّرُهُمْ » ؛یعنی با گرفتن زکات و صدقه، ایشان را پاک می کنی. (۲)

فلاح و رستگاری در مقابل عمل

خداوند می فرماید : کسی که قرآن مرا بخواند و به آن عمل کند، من در برابر آن، در روز قیامت، وزن اعمال او را سنگین می کنم :

« وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ » (۳)

ترازوی من در قیامت، قرآن است : «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِینُهُ » . کسی که این کتاب را به کار گرفته است، پرونده او سنگین است : «فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » و اهل نجات

۱- ۱) - آشنایی با قرآن، شهید مطهری: ۱۸۹/۷.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۳۰۸/۷۰، باب ۱۳۶، حدیث ۳۷؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله السَّخِیُّ قَرِیبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِیبٌ مِنَ الْجَنَّهِ وَ الْبَخِیلُ بَعِیدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِیدٌ مِنَ النَّاسِ قَرِیبٌ مِنَ النَّارِ.» الکافی: ۴۱/۴، حدیث ۱۵؛ من لایحضره الفقیه: ۶۱/۲، حدیث ۱۷۰۷؛ «عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ خِیَارُکُمْ سُمَحَاؤُکُمْ وَ شِرَارُکُمْ بُخَلَاؤُکُمْ وَ مِنْ خَالِصِ الْإِیمَانِ الْبِرُّ بِالْإِخْوَانِ وَ السَّعْیُ فِی حَوَائِجِهِمْ وَ إِنَّ الْبَارَّ بِالْإِخْوَانِ لَیُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ وَ فِی ذَلِکَ مَرْغَمَهٌ لِلشَّیْطَانِ وَ تَزَحْزُحٌ عَنِ النِّیرَانِ وَ دُخُولُ الْجِنَانِ... .» مستدرک الوسائل: ۳۱/۷، باب ۵، حدیث ۷۵۶۶؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ مَا رَأَیْتُ شَیْئاً هُوَ أَضَرُّ فِی دِینِ الْمُسْلِمِ مِنَ الشُّحِّ.»

۳- ۳) - اعراف (۷) : ۸؛ «میزان [سنجش اعمال] در آن روز، حق است.»

و رستگاری است. این ها کار خدا در برابر کار ما است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۳۷

سیرت انسان نه صورت او ۲ تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

این که خداوند عالم داستان پر عبرت و موعظه یوسف را «أحسن القصص»، یعنی نیکوترین داستان نامیده است، به علت سیرت یوسف است، نه برای صورت یوسف.

وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید :

«انَّ اللّهَ لا یَنْظُرُ إلیٰ صُوَرِکُم وَ لا إلیٰ أموالکم و لکن یَنْظُرُ إلیٰ قُلُوبِکُم و أعمالکم» (۱)خدا به صورت و ثروت شما نظر ندارد، بلکه به باطن شما نظر دارد.

کاری که یوسف علیه السلام برای باطن خود کرد، چنان چه از آیات قرآن استفاده می شود، کار بسیار بزرگی بود. این انسان الهی و ملکوتی، از همان حدود شش هفت سالگی زمانی که در دامان پدر و مادر بود، همه مقامات معنوی پدر و جدّ خود، اسحاق و پدر جدّ خود، ابراهیم را که از پدرش می شنید، شروع به رشد دادن و

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۹۰/۷۴، باب ۴، حدیث ۳؛ الأمالی للطوسی: ۵۳۵، حدیث ۱۱۶۲؛ «یَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَایَنْظُرُ إِلَی صُوَرِکُمْ وَ لَاإِلَی أَمْوَالِکُمْ وَ لَکِنْ یَنْظُرُ إِلَی قُلُوبِکُمْ وَ أَعْمَالِکُمْ یَا أَبَا ذَرٍّ التَّقْوَی هَاهُنَا التَّقْوَی هَاهُنَا وَ أَشَارَ إِلَی صَدْرِه... .»

تربیت کردن حقایق باطن خود نمود. نعمت عقل را با استفاده از مقامات ملکوتی پـدر، جـدّ و جدّ پدر خود رشد داد و فطرت الهی خود را بـا همـان مقامـات و به کـارگیری آن هـا پرورش داد و روح خود را بـا به کار گرفتن آن معنویات، تقویت کرد و نفس را به دایره تزکیه کشید و به تدریج، همه این نیروهای معنوی را در اعضا و جوارح بدن ظهور داد.

تفسیر « کلمه اللّه » چیست ؟ « ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ * تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ ... » (1)

قرآن مجید از وجود مسیح به «کلمه»، تعبیر کرده است : (2)« إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ » (3)

۱- ۱) – ابراهیم (۱۴) : ۲۴ – ۲۵؛ «آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است ؟ کلمه پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پـاک است ، ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسـمان است. میوه اش را به اجـازه پروردگارش در هر زمانی می دهد.»

۲- ۲) – أطیب البیان فی تفسیر القرآن: ۹۹۱/۳، سوره آل عمران: آیه ۵۴؛ «در این تفسیر آمده: عیسی علیه السلام کلمه اللَّه است چون وجود عیسی بر خلاف عادت بود و معجزات باهرات او از تکلّم در مهد و احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و غیر آنها و رفتن ب آسمان تمام دلالت تامّه دارد بر شئونات ربوبی، و لفظ منه یعنی از جانب خداوند افاضه شده.»

۳- ۳) – آل عمران (۳) : ۴۵؛ «[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند : ای مریم ! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود، که نامش مسیح عیسی بن مریم است، مژده می دهد.»

در سوره لقمان می گوید : همه موجودات عالم «کلمه اللّه» هستند. (۱) یوسف هم کلمه ای از کلمات خدا است. کلمه انسانی، از مصادیق همین آیه است که «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً کَلِمَهً طَیِّبَهً » . کلمه طیبه (۲)، ریشه در خدا «أَصْلُها ثابِتٌ » دارد ؛ چون قرآن می فرماید که بعضی از درخت ها ریشه در جهنم دارند :

« إِنَّها شَجَرَهٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ » (۳)

خدا حق است ؛ یعنی ثابت است : «أَصْلُها ثابِتٌ » . ریشه این شجره، ثابت است ؛ یعنی حق و خدایی است. شاخ و برگ آن، آسمان معنویت را پر کرده و میوه اش دائمی شده است. امروزه هم که چند هزار سال از سفر یوسف گذشته است، اگر بخواهیم می توانیم، از طریق داستان یوسف در قرآن، از میوه آن شجره، روح و عقل و فطرت و اخلاق خود را تغذیه کنیم.

ص:۴۳

۱- ۱) - لقمان (۳۱) : ۲۷؛ «وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیم »

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۱۷/۹، باب ۱، حدیث ۹۷؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی مَثَلًا کَلِمَهً طَیِّبَهً الْآیَهَ قَالَ الشَّجَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَسَبُهُ ثَابِتٌ فِی بَنِی هَاشِمٍ وَ فَرْعُ الشَّجَرَهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ غُصْنُ الشَّجَرَهِ فَاطِمَهُ علیها السلام وَ ثَمَرَاتُهَا الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَهَ علیهما السلام وَ شِیعَتُهُمْ وَرَقُهَا وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ شِیعَتِنَا لَیَمُوتُ فَتَسْقُطُ مِنَ الشَّجَرَهِ وَرَقَهٌ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیُولَدُ فَتُورِقُ الشَّجَرَهُ وَرَقَهً قُلْتُ أَ رَأَیْتَ قَوْلَهُ تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها قَالَ یَعْنِی بِذَلِکَ مَا یُفْتِی الْأَئِمَّهُ شِیعَتَهُمْ فِی کُلِّ حَجٍّ وَ عُمْرَهٍ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ ثُمَّ ضَرَبَ اللَّهُ لِأَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ مَثَلًا فَقَالَ وَ مَثَلُ کَلِمَهٍ خَبِیثَهٍ کَشَجَرَهٍ خَبِیثَهٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ.»

۳- ۳) - صافات (۳۷) : ۶۴؛ «آن درختی است که در قعر دوزخ می روید.»

پیامبران الگوی ارزش ها

یوسف از همـان آغـاز خردسالی که در دامان مادر و پـدر بود ، همه هوش و حواس او متوجه مقامات معنوی پـدر است که از انبیـای خـدا است، متوجه مقامـات معنوی جدّ خود اسـحاق و جـدّ پـدرش، ابراهیم است. یوسف از راه هوش و حواس، اصول ارزش هـا را از این سه پیـامبر می گیرد. این مطلب را از آیـات بعـد که مسأله خـواب یوسف را مطرح می کننـد، درمی یـابیم. یوسف در آن خواب، ظهور ارزش های خود را در آینده می بیند و خواب را برای پدر نقل می کند، پدر به او می گوید :

« وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمٰا أَتَمَّهٰا عَلىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْحٰاقَ » (۱)

یعنی آن اتمام نعمتی که خـدا برای جـدّ تو و جدّ پدرت کرده است، برای تو هم خواهد نمود. البته این نعمت، نعمت خوراک نبوده است. خوراک نصـیب همه حیوانـات هم می شود. قرآن می فرمایـد : شـما در خوراک، بـا چهارپایـان شـریک هستیـد و امتیازی ندارید. سـخن قرآن این است که این سوره را به کار بگیرید تا حالات حیوانی شـما به حالات انسانی و حالات انسانی به حالات الهی تبـدیل شود ؛ نه این که حالات انسانی را هم به حالات حیوانی برگردانید که در این صورت، چنانکه قرآن می فرماید :

« أُولٰئِكَ كَالْأَنْعٰامِ » (۲)

یعنی اگر قوای شـما در راه شـیطنت، مکر و حیله به کار گرفته شود، ابعاد انسانی شما به ابعاد حیوانی تبدیل می شوند ، اما اگر یوسف را الگو قرار دهید، برای این که ابعاد حیوانی به ابعاد انسانی تغییر یابند و ابعاد انسانی هم به ابعاد الهی تغییر پیدا

۱- ۱) - یوسـف (۱۲) : ۶؛ «و نعمتش را بر تـو و بر آل یعقـوب تمـام می کنـد ؛ چنـان کـه پیش از این، بر پـدرانت، ابراهیم و اسحاق تمام کرد.»

۲- ۲) - اعراف (۷) : ۱۷۹؛ «آنان مانند چهارپایانند.»

کنند، می شوید همان که خدا فرمود :

«عَبدی أَطِعنی حَتّی أجْعَلَکَ مَثَلی» (۱)مطیع من شو تا تو را نمونه خودم قرار دهم.

این کـار بزرگ یوسف است ؛ یعنی در دوران کودکی، تحقق کرامت انسـانی را، با به کار گرفتن مقامات معنوی پـدر، جـد و جد اعلای خود قرار داد. این خیلی عجیب است که پیامبر صلی الله علیه و آله هر وقت خود می خواستند اسم یوسف را ببرند و به دیگران هم سفارش می کردند که هر گاه می خواهید اسم ایشان را ببرید، این گونه بگویید :

«الکریم بن الکریم بن الکریم، ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم» ؛ (۲) یعنی این کودک، در همـان سن کودکی، همه نیروهای معنوی سه پیامبر را به خود منتقل کرد.

عزیز مصر شدن نتیجه کرامت نفس

در لغت آمـده است که «کَرَم» یعنی جمع ارزش ها و «کریم» یعنی انسانی که همه ارزش ها را در خود جمع کرده است. وجود یوسف، از ارزش هـای انسانی و الهی پر بود. این کاری است که یوسف به اختیار خود کرده است که با به کارگیری معنویات پدر، جد و جدّ اعلای خود، عقل را کامل کرد، فطرت را روشن ساخت، روح را تقویت و نفس را تزکیه نموده، عمل را صالح و اخلاق را حسنه کرد. دلیل آن هم این است که عزیز مصر شده است. رفتار او با ملّت مصر، به ویژه با برادران خود که از

---

۱ – ۱) – الجواهر السنیه (کلیات، حـدیث قدسـی): ۷۰۹؛ «ورد فی الحـدیث القدسـیّ عـن الربّ العلیّ أنّه یقـول: عبـدی أطعنی أجعلـک مثلی، أنا حیّ لا اموت اجعلک حیّا لا تموت، أنا غنیّ لا أفتقر أجعلک غنیّا لا تفتقر، أنا مهما أشاء یکون أجعلک مهما تشاء یکون.»

۲ – ۲) – بحار الأنوار: ۲۱۸/۱۲، باب ۹؛ المناقب، ابن شهرآشوب: ۱۸۰/۴؛ «أَنَّ النَّبِیَّ صـلی الله علیه و آله قَالَ الْکَرِیمُ ابْنُ الْکَرِیمِ ابْنِ الْکَرِیمِ ابْنِ الْکَرِیمِ یُوسُفُ بْنُ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ.»

آنان کتک خورده و تحقیر شده است و او را در چاه انداخته اند، کریمانه است. اکنون که در یک مملکت بزرگ به قدرت رسیده است، پس از ورود ستم گران می گوید :

پول کم خود را بدهید، من همه ظرف های شما را پر می کنم. همه ظرف ها را پر کرد و به مأموران گفت : هر چه پول داده اند، به آنها برگردانید. به آنها محبت کرد. روزی هم که شناخته شد، یعقوب به پسرش یوسف گفت : می خواهم با تو تنهایی ملاقات کنم که حتی مادرت هم نباشد. گفت : پسرم! می خواهم از زبان خودت بشنوم که سی سال پیش که تو را از دامن من جدا کردند، با تو چه کردند؟

یوسف گفت :

« عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ » (۱)

خدا از سی سال پیش برادران من گذشت کرده است. وقتی او گذشت کرده است، من چیزی ندارم که بگویم. پدر اصرار کرد که آنان چه کار کردند. یوسف گفت : جاده را باز کردند و من به سلطنت رسیدم. سخن دیگری هم نگفت. این انسان، کریم است و این، کار یوسف است.

انسان ناقص

در کتاب المنهج القوی نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الناقص ملعون»

یعنی کسی که عمر بر او بگذرد و عقل او به همان صورت بچّه گی بماند، فطرت، روح، نفس و اخلاق او بچّه گانه بماند، یعنی لج باز، متعصب و بهانه گیر باشد، قطعاً این انسان، ملعون است. پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی که از مادر متولد شده است و یک دست

۱- ۱) - مائده (۵) : ۹۵؛ «خدا از [گناه] کشتن شکارهایی که پیش از این حکم انجام گرفته، درگذشت.»

ندارد، ناقص نمی گوید.

کسی که این گونه است، بنابر آیات و روایات، خداوند چنان جبرانی در آخرت برای او بکند که آرزو کند ای کاش من اصلاً اعضا و جوارح نداشتم.

این شخص، مقرّب به عنایت خداوند است ؛ اما «الناقص ملعون» یعنی کسی که در صدد رشد عقل برنیاید، در صدد تقویت روح و تزکیه نفس برنیاید. هشتاد سال دارد ، اما بچه پنج ساله است. با زن و فرزند، نوه، داماد و عروس لج بازی می کند. از کوره در می رود، غضبناك می شود و تهمت می زند. این بچّه است و هنوز جاهل است. این انسان را پیامبر ملعون می داند.

کاری که یوسف کرد، فرار از لعنت خدا بود. به همین علت، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : «الکریم بن الکریم...». او همه شاخه های شجره انسانیت را در وجود خود آبیاری کرده و به چنین مقامی رسیده بود.

عناوین هفده گانه برای یوسف

در این سوره، با هفده عنوان از یوسف یاد کرده است که وزن یکی از آن ها از بار آسمان ها و زمین سنگین تر است :

« إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ » (۱)

من امانت خود را به مجموع آسمان ها و زمین و کوه ها ارائه کردم :

« فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها » (۲)

ص:۴۷

۱- ۱) - احزاب (۳۳) : ۷۲؛ «یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیه سعادت بخش است] بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم.»

۲- ۲) - احزاب (۳۳) : ۷۲؛ «و آن ها از به عهده گرفتنش [به سبب این که استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند.»

« وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً » (۱)

انسان تحمل کرد و پذیرفت. یکی از آن انسان ها یوسف است. آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند (۲)

این امانت در عالم ملکوت، به یوسف ارائه شد و او هم پذیرفت، خوب هم پذیرفت و خوب هم این بار امانت را به منزل رساند. از این رو، به هفده ویژگی الهی ملقب شده است. این آیه، در سوره یوسف است :

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ » (۳)

نه از مخلِصین. مخلِص کجا و مخلَص کجا؟ مخلِص مانند سلمان، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه هستند ؛ اما یوسف مخلَص بود ؛ یعنی در مقام قرب به خدا، در صف اول قرار دارد و بین او و خدا حائلی نیست.

زیبایی یوسف

کسانی که شیطان و ابلیس با همه قدرت، راهی برای نفوذ در آنان ندارد. یوسف به این جا رسید ؛ یعنی با نگاه یوسف، ابلیس و همه پیاده و سواره نظام او فراری می شوند. نمی خواهد از جایش بلند شود و اسلحه بکشد و داد بزند. آدم همه زیبایی ها را داشته باشد ؛ اما هیچ عامل تحریک شهوانی در او اثر منفی نگذارد. ما که زیبایی نداریم. ما چهره های معمولی داریم. اگر ما را کنار یوسف هم بنشانند و کسی او را ببیند و ما را ببیند، بهت زده می شود که ما چه اندازه بدقیافه هستیم. آن

۱- ۱) - احزاب (۳۳) : ۷۲؛ «و انسان آن را پذیرفت. بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستم کار و [درباره سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.»

۲- ۲) - حافظ شیرازی.

۳- ۳) - یوسف (۱۲) : ۲۴؛ «زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

وقت، ما با این قیافه، در برابر یک نگاه دختر و زن، زانویمان سست می شود ؛ اما یوسف با صد در صد زیبایی، به همه شهوت شهوت رانان عالم پوزخند تمسخر زده است. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: یوسف را این گونه یاد کنید : «کریم بن کریم بن کریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم». (۱)

عشق خدیجه به رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲)

البته یک کسی به پیامبر گفت: شما زیباتر هستید یا یوسف؟ یقیناً قیافه پیامبر از یوسف زیباتر نبوده است ؛ ولی ایشان چه جواب زیبایی داد!

وقتی که پیامبر ۲۵ سال داشت و خدیجه کبری چهل سال گمان می کنید که خدیجه عاشق طراوت جوانی پیامبر شد؟ در هیچ جا نیامده است که ایشان عاشق قیافه پیامبر شد. وقتی کاروان تجارتی از شام برگشت و پیامبر در این کاروان شرکت داشت، خدیجه به خادم خود گفت : کاروان امسال چگونه بود؟ گفت : ممتازترین کاروان بود. آن گاه، این کارگزار تجارتی، ارزش های این جوان را بیان کرد. از حیا،

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۱۸/۱۲، باب ۹، ذیل حدیث ۱؛ صحیح البخاری: ۱۲۱/۴.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۳۹۲/۶۵، باب ۲۷، حدیث ۴۱؛ «مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُ أَبِی جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ بَدْءِ الْإِسْلَامِ کَیْفَ أَسْلَمَ عَلِیٌّ وَ کَیْفَ أَسْلَمَتْ خَدِیجَهُ فَقَالَ لِی أَبِی إِنَّهُمَا لَمَّا دَعَاهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ یَا عَلِیُّ وَ یَا خَدِیجَهُ إِنَّ جَبْرَئِیلَ عِنْدِی یَدْعُوکُمَا إِلَی بَیْعَهِ الْإِسْلَامِ فَأَسْلِمَا تَسْلَمَا وَ أَطِیعَا تَهْدِیَا فَقَالَا فَعَلْنَا وَ أَطَعْنَا یَا رَسُولَ اللَّه... .» بحار الأنوار: ۳۴۵/۲۹؛ «وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَهَ خُطُوطٍ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا هَذَا قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ، وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، وَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِیَهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ.» بحار الأنوار: ۳۴۵/۲۹؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَیْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ أَرْبَعٌ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ ابْنَهُ مُزَاحِمٍ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ، وَ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ، وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُنَّ أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّه.»

وقـار، امـانت داری، ادب، کرامت، کم حرفی، آرامش، حلم، صبر و رقت قلب او سـخن گفت و این ارزش ها را برای خـدیجه بیان کرد. خدیجه به ابوطالب پیغام داد که اگر برادرزاده ات حاضـر باشد، علاقه دارم با او ازدواج کنم. ابوطالب فرمود : من با او در میـان می گـذارم و به تو پاسـخ می دهم. ابوطـالب به پیامبر گفت. پیامبر جوانی ۲۵ سـاله است و بایـد با دختر چهارده - پانزده ساله ازدواج می کرد. پیامبر از اوصاف خـدیجه پرسـید که او در دوره جاهلیت، چگونه زنی بود؟ به او گفتند : در عفّت و ادب و شخصـیت و وقـار، در میـان زنـان مکّه نمونه نـدارد. حضـرت فرمود : حاضـرم بـا او ازدواج کنم. دو منبع ارزش و دو سیرت ملکوتی، با هم ازدواج کردند، نه دو صورت ظاهری. نتیجه این ازدواج هم فاطمه زهرا، سیده نساء العالمین شد.

خدیجه از پیامبر صـلی الله علیه و آله می پرسد : تو زیباتری یا یوسف؟ سؤال کننده که یوسف را ندیده بود ؛ ولی پیامبر صادق است. اگر می گفت : من زیباترم، می گفت : راست می گوید. فرمود : برادرم، یوسف از نظر جمال زیباتر بود ؛ ولی «أنا أملح منه» (۱)، من نمکی تر از او هستم ؛ یعنی من نمک خدا هستم.

استمداد از خداوند در پاکی ها

سگ نجس العین است. اگر موی آن به لباس بچسبد، نمی شود با آن نماز خواند.

پـوست و گوشت آن نجس است. خریـد و فروش نجس العین حرام است ، ولی این سـگ اگر در نمـک زار بیفتـد و به نمک تبدیل شود، آن نمک پاک است. به نمک طعام تبدیل می شود و مردم آن را می خورند. اگر انسان نیز در نمک زار دین خدا بیفتد، پاک پاک می شود. لذا به دنبال مطالعه کتاب های خوب باشید. وظیفه واجب خدا بر

۱- ۱) - معالم السبطین للحائری: ۴۰۸/۱؛ «سألت رسول الله صلی الله علیه و آله أنت أحسن وجها أم یوسف الصدیق فقال صلی الله علیه و آله أخی یوسـف أصـبح منی وأنـا أملـح منه... .» المنـاقب، ابن شـهر آشوب: ۲۱۸/۱؛ «قوله صـلی الله علیه و آله کـان یوسف أحسن و لکننی أملح.»

بر شما این است که نفس را تزکیه کنید. باید کاری مانند یوسف انجام دهید تا شما هم در همه امور خود احسن بشوید.

همه خواسته ها روی احسن، افضل، اقرب و اخص می چرخد. خدایا! به من کمک کن تا در میان بندگان تو بهترین بنده تو شوم. و به رشد سیرت و عقل و فطرت و روح و تزکیه نفس برسم. این روایت را اهل سنت هم نقل کرده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : وارد مسجد شدم. دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله تنها نشسته است. گفتم : یا رسول اللّه با زبان خودتان یک دعا در حق من بنمایید گفت : به خدا بگو : علی را بیامرز. امیرالمؤمنین می گوید : دیدم از جا بلند شد، به گمان این که می خواهد ایستاده دعا بکند، رو به قبله ایستاد. نماز را بست و در سجده رکعت دوم، سجده آخر، شنیدم که می گوید:

«اللّه بحقّ علیّ عندک إغفر لعلیّ»

خدایا! به حق علی، علی را بیامرز. سلام نماز را که داد، گفتم : آقا! چرا خدا را به حق من قسم دادی؟ فرمود : علی جان! همه عالم را نگاه کردم، دیدم بنده ای محبوب تر از تو نزد خدا نیست. به همین جهت خدا را به اسم تو قسم دادم. (۱)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - شرح نهج البلاغه: ۳۱۵/۲۰، حدیث ۶۲۵؛ «أنا من رسول الله صلی الله علیه و آله کالعضد من المنکب و کالذراع من العضد و کالکف من الذراع ربانی صغیرا و آخانی کبیرا و لقد علمتم أنی کان لی منه مجلس سر لا یطلع علیه غیری و أنه أوصی إلی دون أصحابه و أهل بیته و لأقولن ما لم أقله لأحد قبل هذا الیوم سألته مره أن یدعو لی بالمغفره فقال أفعل ثم قام فصلی فلما رفع یده للدعاء استمعت علیه فإذا هو قائل اللهم بحق علی عندک اغفر لعلی فقلت یا رسول الله ما هذا فقال أواحد أکرم منک علیه فأستشفع به إلیه.»

۳

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: علم به حقایق باطنی قرآن کریم، به وجود مبارک رسول خدا و ائمه علیهم السلام داده شده است. اگر درک باطن قرآن و حقایق آیات آن، برای همه مردم ممکن بود، خداوند در خود قرآن مردم را مستقیماً به قرآن کریم ارجاع می داد ؛ ولی می بینیم که چند بار در قرآن کریم، درباره وظایف الهی پیامبر می فرماید:

« وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ » (۱)

پیامبر را مبعوث به رسالت کرده ام تا قرآن را که دریای علم و حکمت من است، به مردم بیاموزد. از این آیه شریفه استفاده می شود که هیچ کس به طور مستقل نمی تواند به قرآن مراجعه کند و به لطایف و اشارات و حقایق آن دست یابد. فهم واژه هایی که در قرآن به کار رفته است، کار مردم نیست و باید از راسخان علم که اهل بیت علیهم السلام هستند کمک بگیرند. قرآن کریم اصرار دارد که مردم قرآن را از پیامبر فرا بگیرند و پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از ائمه علیهم السلام بپرسند (۲) چنانکه قرآن می فرماید :

ص:۵۲

۱- ۱) - بقره (۲) : ۱۲۹؛ «و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد.»

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۶۶/۲۷، باب ۷، حدیث ۳۳۲۱۵؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ قَالَ قَالَ اللَّهُ عز و جل فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ قَالَ الْکِتَابُ الذِّکْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ أَمَرَ اللَّهُ بِسُؤَالِهِمْ وَ لَمْ یُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَّالِ وَ سَمَّی اللَّهُ الْقُرْآنَ ذِکْراً فَقَالَ تَبَارَکَ وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ وَ قَالَ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ قَالَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ وَ قَالَ عز و جل وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمْرَ النَّاسِ إِلَی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمُ الَّذِینَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَ الرَّدِّ إِلَیْهِمْ.» تفسیر نور الثقلین: ۵۹/۳، حدیث ۱۰۰، ذیل آیه ۴۳ سوره نحل؛ «فی روضه الکافی حدثنی علی بن إبراهیم عن أبیه عن ابن فضال عن حفص المؤذن عن أبی عبد الله علیه السلام انه قال فی رساله طویله الی أصحابه: و اعلموا انه لیس من علم الله و لا من أمره أن یأخذ أحد من خلق الله فی دینه بهوی و لا رأی و لا مقایس، فقد أنزل الله القرآن و جعل فیه تبیان کل شیء، و جعل للقرآن و تعلم القرآن أهلا لا یسمع أهل علم القرآن الذین آتاهم الله علمه أن یأخذوا فیه بهوی و لا رأی و لا مقایس، أغناهم الله عن ذلک بما أتاهم من علمه، و خصهم به و وضعه عند هم کرامه من الله، أکرمهم بها، و هم أهل الذکر الذین أمر الله هذه الأمه بسؤالهم و هم الذین من سألهم،

و قد سبق فی علم الله أن يصدقهم و يتبع أثرهم، أرشدوه و أعطوه من علم القرآن ما يهتدی به الی الله باذنه الی جميع سبل الحق، و هم الذين لا يرغب عنهم و عن مسألتهم و عن علمه الذين أكرمهم الله به و جعله عندهم الا من سبق عليه فی علم الله الشقاء فی أصل الخلق تحت الأظله، فأولئک الذين يرغبون عن سؤال أهل الذکر، و الذين آتاهم الله علم القرآن و وضعه عندهم، و امر بسؤالهم، و أولئک الذين يأخذون بأهوائهم و مقاييسهم حتی دخلهم الشيطان، لأنهم جعلوا أهل الأيمان فی علم القرآن عند الله كافرين، و جعلوا أهل الضلاله فی علم القرآن عند الله مؤمنين، و حتی جعلوا ما أحل الله فی كثير من الأمر حراما، و جعلوا ما حرم الله.» بحار الأنوار: ٣١٢/٢، باب ٣٤؛ مستدرک الوسائل: ٢٥٧/١٧، باب ٧۶، حديث ٢١٢٧۶؛ «وَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام إِيَّاكُمْ وَ تَقَحُّمَ الْمَهَالِكِ بِاتِّبَاعِ الْهَوَى وَ الْمَقَايِيسِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِلْقُرْآنِ أَهْلًا أَغْنَاكُمْ بِهِمْ عَنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ لَاعِلْمَ إِلَّا مَا أُمِرُوا بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ إِيَّانَا عَنَى.»

« فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ » (۱)

«ذکر» از اسامی قرآن است.

ص:۵۶

۱- ۱) - نحل (۱۶) : ۴۳؛ «از اهل دانش و اطلاع بپرسید.»

« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ » (۱)

اهل ذکر، اهل بیت علیهم السلام هستند که شیعه و سنی روایت کرده اند که پیامبر، ایشان را عِدل قرآن معرفی فرموده است :

«إِنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَقَلین» (۲)

ص:۵۷

۱- ۱) - حجر (۱۵) : ۹؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم.»

۲- ۲) - کتاب های فراوانی این حدیث را نقل کرده اند اعم از کتب شیعه و سنی که برای مزید اطلاع به چند کتاب از اهل سنت و شیعه اکتفاء می کنیم: اما کتب اهل سنت: السنن الکبری، للنسائی: ۴۵/۵ - ۴۶، حدیث ۸۱۴۸؛ کنز العمال، المتقی الهندی: ۱۰۴/۱۳، حدیث ۳۶۳۴۰؛ «أخبرنا محمد بن المثنی قال ثنا یحیی بن حماد قال ثنا أبو عوانه عن سلیمان قال ثنا حبیب بن أبی ثابت عن أبی الطفیل عن زید بن أرقم قال لما رجع رسول الله صلی الله علیه و آله عن حجه الوداع ونزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال کأنی قد دعیت فأجبت إنی قد ترکت فیکم الثقلین أحدهما أکبر من الآخر کتاب الله وعترتی أهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فإنهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ثم قال إن الله مولای وأنا ولی کل مؤمن ثم أخذ بید علی فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.» صفحه ۴۶؛ «فقلت لزید سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما کان فی الدوحات رجل إلا رآه بعینه وسمع بأذنه.» ینابیع الموده لذوی القربی، القندوزی: ۱۰۵/۱؛ «نزل النبی صلی الله علیه و آله بغدیر خم فقال فیه [کأنی قد دعیت فأجیب] إنی قد ترکت فیکم الثقلین، أحدهما أکبر من الآخر: کتاب الله وعترتی أهل بیتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فإنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. [ثم قال: إن الله عز و جل مولای وأنا وفی کل مؤمن] ثم أخذ بید علی وقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، و من کنت والیه فهذا ولیه، ثم قال: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقلت: أنت سمعت [من رسول الله صلی الله علیه و آله هذا؟ قال: [نعم و] ما کان هناک أحد إلا وقد رآه بعینه وسمعه بأذنه.» اما کتب شیعه: بحار الأنوار: ۲۸۵/۲، باب ۳۴؛ الاحتجاج: ۲۶۲/۱؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۲۳۱/۱؛ کشف الیقین: ۱۸۶؛ وسائل الشیعه: ۳۳/۲۷، باب ۵، حدیث ۳۳۱۴۴؛ «أَیُّهَا النَّاسُ عَلَیْکُمْ بِالطَّاعَهِ وَ الْمَعْرِفَهِ بِمَنْ لَاتَعْتَذِرُونَ بِجَهَالَتِهِ فَإِنَّ الْعِلْمَ الَّذِی هَبَطَ بِهِ آدَمُ وَ جَمِیعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِیُّونَ إِلَی خَاتَمِ النَّبِیِّینَ فِی عِتْرَهِ نَبِیِّکُمْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَأَنَّی یُتَاهُ بِکُمْ بَلْ أَیْنَ تَذْهَبُونَ یَا مَنْ نَسَخَ مِنْ أَصْلَابِ السَّفِینَهِ هَذِهِ مِثْلُهَا فِیکُمْ فَارْکَبُوهَا فَکَمَا نَجَا فِی هَاتِیکَ مَنْ نَجَا فَکَذَلِکَ یَنْجُو فِی هَذِهِ مَنْ دَخَلَهَا أَنَا رَهِینٌ بِذَلِکَ قَسَماً حَقّاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ وَ الْوَیْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ ثُمَّ الْوَیْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ أَ مَا بَلَغَکُمْ مَا قَالَ فِیکُمْ نَبِیُّکُمْ صلی الله علیه و آله حَیْثُ یَقُولُ فِی حَجَّهِ الْوَدَاعِ إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا کَیْفَ تَخْلُفُونِّی فِیهِمَا أَلَا هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ فَاشْرَبُوا وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ فَاجْتَنِبُوا.» الکافی: ۲۹۴/۱، حدیث ۳؛ «عن ابی عبد الله علیه السلام قَالَ رسول الله صلی الله علیه و آله عَلِیٌّ سَیِّدُ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَالَ عَلِیٌّ عَمُودُ الدِّینِ وَ قَالَ هَذَا هُوَ الَّذِی یَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّیْفِ عَلَی الْحَقِّ بَعْدِی وَ قَالَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ أَیْنَمَا مَالَ وَ قَالَ إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمْ أَمْرَیْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا کِتَابَ اللَّهِ عز و جل وَ أَهْلَ بَیْتِی عِتْرَتِی أَیُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَّغْتُ إِنَّکُمْ سَتَرِدُونَ عَلَیَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُکُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِی الثَّقَلَیْنِ وَ الثَّقَلَانِ کِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِکْرُهُ وَ أَهْلُ بَیْتِی فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِکُوا وَ لَاتُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُم... .»

« ثقلین » یعنی دو ثِقل و دو شیء گران بها. خود پیامبر و ائمه طاهرین، تجسم عینی قرآن کریم بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن می فرماید:

«فَاستَنْطِقُوهُ» ؛ یعنی شما اگر می توانید، قرآن را به حرف درآورید که با زبان خودش حقایق آیات را برای شما بیان کند ؛ اما قرآن در دنیا با کسی حرفی نمی زند.

قرآنی که در این دنیا در اختیار داریم، قرآن صامت است.

«و لن ینطق» ؛ قرآن تا روز قیامت با شما سخن نمی گوید. باید کسی باشد تا از سوی او حرف بزند و زبان قرآن باشد. خود قرآن می فرماید : زبان من، پیامبر و اهل ذکر هستند. حضرت می فرماید: قرآن با شما سخن نمی گوید. «و لکِنَّ أُخبرکُم عنه» ؛ من از قرآن به شما خبر می دهم.

ص:۵۸

«ألا انَّ فيهِ عِلمُ ما يَأتى» (۱)دانش آن چه تا ابد خواهد آمد، در قرآن کریم است. اگر زبان وحی نبود، هیچ منبعی نمی توانست آینده را پیش بینی کند. دانشـمندان ما نمی توانند آینده را پیش بینی کنند. آنان فقط از گذشته، آن هم به طور ناقص خبر می دهنـد. اگر زبان انبیا نبود، هیـچ آینـده نگری نبود. در سوره بقره، از زبان ابراهیم، از آمـدن پیامبر اسـلام خبر می دهـد و یا در سوره اعراف می فرماید:

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ... » (۲)

وحی در تورات و انجیل از آمـدن پیامبر اسـلام خبر داده است. اگر این زبان ها نبود، هیـچ انسانی از آینده خبر نداشت. حدود هزار آیه قرآن کریم از آینده خبر داده است.

اخبار قرآن از آینده زمین

قرآن کریم، از قیامت، از آینده اجتماعی و سیاسی و اخلاقی مردم کره زمین خبر می دهد :

« أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ » (۳)

ص:۵۹

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۷، و من خطبه له علیه السلام ینبه فیها علی فضل الرسول الأعظم، و فضل القرآن... ؛ «أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ النُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِى وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِى وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُم... ».

۲- ۲) - اعراف (۷) : ۱۵۷؛ «همـان کسـانی که از این رسول و پیـامبر ناخوانـده درس، که او را نزد خود [بـا همه نشـانه هـا و اوصافش] در تورات وانجیل نگاشته می یابند ، پیروی می کنند.»

۳- ۳) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۵؛ «و همانا زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.»

در آینـده، سراسـر زمین را بندگان صالح و شایسـته پروردگار متعال به ارث خواهند برد و همه جریانات باطن مردم، روی خط انصاف و عدالت قرار خواهد گرفت، تا جایی که بنابه فرموده امام باقر علیه السـلام ، دختر زیبایی که دو صندوق طلا و نقره به همراه خود از بازار بغـداد به بازار شام ببرد، در آن زمان، چشـمی که به شـهوت او را بنگرد و دستی که به این طلّا و نقره دراز شود، وجود ندارد. (۱) همه چشم ها در خط عدالت و همه دست ها در خط کرامت هستند. اگر قرآن کریم نبود، هیچ کس از آینده خبر نداشت. اگر زبان قرآن نبود و اوضاع قیامت را مطرح نمی کرد، ما هم مانند کسانی که قیامت را باور ندارند، پوچ و بیهوده می شدیم. امید به آینده است که ما را این اندازه با صفا و با وفا نگه داشته است.

هم راز و همراهان الهی

آیت اللّه میلانی از ظاهر دنیا گذشته بود و از خاک به افلاک و از فرش زمین تا عرش برین پرواز کرده بود. مرحوم حاج هادی ابهری، که از اولیای طراز اول خدا بود، می گوید: به کربلا رفتم و تنها تقاضایی که از حضرت سید الشهدا کردم، این بود که یک رفیق خوب که تو می پسندی سر راه من قرار بدهد. وقتی که می خواستم از حرم خارج شوم، نخستین بار آیه اللّه العظمی میلانی را دیدم. ایشان فرمود: ابهری!

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۱۷/۵۲، باب ۲۷، حدیث ۱۱؛ «قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : بنا یفتح الله وبنا یختم الله وبنا یمحو ما یشاء وبنا یثبت وبنا یدفع الله الزّمان الکلب، وبنا ینزّل الغیث، فلا یغرّنکم بالله الغرور، ما أنزلت السماء قطره من ماء منذ حبسه الله عز و جل ولو قد قام قائمنا لأنزلت السماء قطرها، و لأخرجت الأرض نباتها، ولذهبت الشحناء من قلوب العباد، و اصطلحت السباع و البهائم، حتی تمشی المرأه بین العراق إلی الشام، لاتضع قدمیها إلّاعلی النّبات و علی رأسها زبیلها لایهیّجها سبع ولا تخافه.»

رفیقی که می خواستی، من هستم: تو ذوق لعل خوبان را چه دانی

رفیق موافق و رفیقی که بر دین و ایمان انسان بیفزاید گنج است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در روز بیستم ماه رمضان، به امام مجتبی علیه السلام فرمود : حسن جان! در را ببند و کسی را راه نده. نمی خواهم این مردم را ببینم ؛ اما به خانه حُجر بن عدی برو و او را به این جا بیاور که دل من برای او تنگ شده است. (۱)از نعمت های بسیار بالای بهشت، رفیق خوب است. لذت ایشان را خداوند با

۱- ۲) - بحار الأنوار: ۲۹۰/۴۲، باب ۱۲۷؛ «قال محمد بن الحنفیه رضی الله عنه : وبتنا لیله عشرین من شهر رمضان مع أبی و قد نزل السمّ إلی قدمیه، و کان یصلّی تلک اللیله من جلوس، و لم یزل یوصّینا بوصایاه و یعزّینا عن نفسه و یخبرنا بأمره و تبیانه إلی حین طلوع الفجر، فلما أصبح استأذن الناس علیه، فأذن لهم بالدخول، فدخلوا علیه و أقبلوا یسلّمون علیه، و هو یردّ علیهم السلام ، ثم قال: أیها الناس اسألونی قبل أن تفقدونی و خففوا سؤالکم لمصیبه إمامکم، قال فبکی الناس عند ذلک بکاءاً شدیداً، و أشفقوا أن یسألوه تخفیفاً عنه، فقام إلیه حجر بن عدیّ الطائی و قال: فیا أسفی علی المولی التقی أبو الأطهار حیدره الزکیّ قتله کافر حنث زنیم لعین فاسق نغل شقیّ فیلعن ربّنا من حاد عنکم ویبرء منکم لعناً وبیّ لأنّکم بیوم الحشر ذخری و أنتم عتره الهادی النبیّ فلما بصر به سمع شعره قال له: کیف لی بک إذا دعیت إلی البراءه منی، فما عساک أن تقول؟ فقال: و الله یا أمیرالمؤمنین لو قطّعت بالسیف إرباً إرباً و اضرم لی النار و القیت فیها لآثرت ذلک علی البراءه منک، فقال: وفّقت لکلّ خیر یا حجر، جزاک الله خیراً عن أهل بیت نبیّک. ثم قال: هل من شربه من لبن؟ فأتوه بلبن فی قعب، فأخذه و شربه کله، فذکر الملمون بن ملجم و أنه لم یخلّف له شیئاً، فقال علیهم السلام : «وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا »اعلموا أنّی شربت الجمیع و لم أبق لأسیرکم شیئاً من هذا، ألا و إنّه آخر رزقی من الدنیا، فبالله علیک یا بنیّ إلا ما أسقیته مثل ما شربت، فحمل إلیه ذلک فشربه.

رفیق و هم راز و همراه، به کمال می رساند. خواجه نصیر طوسی وقتی داشت در کاظمین جان می داد، به ایشان گفتند : شما را به نجف ببریم یا نه؟ گفت : اگر مرا به نجف ببرید، بی احترامی به موسی بن جعفر علیه السلام است. مرا در همین جا دفن کنید و بر سنگ قبرم فقط این آیه از قرآن را بنویسید :

« وَ کَلْبُهُمْ بٰاسِطٌ ذِرٰاعَیْهِ » (۱)

من سگی گرسنه هستم که دو دست خود را در خانه ایشان دراز کرده ام. یک دو سه یار همدم و هم راز هم دو تا هم سه تا دگر همه هیچ

ظرافت عمل

من به درس میرزا جواد آقا می رفتم. سبزی فروش نزدیک خانه ایشان می گفت که ایشان با قدِ خمیده آمد و یک کیلو سبزی خرید. ایشان خیلی با ادب حرف می زدند. پس از مدتی برگشتند. دیدم که بسته سبزی دست ایشان است. نگران شدم که آیا اشتباهی کرده ام؟ ایشان فرمودند : خودتان گِره سبزی را باز کنید و هر بخشی از آن را در بخش معیّن خودش بگذارید، ریحان و تَره و ... گفتم : مگر سبزی خراب بود؟ فرمود: نه، عالی بود ؛ اما وقتی به خانه بردم و گره را باز کردم تا سبزی را پاک کنم، دیدم میان سبزی ها یک مورچه است. لانه این مورچه، یا در مغازه شما و یا همین اطراف است. دیدم این مورچه، در خانه من لانه اش را پیدا نمی کند و از همسرش و بچه هایش جدا می ماند و من در قیامت نمی توانم جواب خداوند را بدهم. سبزی هایی را که به من می دهی، دقت کن که در آن مورچه نباشد.

اگر انسان به این حد می رسد، به این علت است که آینده را باور کرده است. این

ص:۶۲

۱- ۱) - کهف (۱۸) : ۱۸؛ «و سگشان دو دستش را در آستانه غار گسترانیده است.»

آینده را زبان وحی به ما خبر داده است :

«ألا ان فیه علم ما یأتی»

قرآن، بیانگر آینده

یک خبر قرآن این است که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام رخ می دهد، زمانی که همه قلب ها عاشق و پر محبت است و خشونت و ستمی وجود ندارد. خبر دیگر آن از قیامت است که گوشه ای از آن، همان سوره ای است که هر وقت پیامبر و ائمه، آن را می خواندند هر کس از کوچه رد می شد، صدای گریه اش بلند می شد.

« إِذٰا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا » (۱)

« وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا » (۲)

« وَ قٰالَ الْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا » (۳)

« يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا » (۴)

تاریخ و ساعت را می گوید که بندگان تو در ماه رمضان، مثلاً مناجات و نیایش کردند. گناهان ما را نیز باید بازگو کند ؛ ولی پیش از آن، به او می گویند : از گناهان بنده من حرف نزن. این هم یکی از اخباری است که از قرآن و روایات استفاده می شود.

۱- ۱) - زلزله (۹۹) : ۱؛ «روزی که زمین به جنبش و لرزش درآید.»

۲- ۲) - زلزله (۹۹) : ۲؛ «و آن چه ثقل در زمین است بیرون ریخته شود، از جنازه هایی که دفن شده اند تا معدن هایی که مدفونند.»

۳- ۳) - زلزله (۹۹) : ۳؛ «همه انسان ها فریاد می زدند که چه شده است.»

۴- ۴) - لزله (۹۹) : ۴؛ «زمین با خدا حرف می زند و اخباری که در آن بوده است را بازگو می کند.»

« يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ » (۱)

این مجالس را ما دوبار می بینیم : یک بار اکنون و یک بار هم در قیامت. این گوشه ای از خبر قیامت است :

«ألا انَّ فیهِ عِلْمُ ما یَأتی و الحدیث عَن الماضِی»

قصه یوسف را به درستی در اختیار شما می گذارد : «و دواء دائکم» ؛ (۲) این قرآن داروی بیماری شما است :

« وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ » (۳)

قرآن نظام دهنده زندگی است، یعنی نظام دهنده اقتصاد، اخلاق، منش و کردار شما است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - زلزله (۹۹) : ۶؛ «آن روز، مردم [پس از پایان حساب] به صورت گروه های پراکنده [به سوی منزل های ابدی خود، بهشت یا دوزخ] باز می گردند تا اعمالشان را [به صورت تجسم یافته] به آنان نشان دهند.»

۲- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۷؛ «... أَرْسَلَهُ عَلَی حِینِ فَتْرَهٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَهٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِیقِ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ النُّورِ الْمُقْتَدَی بِهِ ذَلِکَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ یَنْطِقَ وَ لَکِنْ أُخْبِرُکُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِیهِ عِلْمَ مَا یَأْتِی وَ الْحَدِیثَ عَنِ الْمَاضِی وَ دَوَاءَ دَائِکُمْ وَ نَظْمَ مَا بَیْنَکُم... .»

۳- ۳) - اسراء (۱۷) : ۸۲؛ «و ما از قرآن آن چه را برای مؤمنان، مایه درمان ورحمت است ، نازل می کنیم.»

دو واقعیت در سوره یوسف۴

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

در سوره مبارکه یوسف دو واقعیت مطرح شده است، که عبارت اند از: عشق الهی و عشق حیوانی.

عشق حیوانی عشقی است که اگر زلف جان کسی به آن گِره بخورد، او را تا بی نهایت کوچک شدن می برد. قرآن مجید که می فرماید : در قیامت، اعمال سنجیده می شود، درباره عده ای می فرماید :

« فَلاَ نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَزْناً » (۱)

چون ایشان چیزی ندارند، برای آنان ترازویی قرار نمی دهند. اینان به نهایت کوچکی رسیده اند. نقطه مقابل آن، عشق الهی است که انسان را به سوی بی نهایت بزرگ شدن حرکت می دهد.

ثمره عشق الهی

عشق الهی انسانی را از عمق چاه، بر تخت عزیزی مصر وجود می رساند و او را

ص:۶۵

۱- ۱) - کهف (۱۸) : ۱۰۵؛ «و روز قیامت، میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم.»

به اسوه ای تبدیل می کند که برای هر جمعیت و دل و جانی و هر پیر و جوان و مرد و زنی الگو می شود. این سعه عشق الهی در دنیا است ، اما تماشای جمال واقعی او باید در قیامت صورت بگیرد. سعه وجودی این عاشق، در دنیا نمی گنجد و خداوند باید جهان بی نهایتی را برپا کند تا بتوان در آن بی نهایت ها را دید. در این سوره مبارکه، عشق در این دو سو مطرح شده است. نماد عشق حیوانی، یک خانم جوان است به نام زلیخا و نماد عشق الهی، جوانی است در اوج زیبایی، به نام یوسف. این دو عشق، با هم، در یک جنگ شدید، از سوی زلیخا و جهاد جانانه از سوی یوسف قرار گرفته اند. عشق الهی، عشق حیوانی را سرکوب کرد و پستی این عشق و کمال آن عشق را تجلّی و ظهور داد. هر که کند روی طلب سوی او قبله ذرات شود کوی او

زیباترین مطلبی که در توضیح این یک بیت می توانم بگویم، این است که صاحب دعای ابو حمزه ثمالی، حضرت زین العابدین علیه السلام ، روی منبر مسجد شام، به مردم گفت که می دانید چه کسی را کشته اید؟ کسی را که همه ماهیان دریا و پرندگان هوا و فرشتگان خدا برای او گریه کردند، همه جنیان و درختان و انبیا و علی و زهرا و امام مجتبی علیهم السلام ، برای او گریه کردند. شما شامیان کر بودید و ناله همه موجودات را که برای او بلند بود، نشنیدید وگرنه، می شنیدید که همه ذرات عالم، در عصر عاشورا می گفتند :

«بأبی أنت و أمی یا أبا عبد اللّه!» (۱)

ص:۶۸

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۵۰۲/۱۴، باب ۶۶، حدیث ۱۹۶۹۴؛ «عَنِ الرَّیَّانِ بْنِ شَبِیبٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام فِی حَدِیثٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ یَا ابْنَ شَبِیبٍ إِنْ کُنْتَ بَاکِیاً لِشَیْءٍ فَابْکِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام فَإِنَّهُ ذُبِحَ کَمَا یُذْبَحُ الْکَبْشُ وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ ثَمَانِیَهَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِی الْأَرْضِ شَبِیهُونَ وَ لَقَدْ بَکَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ لِقَتْلِه... .» مستدرک الوسائل: ۳۹۱/۱، باب ۲۲، حدیث ۹۵۲؛ «عَنْ زُرَارَهَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا زُرَارَهُ إِنَّ السَّمَاءَ بَکَتْ عَلَی الْحُسَیْنِ علیه السلام أَرْبَعِینَ صَبَاحاً إِلَی أَنْ قَالَ علیه السلام وَ مَا اخْتَضَبَتْ مِنَّا امْرَأَهٌ وَ لَاادَّهَنَتْ وَ لَااکْتَحَلَتْ وَ لَارَجَّلَتْ حَتَّی أَتَانَا رَأْسُ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ زِیَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ... .» بحارالأنوار: ۲۱۵/۴۵، باب ۴۰؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۵۴/۴؛ «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام بَکَتِ السَّمَاءُ عَلَی الْحُسَیْنِ علیه السلام أَرْبَعِینَ یَوْماً بِالدَّمِ.»

عشق که بازار بُتان جای اوست

قدم اوّل عشق

بنابر آیات و روایات، ما قدم اول را برای عاشق شدن برنمی داریم. قدم اول را او برمی دارد و تو قدم دوم را. او به سوی تو می آید و خود را به قلب تو می نمایاند : گر به ره عشق در آتش خوش است

ص:۶۹

اهل ملامت که سلامت روند

عاشق جان و مال، نمی تواند خود را نگه دارد و همواره به معشوق می گوید :

جان و مال را چگونه و کِی برای تو خرج کنم؟ معشوق راهنمایی می کند و می گوید :

برای تو پنج وقت ملاقات قرار داده ام. نماز خواندن، سرود و شعر عشق است به زبان عربی و بیان عشق دل است. آن وقت که در برابر او می ایستد و با همه وجود می گوید :

« إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ * اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ » (۱)

او می گوید : راه باز کنید. بنده ام راه می خواهد. موجودات و تعلقات! برای عاشق من راه باز کنید که او می خواهد بیاید. اصرار امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن، برای درک همین حقایق است. اگر انسان عمرش تمام شود و به حلاوت این سخنان نرسد دچار خسران بزرگ شده است.

زیبای بی نهایت

خانمی نزد عارفی آمد و گفت : شوهرم می خواهد مرا رها کند و به دنبال زن دیگری برود. آن گاه گفت: می دانم که نگاه به نامحرم حرام است؛ از این رو، من خودم را به زنان دیگر نشان می دهم تا ایشان برای تو تعریف کنند که کسی در این شهر، زیباتر از من نیست. این عارف، به جای این که این خانم را راهنمایی کند، نعره ای زد و غش کرد. خانم هم ترسید و از آن جا رفت. عارف را به هوش آوردند و گفتند: چرا پاسخ او را ندادی؟ گفت: پاسخی نداشتم که بدهم. او به من گفت: من

---

۱ - ۱) - فاتحه (۱) : ۵ - ۶؛ «[پروردگارا !] تنها تو را می پرستیم وتنها از تو کمک می خواهیم . * ما را به راهِ راست راهنمایی کن .»

زیباترین زن این شـهر هستم و شوهرم می خواهد مرا رها کند. دیدم خدا دارد به من می گوید: من که زیبای بی نهایت هستم، چرا دنبال غیر من رفتی؟ آیا کسـی زیباتر از مرا پیدا کردی؟ ثروتمندتر از مرا پیدا کردی؟ کریم تر از مرا پیدا کردی؟ آمرزنده تر از مرا پیدا کردی؟ (۱)

عشق پایدار و ناپایدار

عشق حیوانی، با بدن سر و کار دارد و ناپایدار است ، اما عشق الهی، چون یک طرف آن، حضرت حق است و در طرف دیگر، دل است، کشـش حضـرت حق، کشـش بی نهایت است و وقتی در این دل تجلّی کنـد، به علت شایسـتگی صاحب دل و بر اثر کشـش معشوق، عـاشق می شود. این عشق، همواره رو به افزایش می رود و جـایی برای نفرت و طلاـق و جـدایی برای او نمی گذارد. این شعله، همچنان اضافه می شود تا وجود عاشق را به حقیقت معشوق تبدیل می کند :

«اللّهم أذِقْنا حَلاوَةَ وُدِّکَ» (۲)

۱- ۱) - بحـار الأنوار: ۳۸/۱۰۱، باب ۳۴، حدیث ۳۴؛ «قَالَ النَّبِیُّ صـلی الله علیه و آله النَّظَرُ سَـهْمٌ مَسْـمُومٌ مِنْ سِـهَام إِبْلِیسَ فَمَنْ تَرَکَهَا خَوْفاً مِنَ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِیمَاناً یَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِی قَلْبِهِ.» حـدیث ۳۵؛ «وَ قَالَ لِکُلِّ عُضْوٍ مِن ابْنِ آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزِّنَا فَالْعَیْنُ زِنَاهُ النَّظَرُ وَ اللِّسَـانُ زِنَـاهُ الْکَلَامُ وَ الْأُذُنَانِ زِنَاهُمَـا السَّمْعُ وَ الْیَدَانِ زِنَاهُمَـا الْبَطْشُ وَ الرِّجْلَانِ زِنَاهُمَا الْمَشْیُ وَ الْفَرْجُ یُصَـدِّقُ ذَلِکَ وَ یُکَذِّبُهُ.» الکافی: ۵۵۹/۵، حدیث ۱۲؛ «عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ سَـمِعْتُهُ یَقُولُ النَّظَرُ سَـهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِیسَ مَسْـمُومٌ وَ کَمْ مِنْ نَظْرَهٍ أَوْرَثَتْ حَسْـرَهً طَوِیلَهً... .» المحاسن: ۱۰۹/۱، باب ۴۹، حدیث ۱۰۱؛ «یحیی بـن المغیره عن ذافر رفعه قال قال عیسی ابن مریم علیه السلام إیاکم و النظره فإنها تزرع فی القلب و کفی بها لصاحبها فتنه.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۴۷/۹۱، باب ۳۲؛ «الْمُنَاجَاهُ السَّابِعَهُ مُنَاجَاهُ الْمُطِیعِینَ لِلَّهِ لِیَوْمِ الْخَمِیسِ ... اللَّهُمَّ احْمِلْنَا فِی سُـفُنِ نَجَاتِکَ وَ مَتِّعْنَا بِلَذِیذِ مُنَاجَاتِکَ وَ أَوْرِدْنَا حِیَاضَ حُبِّکَ وَ أَذِقْنَا حَلَاوَهَ وُدِّکَ وَ قُرْبِک ... .»

همه دنیا و آخرت، در این محبت غرق است. در این عشق است که عاشق حق، نه دنیا می خواهد و نه آخرت. ظاهراً این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید :

این قلبی که نه طالب دنیا است و نه طالب عقبی، بلکه طالب مولا است و معشوق هم چون همه کاره عالم است، عاقبت به همه عالم می گوید: مطیع عاشق من و مِلک او باش. (۱)امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : گفتار، نشان دهنده وضع باطن است. این گوینده باید مزه عشق را چشیده باشد. بعضی از این اشعار، حکمت الهی است و با دل کار می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : گنج هایی زیر عرش خدا هست که کلید آن ها زبان شعرای حکیم است. این کار دل است که انسان واقعاً خدا را از درون باور کند راه آن پس از بعثت پیامبر تا قیامت، کتاب عشق حضرت حق، یعنی قرآن مجید است. این عشق، از آن راه برقرار می شود.

قرآن، طریق دلباختگی

مردی را می شناختم که شغلش حمالی بود. همسرش مرده بود و او در گوشه ای زندگی می کرد. یک مقدار دید چشم او تار شده بود. من گاهی نزد او می رفتم. به من می گفت : هر وقت می خواهی نزد من بیایی، سعی کن شب جمعه باشد که من بیایم و در مجلس دعای کمیل علی علیه السلام بنشینم و لذّت ببرم. او واقعاً با امیرالمؤمنین علیه السلام هم نشینی می کرد. آن زمان، روزی بیست تومان بدست می آورد. از روز شنبه تا پنجشنبه پول هایش را جمع می کرد. به سیصد تومان یا چهارصد تومان که می رسید،

---

۱ - ۱) - تحریر المواعظ العددیه: ۲۴۵؛ «و قال صلی الله علیه و آله : القلب ثلاثه أنواع: قلب مشغول بالدنیا، و قلب مشغول بالعقبی، و قلب مشغول بالمولی؛ أمّا القلب المشغول بالدنیا فله الشدّه و البلاء، و أمّا القلب المشغول بالعقبی فله الدرجات العلی، و أمّا القلب المشغول بالمولی فله الدّنیا و العقبی و المولی.»

بیست تومان برای مخارج یک هفته برمی داشت و بقیه آن را برای یک خانواده فقیر که مخارج آن اداره نمی شد، صرف می کرد. من هر وقت نزد او می رفتم، ساعت معینی بود که مزاحم شغل او نباشد. او در گوشه ای نشسته بود و قرآن مجید روی زانویش و او غرق در کتاب خدا بود. آیه ای می خواند و زار زار گریه می کرد. هر سه شبانه روز هم یک بار قرآن را ختم می کرد. از راه قرآن، دل باخته خداوند بود. وقتی با من حرف می زد، احساس می کردم که نور از دهان او خارج می شود. امروزه این افراد، در جامعه کم شده اند؛ این کتاب عشق است.

عشق در تجلی آیات

قرآن پنجاه اسم دارد. یک اسم آن، رحمت است. رحمت عین عشق است ، اما انسان باید دل بدهد که این آیات، برای او جلوه کند و در تجلی آیات، صدای پای عشق شنیده شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: این افراد، هر وقت قرآن می خوانند، اگر خداوند جلوی جان ایشان را نگیرد، جان بدن را رها کرده، پرواز می کند. (۱)در شب عاشورا، با آن وضعیت گرسنگی و تشنگی و تاریکی بیابان، با یقین به کشته شدن همه افراد، امام حسین علیه السلام به قمر بنی هاشم علیه السلام فرمود : برو جلوی حمله دشمن را بگیر و به آنها بگو: جنگ را تا فردا صبح به تأخیر بیندازید :

«فانّه یَعلمُ إنّی أُحِبُّ الصلاه له و تلاوه کتابه» (۲)

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴ (هَمّام)؛ «... أَمَّا اللَّیْلَ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِینَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ یُرَتِّلُونَهَا تَرْتِیلًا یُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ یَسْتَثِیرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآیَهٍ فِیهَا تَشْوِیقٌ رَکَنُوا إِلَیْهَا طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَیْهَا شَوْقاً وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبَ أَعْیُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآیَهٍ فِیهَا تَخْوِیفٌ أَصْغَوْا إِلَیْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِیرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِیقَهَا فِی أُصُولِ آذَانِهِم... .»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۳۹۱/۴۴، باب ۳۷؛ اللهوف، سید بن طاووس: ۸۹؛ «... فَجَاءَ الْعَبَّاسُ إِلَی الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ أَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ الْقَوْمُ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَیْهِمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَی غَدٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِیَّهَ لَعَلَّنَا نُصَلِّی لِرَبِّنَا اللَّیْلَهَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ یَعْلَمُ أَنِّی کُنْتُ قَدْ أُحِبُّ الصَّلَاهَ لَهُ وَ تِلَاوَهَ کِتَابِهِ وَ کَثْرَهَ الدُّعَاءِ وَ الِاسْتِغْفَارِ ... .»

خدا می داند که من عاشق این کتاب هستم. یک شب دیگر من زنده باشم و قرآن بخوانم.

علامت باور واقعی

صاحب بصیرتی به من می گفت که آیات عذاب را هم روی منبرها قرائت می کنی؟ گفتم : بله. گفت: کنار آیات عذاب، گریه هم می کنی؟ گفتم: نه، گفت: پس چرا با این زبان آلوده و چشم کور قرآن می خوانی؟ مگر آیات عذاب را باور نکرده ای؟ اگر باور کرده ای، چرا ناله نمی زنی؟ در آن جا که خداوند می فرماید :

« وَ أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ مٰا أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ » (۱)

شکم شما را در قیامت از زقوم پر می کنم که یک قطره از آن را اگر به هفت دریا بزنم، یک موجود زنده در آن نمی ماند. گفتم: دعا کن که از این پستی نجات پیدا کنیم.

شیخ بهایی می گوید : ای باد صبا به پیام کسی چو به شهر خطاکاران برسی

بگذر به محله مهجوران

ص:۷۴

---

۱ - ۱) - واقعه (۵۶) : ۴۱ - ۴۲؛ «و شقاوتمندان ، چه دون پایه اند شقاوتمندان ! در میان بادی سوزان و آبی جوشان [قرار دارند].»

گفتم که مگر به سی برسی خود را دریابی و دانی چه کسی (۱)

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۷۵

۱- ۱) - شیخ بهایی.

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲ الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

أحسن القصص بودن داستان یوسف، به علت زیبایی صورت یوسف نیست، بلکه به خاطر سیرت او است که این زیبایی، با دوام و همیشگی است. خداوند این سیرت را در این سوره، ملاک انسانیت معرفی کرده است و آن را نقطه پرواز انسان دانسته است.

در داستان یوسف، خداوند دو عشق را مطرح می کند. مایه و اصل یکی، شهوت حیوانی است که دوامی ندارد و در باطن، گرگ بسیار خطرناکی است که دهانش برای بلعیدن انسانیت انسان باز است. ریشه این عشق، چون با حق پیوند ندارد، پیامبر آن را

«اعدی عَدُوک نَفسک الّتی بَینَ جَنْبَیک» (۱)

ص:۷۶

---

۱ – ۱) – بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۱؛ عوالی اللآلی: ۱۱۸/۴، حدیث ۱۸۷؛ و نیز در این زمینه آمده است: من لایحضره الفقیه: ۳۸۱/۴، حدیث ۵۸۳۳؛ الأمالی للصدوق: ۳۹۳، حدیث ۴، المجلس الثانی و الستون؛ «عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ بَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ ... مَنِ اعْتَدَلَ یَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ وَ مَنْ کَانَتِ الدُّنْیَا هِمَّتَهُ اشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا وَ مَنْ کَانَ غَدُهُ شَرَّ یَوْمَیْهِ فَهُوَ مَحْرُومٌ وَ مَنْ لَمْ یُبَالِ بِمَا رُزِئَ مِنْ آخِرَتِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ دُنْیَاهُ فَهُوَ هَالِکٌ وَ مَنْ لَمْ یَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَیْهِ الْهَوَی وَ مَنْ کَانَ فِی نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَیْرٌ لَهُ یَا شَیْخُ ارْضَ لِلنَّاسِ مَا تَرْضَی لِنَفْسِکَ وَ ائْتِ إِلَی النَّاسِ مَا تُحِبُّ أَنْ یُؤْتَی إِلَیْک ... .»

نامیـده است. این در ظاهر، عشق است و در باطن یک تمایل صـد در صـد حیوانی است که طوفان کوبنـده ای را بر ضدّ انسان ایجاد کرده، عقل را اسـیر می کند. انسان حاضـر نیست در فضای این عشق، سود و ضـرر را تشـخیص دهد. در این عشق، لذت بدن مطرح است، جهل محض است و عقل در آن نیست.

در طرف دیگر، عشق الهی است که آتش است، امـا آتش الهی، که اگر در درون کسـی افروخته شود، چنـان عقـل را می پزد که انسان در عصر خود یا در همه اعصار و قرون، عاقل ترین انسان می شود. چنانکه پیامبران نیز عاشق خدا بودند :

« وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ » (۱)

اهل دل، این «اشـد حباً» را با واژه عشق معنا می کنند تا بتوانند آن را به درک مردم برسانند. علت عشق اینان هم معرفت، عقل، وجدان و فکر ایشان است و به کارگیری این ابزار معنوی ایشان را رفعت داده تا مقام پیامبری به ایشان داده شده است.

عاقل ترین مردم

در «اصول کـافی» آمـده است که پیـامبران، عاقـل ترین مردم زمان خود بودنـد و انبیای اولوالعزم، عاقل ترین موجودات تا روز قیامت هستند. (۲) آنان از فرشتگان هم که

۱- ۱) - بقره (۲) : ۱۶۵؛ «ولی آنان که ایمان آورده اند ، محبت و عشقشان به خدا بیش تر و قوی تر است .»

۲- ۲) - الکافی: ۱۲/۱، حدیث ۱۱؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَابَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً وَ لَارَسُولًا حَتَّی یَسْتَکْمِلَ الْعَقْلَ وَ یَکُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِیعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ وَ مَا یُضْمِرُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فِی نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنِ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِینَ وَ مَا أَدَّی الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّی عَقَلَ عَنْهُ وَ لَابَلَغَ جَمِیعُ الْعَابِدِینَ فِی فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعُقَلَاءُ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی وَ مَا یَتَذَکَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.»

عقل محض هستند، عاقل ترند. این وجدان الهی، چنان عقل را کامل می سازد که ایشان از همه جهانیان، نسبت به مردم، در منش و کردار، با وجدان تر بودند و از نظر انصاف دهی به مردم، منصف ترین مردم روی زمین بودند. رفتاری که با مردم داشتند، شگفت انگیز است ؛ مانند رفتاری که یوسف با خانواده، برادران، مردم مصر و کسانی که او را از چاه درآوردند، داشته است.

این آتش که آتش الهی و «نار اللّه» است، در درون، با حرارت خود، نیروهای الهی را می پزد و سرانجام، از وجود انسان، انسان کامل و جامع می سازد.

در روایات، درباره این انسان کامل آمده است :

«بِوُجودِهِ ثَبَتَتِ الأَرضُ و السَمَاء» (۱)به خاطر کُل وجود باطن او، خداوند آسمان ها را سر پا نگه می دارد. اگر او بمیرد، زمین دهان باز می کند و همه را فرو می برد ؛ چون تکیه گاه و لنگر آسمان ها و زمین، انسان کامل است که با این عشق، به درجه پختگی و کمال رسیده است.

ص:۸۱

۱- ۱) - تفسیر المحیط الأعظم و البحر الخضم: ۴۶۲/۱؛ شجرهطوبی: ۲۷۰/۲؛ مجمع النورین: ۲۸۴؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن: ۳۴/۲۳؛ «اشار به قوله امام صادق علیه السلام : هذا علی إلیه، و أشهد أن الأئمه الأبرار و الخلفاء الأخیار بعد الرسول المختار علی قامع الکفار و من بعده سید أولاده الحسن بن علی، ثم أخوه السبط التابع لمرضات اللّه الحسین، ثم العابد علی، ثم الباقر محمد، ثم الصادق جعفر، ثم الکاظم موسی، ثم الرّضا علیّ، ثم التقی محمّد، ثم النّقی علیّ، ثم الزّکیّ الحسن، ثم الحجّه الخلف القائم المنتظر المهدی المرجی الذی ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض و السماء و به یملأ اللّه الأرض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما.»

نقش اولیای خدا در عالم

وقتی یک کاسب، به حضرت رضا علیه السلام عرض می کند که یابن رسول اللّه! اجازه بفرمایید که من از شهر خودمان بیایم و در خراسان خدمت شما زندگی کنم. علت آن هم این است که در شهر ما عده ای سبک مغز پیدا شده اند که حاضر به پذیرش حقایق نیستند و من زجر می کشم. ائمه، در این شهر حتّی بدن ما را نمی خواهند ؛ رنج افتادن بدن ما را می خواهند و به ما فرموده اند :

«المُؤمِنُ مِن نَفسِهِ فِی شُغُلٍ و الناسُ مِنهُ فِی رَاحَهٍ» (۱)

ص:۸۲

۱- ۱) – الکافی: ۲۳۹/۲، حدیث ۳۰؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِنَّ لِأَهْلِ الدِّینِ عَلَامَاتٍ یُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِیثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَهِ وَ وَفَاءً بِالْعَهْدِ وَ صِلَهَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَهَ الضُّعَفَاءِ وَ قِلَّهَ الْمُرَاقَبَهِ لِلنِّسَاءِ أَوْ قَالَ قِلَّهَ الْمُوَاتَاهِ لِلنِّسَاءِ وَ بَذْلَ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَعَهَ الْخُلُقِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ وَ مَا یُقَرِّبُ إِلَی اللَّهِ عز و جل زُلْفَی طُوبَی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ وَ طُوبَی شَجَرَهٌ فِی الْجَنَّهِ أَصْلُهَا فِی دَارِ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ لَیْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِی دَارِهِ غُصْنٌ مِنْهَا لَایَخْطُرُ عَلَی قَلْبِهِ شَهْوَهُ شَیْءٍ إِلَّا أَتَاهُ بِهِ ذَلِکَ وَ لَوْ أَنَّ رَاکِباً مُجِدّاً سَارَ فِی ظِلِّهَا مِائَهَ عَامٍ مَا خَرَجَ مِنْهُ وَ لَوْ طَارَ مِنْ أَسْفَلِهَا غُرَابٌ مَا بَلَغَ أَعْلَاهَا حَتَّی یَسْقُطَ هَرِماً أَلَا فَفِی هَذَافَارْغَبُوا إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ نَفْسِهِ فِی شُغُلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ إِذَا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ افْتَرَشَ وَجْهَهُ وَ سَجَدَ لِلَّهِ عز و جل بِمَکَارِمِ بَدَنِهِ یُنَاجِی الَّذِی خَلَقَهُ فِی فَکَاکِ رَقَبَتِهِ أَلَا فَهَکَذَا کُونُوا.» بحار الأنوار: ۲۹۱/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۱۴؛ الأمالی للصدوق: ۴۹۳، حدیث ۱۲، المجلس الرابع و السبع؛ «عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ الْمُؤْمِنُ خَلَطَ عِلْمَهُ بِالْحِلْمِ یَجْلِسُ لِیَعْلَمَ وَ یُنْصِتُ لِیَسْلَمَ وَ یَنْطِقُ لِیَفْهَمَ لَایُحَدِّثُ أَمَانَتَهُ الْأَصْدِقَاءَ وَ لَایَکْتُمُ شَهَادَتَهُ الْأَعْدَاءَ وَ لَایَفْعَلُ شَیْئاً مِنَ الْحَقِّ رِیَاءً وَ لَایَتْرُکُهُ حَیَاءً إِنْ زُکِّیَ خَافَ مَا یَقُولُونَ وَ یَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِمَّا لَایَعْلَمُونَ لَایَغُرُّهُ قَوْلُ مَنْ جَهِلَهُ وَ یَخْشَی إِحْصَاءَ مَنْ قَدْ عَلِمَهُ وَ الْمُنَافِقُ یَنْهَی وَ لَایَنْتَهِی وَ یَأْمُرُ بِمَا لَایَأْتِی إِذَا قَامَ فِی الصَّلَاهِ اعْتَرَضَ وَ إِذَا رَکَعَ رَبَضَ وَ إِذَا سَجَدَ نَقَرَ وَ إِذَا جَلَسَ شَغَرَ یُمْسِی وَ هَمُّهُ الطَّعَامُ وَ هُوَ مُفْطِرٌ وَ یُصْبِحُ وَ هَمُّهُ النَّوْمُ وَ لَمْ یَسْهَرْ إِنْ حَدَّثَکَ کَذَبَکَ وَ إِنْ وَعَدَکَ أَخْلَفَکَ وَ إِنِ ائْتَمَنْتَهُ خَانَکَ وَ إِنْ خَالَفْتَهُ اغْتَابَکَ.» بحار الأنوار: ۲۹۳/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۱۵؛ الخصال: ۲۶۹/۱، حدیث ۴؛ «... عَنِ الطَّاوُسِ بْنِ الْیَمَانِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیه السلام یَقُولُ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ قُلْتُ وَ مَا هُنَّ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ الْوَرَعُ فِی الْخَلْوَهِ وَ الصَّدَقَهُ فِی الْقِلَّهِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِیبَهِ وَ الْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ الصِّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ.»

مؤمن رنج ها را تحمل می کند که مردم از دست او در راحتی باشند.

کدام پیامبر و نبی و امام، راحت بود؟ رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود : هیچ پیامبری در میان پیامبران، مانند من رنج ندیده است. (۱) ائمه علیهم السلام بدن راحت نمی خواهند، بلکه دل و مغز و نفس راحت می خواهند. ایشان با بدنی که برای دنیا و آخرت خود در تلاش است، موافق اند ؛ ولی با کسی که خدعه گر و حیله گر است و عقل خود را صرف مکاری می کند و با روح آلوده و دل نجس زندگی می کند، مخالف هستند، امام رضا علیه السلام به آن شخص فرمود : هرگز اجازه نمی دهم از شهر خود هجرت کنی.

وقتی علت را پرسید حضرت فرمودند: زیرا خداوند به خاطر تو یک نفر، همه عذاب ها را بر مردم آن شهر حرام کرده است. (۲) اگر تو بیرون بیایی، یا طوفان می شود یا صاعقه می زند و همه را به عذاب دچار می کند. راحت مردم به خاطر تو است، گرچه آنان با تو دشمن باشند.

نقش معصوم در عالم

امروز در سراسر کره زمین، فقط یک نفر انسان کامل است و آن هم شخص

۱- ۱) - کنز العمال، المتقی الهندی: ۱۳۰/۳، حدیث ۵۸۱۷ و ۵۸۱۸؛ «ما أوذی أحد ما أوذیت.» «ما أوذی أحد مثل ما أوذیت فی الله.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۷۸/۴۹، باب ۱۸، حدیث ۳۲؛ الاختصاص: ۸۷؛ رجال الکشی: ۵۹۴، حدیث ۱۱۱۱؛ «عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ آدَمَ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام إِنِّی أُرِیدُ الْخُرُوجَ عَنْ أَهْلِ بَیْتِی فَقَدْ کَثُرَ السُّفَهَاءُ فِیهِمْ فَقَالَ لَاتَفْعَلْ فَإِنَّ أَهْلَ بَیْتِکَ یُدْفَعُ عَنْهُمْ بِکَ کَمَا یُدْفَعُ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادَ بِأَبِی الْحَسَنِ الْکَاظِمِ علیه السلام .»

معصوم است. به یقین بدانید که اگر این انسان کامل از دنیا برود، با جدا شدن روح او از بدن، همه آسـمان ها به هم می ریزند و زمین هم اهل خود را فرو می برد. در روایات آمده است که پس از رفتن او قیامت می شود :

« وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ » (۱)

وقتی که امام حسین علیه السلام را کشتند، اگر زین العابدین علیه السلام نبود، قطعاً نظام عالم به هم می ریخت. پشت پرده این عالم، خبرهای شگفت انگیزی است که ما از آن خبر نداریم. نمی دانیم بین خدا و بندگان کامل و اولیای او چه ارتباطی برقرار است. زمین تاریک بود و آسمان ها بی نور بودند و خداوند مخالف ظلمت است. به فرشتگان فرمود :

« إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً ... » (۲)

تا زمین به وجود آن خلیفه روشن شود.

« وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا » (۳)

نور مربی و روشن شدن به نور انسان کامل، این کار عشق است. که یوسف در این نقطه از عشق بود.

عشق حقیقی و مجازی

عشق حیوانی و الهی، مانند خدا و انسان، حق و باطل، روز و شب، یک جا جمع نمی شوند. وقتی مقابل هم قرار بگیرند، هم دیگر را دفع می کنند، ولی دو عاشق

۱- ۱) - تکویر (۸۱) : ۲؛ «و هنگامی که ستارگان تیره و بی نور شوند.»

۲- ۲) - بقره (۲) : ۳۰؛ «مسلّماً من جانشینی در زمین قرار خواهم داد .»

۳- ۳) - زمر (۳۹) : ۶۹؛ «و زمین به نور پروردگارش روشن می شود .»

مجازی، مانند یک پسر و دختر، که عشق ایشان حیوانی است، به شدت همدیگر را جذب می کنند. یوسف و زلیخا به شدت هم دیگر را دفع می کردند. زلیخا اظهار علاقه می کرد ؛ ولی یوسف می گفت : من به تو هیچ میلی ندارم. این درگیری تا ده سال ادامه داشت تا این که بدون هیچ جرمی، یوسف را به زندان انداخت. وقتی با بی احترامی او را در زندان انداختند، اولین بار که با خود حدیث نفس می کرد، با حالتی عاشقانه به خداوند عرض کرد :

« قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ... » (۱)

زندگی در آن کاخ، برای من تلخ بود. الان راحت شدم ؛ یعنی زیباترین زن مصری برای یوسفی که عشق حیوانی نداشت، تلخ بود. یوسف، زلیخا را تاریک و به صورت یک دیو ماده می دید. چشم و زبان او چشم و زبان دیگری بود.

تواضع صاحب کتاب ریاض المسائل (۲)

ص:۸۵

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۳۳؛ «پروردگارا ! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند .»

۲- ۲) - ریاض المسائل کتابی استدلالی در فقه شیعه امامیه به زبان عربی. نوشته سید علی طباطبائی (م ۱۲۳۱ ق) شرحی است مزجی بر مختصر النافع نوشته محقق حلی (م ۶۷۶ ق) از آن رو که نویسنده ریاض، شرح موجزی نیز بر مختصر النافع نگاشته، این اثر به الشرح الکبیر نیز معروف است. تألیف آن در فاصله ۱۱۹۲ - ۱۱۹۶ ق سامان گرفته است. نخستین بار در ۱۲۶۸ ق یعنی سی سال پس از وفات مؤلف چاپ سنگی شد و پس از آن نیز بیش از ده بار به همان صورت به چاپ رسیده است. به جز چاپهای سنگی چند چاپ دیگر با تحقیق و تصحیح از این کتاب به انجام رسیده است که عبارتند از: تحقیق دارالهادی، بیروت، ۱۴۱۲ ق؛ تحقیق جامعه مدرسین، قم ۱۴۱۴ ق؛ تحقیق مؤسسه آل البیت، قم ۱۴۱۸ ق. ریاض نخستین اثر فقهی استدلالی مبسوطی است که تمامی ابواب فقه به جز امر به معروف و مفلس را دارا است، و در دوره ای جزو متون درسی بوده است. این کتاب بر مستند الشیعه ملا احمد نراقی و جواهر الکلام تأثیر فراوان داشت و در مواردی نیز عین عبارات آن را به تفصیل آورده اند. شیخ انصاری شاگردانش را بر بحث و تحقیق در کتاب ریاض تشویق می کرد و می گفت: در دستیابی به رتبه اجتهاد بسیار نقش دارد. سید علی طباطبائی نویسنده منتهی المقال خواهر زاده وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶ ق) و داماد او است. که در مکتب فقهی و اصولی وی پرورش یافته است جز نزد وحید و فرزندش شاگردی نکرده است. (دایره المعارف تشیّع: ۴۲۷/۸)

صاحب کتاب فقهی ریاض، هنگام نوشتن این کتاب، به بحث قبله که رسید، دید در این رشته تخصصی ندارد. کسی که می خواهد این بحث فقهی را بنویسد، واقعاً به تخصص علم نجوم نیازمند می شود که ماه و ستاره و گردش زمین و درجات جغرافیایی را بداند. ایشان این رشته را نخوانده بود. به یکی از شاگردان خود که متخصص این فن بود، گفت: دو سه ماه به خانه ما تشریف بیاورید و به من درس نجوم بدهید. آخوند واقعی شیعه، این اندازه متواضع است. علما این تواضع را از انبیا دارند، عاشق خدا کبر و غرور ندارد.

حکایت تواضع ملا طاهر قزوینی

ملا طاهر قزوینی، در شهر قزوین، کتابی از ملا محسن فیض (1) به دستش رسید و این علم پیچیده فیض را متوجه نشد. گفت: نویسنده این کتاب، کافر است. فیض انسان کوچکی نبود. چهارصد سال است که مردم و علما سر سفره فیض کاشانی هستند. سه ماه بعد دریافت که اشتباه کرده است. با پای برهنه، حدود صد و چند کیلومتر، از قزوین و بویین زهرا و جاده ساوه به قم آمد و نود کیلومتر هم تا کاشان آمد و درِ خانه فیض را زد. فیض گفت: کیست؟ با گریه گفت :

«یا محسن قد أتاك المسیء»

۱- ۱) - شرح حال ملا محسن فیض کاشانی در کتاب مرگ و فرصت ها جلسه ۱۲ آمده است.

گفت من در حق تو اشتباه کردم. این هم پاهای تاول زده ام. آمده ام بگویم: اشتباه کرده ام. من طاقت عذاب خدا را ندارم. آتش عشق از من دیوانه پرس

آری عنوان مرجعیت و رئیس جمهور و استاد و استادیار کارساز نیست، بلکه تنها عشق، کارساز است.

ادامه داستان تواضع صاحب ریاض

شاگرد با جسارت و بی ادبانه به استاد گفت: تو می دانی که من متخصص علم نجومم؟ باید بیایی و شاگردی مرا بکنی. ایشان فرمود: من حاضرم بیایم ، اما به علت موقعیتی که دارم، این قدر مردم به من مراجعه می کنند که اگر بخواهم به خانه تو بیایم، وقت بسیاری از من گرفته می شود. گفت: فقط در این صورت ممکن است.

استاد گفت: باشد. کتاب نجوم را زیر بغل گذاشت و از خانه بیرون آمد و به حرم حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام رفت و کتاب را نشان ابی عبداللّه داد و گفت: من دارم فقه می نویسم و مجبورم این کتاب را هفت - هشت ماه بخوانم. شاگرد من حاضر نشد خانه من بیاید. من حاضرم به خانه او بروم ؛ اما وقتم تلف می شود. به جای او شما این علم را به من درس بده و زار زار گریه کرد. بعد از آن امام حسین علیه السلام را زیارت کرد و دو رکعت نماز زیارت خواند. ابی عبد اللّه هم نظری به او فرمود و همه کتاب را در سینه او گنجانید. او آمد و کتاب فقه را به زیباترین و دقیق ترین شکل نوشت : گر بمانديم زنده بردوزيم

عاشق پرورگار به علت وجود این عشق. چشم به مال و منال مردم ندارد و کمبودی هم در او نیست که حرص و حسد، او را پر کند. زیبایی صورت ها بر او جلوه نمی کند. لحظه مرگ عاشق، چه لحظه شیرینی است. در قیامت نیز چهره ای نورانی دارند :

« وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ » (۱)

« ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ » (۲)

وقتی وارد بهشت می شود، آرام می گیرد و این صدا را می شنود :

« سَلاَمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ » (۳)

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۸۷

۱- ۱) - عبس (۸۰) : ۳۸؛ «چهره ایشان می درخشد.»

۲- ۲) - عبس (۸۰) : ۳۹؛ «خندان و مسرور است.»

۳- ۳) - یس (۳۶) : ۵۸؛ «بنده من! پروردگار تو است که به تو سلام می کند.»

سقوط نفس

۶

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

ص:۸۸

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

در یک بخش از این سوره الهی، سخن از سقوط بسیار خطرناک نفس انسانی است. به بیان ساده تر، منیّتی که انسان در پاسخ پرسش دیگران مطرح می کند. این من به معنای بدن نیست، بلکه به معنای خود طبیعی و انسانی است. این خود، با آثار فراوانی همراه است که بدن هم به دنبال همان آثار، عکس العمل نشان می دهد.

مجموع عکس العمل های بدن، مربوط به خود طبیعی است.

خداوند از این من، به «نفس» (۱) تعبیر کرده است و آثاری را در قرآن مجید بیان

۱- ۱) - من لایحضره الفقیه: ۳۸۱/۴، حدیث ۵۸۳۳؛ «عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ بَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِه. . . مَنْ کَانَتِ الدُّنْیَا هِمَّتَهُ اشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا وَ مَنْ کَانَ غَدُهُ شَرَّ یَوْمَیْهِ فَهُوَ مَحْرُومٌ وَ مَنْ لَمْ یُبَالِ بِمَا رُزِئَ مِنْ آخِرَتِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ دُنْیَاهُ فَهُوَ هَالِکٌ وَ مَنْ لَمْ یَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَیْهِ الْهَوَی وَ مَنْ کَانَ فِی نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَیْرٌ لَه ... .» بحار الأنوار: ۱۲۶/۷، باب ۶، حدیث ۳؛ الأمالی للطوسی: ۳۶، حدیث ۳۸ المجلس الثانی؛ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَلَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَکُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا فَإِنَّ فِی الْقِیَامَهِ خَمْسِینَ مَوْقِفاً کُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ أَلْفِ سَنَهٍ مِمّا تَعُدُّونَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ.» بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۵؛ الأمالی للطوسی: ۱۱۵، حدیث ۱۷۶، المجلس الرابع؛ «عَنِ الثُّمَالِیِّ قَالَ قَالَ کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام یَقُولُ ابْنَ آدَمَ لَاتَزَالُ بِخَیْرٍ مَا کَانَ لَکَ وَاعِظٌ مِنْ نَفْسِکَ وَ مَا کَانَتِ الْمُحَاسَبَهُ مِنْ هَمِّکَ وَ مَا کَانَ الْخَوْفُ لَکَ شِعَاراً وَ الْحُزْنُ لَکَ دِثَاراً ابْنَ آدَمَ إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ عز و جل مَسْئُولٌ فَأَعِدَّ جَوَاباً.»

می کند که هیچ یک از آن ها هنگام ولادت انسان، فعلیت ندارد، بلکه در مسیر حیات و رفتارهای خانوادگی و فراز و نشیب زندگی، این آثار پیدا می شوند. داستان آن، از زمان حضرت آدم علیه السلام مطرح بوده است و بعد هم به دایره علم کشیده شده است.

در اسلام به این نفس، توجه بسیار شده است. در اروپا هم از قرن هجدهم میلادی، موضوع علم روان شناسی و روان کاوی قرار گرفته است و امروزه از رشته های علمی سطح بالای جهان است.

قرآن و روایات، درباره نفس و آثار آن، انصافاً سنگ تمام گذاشته و کامل ترین رهنمودها را دارند. قرآن مجید در روان کاوی درباره نفس انسانی، یک روان کاوی کامل و جامع دارد که مربیان و عالمان و اساتید، اگر بر اساس روان کاوی قرآن مجید، از ابتدا با کودکان رفتار کنند، می توانند ابعاد باطنی آنان را تا اندازه ای جهت بدهند.

روایات (۱) هم در این باره سخن گفته اند و گوشه ای را خالی نگذاشته اند.

---

۱ – ۱) – بحار الأنوار: ۶۷/۷۲، باب ۴۵، حدیث ۲۳؛ عوالی اللآلی: ۲۴۶/۱، حدیث ۱؛ «رُوِیَ فِی بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلٌ اسْمُهُ مُجَاشِعٌ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ کَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی مَعْرِفَهِ الْحَقِّ فَقَالَ صلی الله علیه و آله مَعْرِفَهُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی مُوَافَقَهِ الْحَقِّ قَالَ مُخَالَفَهُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی رِضَا الْحَقِّ قَالَ سَخَطُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی وَصْلِ الْحَقِّ قَالَ هَجْرُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی طَاعَهِ الْحَقِّ قَالَ عِصْیَانُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی ذِکْرِ الْحَقِّ قَالَ نِسْیَانُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی قُرْبِ الْحَقِّ قَالَ التَّبَاعُدُ مِنَ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی أُنْسِ الْحَقِّ قَالَ الْوَحْشَهُ مِنَ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی ذَلِکَ قَالَ الِاسْتِعَانَهُ بِالْحَقِّ عَلَی النَّفْسِ.»

خدا در قرآن می فرماید :

« الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ » (۱)

به راستی که دین اسلام جامع تمام دستورهای فردی ، اجتماعی و اخلاقی است.

صعود و سقوط نفس در سوره یوسف

یک بخش از این آیات، درباره سقوط بسیار خطرناک نفس انسانی است. این سقوط، حرکت نزولی و محرومیت از واقعیات عالم است که محور اندیشه ها و خواسته های باطن و ظاهر او می شود. کام جویی یعنی این که بدن را در معرض لذت ها قرار دهد، بدون این که این لذت ها را محاسبه کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: انسان در این سقوط، از شنیدن و دیدن حقایق، کر و کور می شود. این، بخش بزرگی از آیات این سوره است و بخش دیگر، نشان دهنده صعود به جایگاه کرامت و عظمت بی نهایت و اتصال به حقایق هستی است.

خداوند در این بخش از آیات، زیبایی هایی را از نفس انسانی نشان می دهد که خیره کننده عقل ها تا روز قیامت است. آیا ما چه اندازه در این آیات و دقایق آن ها اندیشه کرده ایم؟ این سوره، دریایی بدون ساحل است. به نظر من، اگر یک انسان قرآن شناس که به باطن این سوره دست یافته، بخواهد حقایق این سوره را بیان کند، بیش از صد سال طول می کشد. (۲)

ص:۹۳

۱- ۱) - مائده (۵) : ۳؛ «امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب به ولایت ، امامت ، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل کردم .»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۶۹/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۱۶؛ تفسیر الإمام العسکری: ۳۸، ذیل آیه «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ»؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ لَاأُنَبِّئُکُمْ بِأَکْیَسِ الْکَیِّسِینَ وَ أَحْمَقِ الْحُمَقَاءِ قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَکْیَسُ الْکَیِّسِینَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ أَحْمَقُ الْحُمَقَاءِ مَنِ اتَّبَعَ نَفْسُهُ هَوَاهُ وَ تَمَنَّی عَلَی اللَّهِ الْأَمَانِیَّ فَقَالَ الرَّجُلُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ کَیْفَ یُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَی رَجَعَ إِلَی نَفْسِهِ وَ قَالَ یَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا یَوْمٌ مَضَی عَلَیْکِ لَایَعُودُ إِلَیْکِ أَبَداً وَ اللَّهِ سَائِلُکِ عَنْهُ فِیمَا أَفْنَیْتِهِ فَمَا الَّذِی عَمِلْتِ فِیهِ أَ ذَکَرْتِ اللَّهَ أَمْ حَمِدْتِیهِ أَ قَضَیْتِ حَقَّ أَخٍ مُؤْمِنٍ أَ نَفَّسْتِ عَنْهُ کُرْبَتَهُ أَ حَفِظْتِیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ فِی أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ أَ حَفِظْتِیهِ بَعْدَ الْمَوْتِ فِی مُخَلَّفِیهِ أَ کَفَفْتِ عَنْ غِیبَهِ أَخٍ مُؤْمِنٍ بِفَضْلِ جَاهِکِ أَ أَعَنْتِ مُسْلِماً مَا الَّذِی صَنَعْتِ فِیهِ فَیَذْکُرُ مَا کَانَ مِنْهُ فَإِنْ ذَکَرَ أَنَّهُ جَرَی مِنْهُ خَیْرٌ حَمِدَ اللَّهَ عز و جل وَ کَبَّرَهُ عَلَی تَوْفِیقِهِ وَ إِنْ ذَکَرَ مَعْصِیَهً أَوْ تَقْصِیراً اسْتَغْفَرَ اللَّهَ عز و جل وَ عَزَمَ عَلَی تَرْکِ مُعَاوَدَتِهِ وَ مَحَا ذَلِکَ عَنْ نَفْسِهِ بِتَجْدِیدِ الصَّلَاهِ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ وَ عَرْضِ بَیْعَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی نَفْسِهِ وَ قَبُولِهَا وَ إِعَادَهِ لَعْنِ شَانِئِیهِ وَ أَعْدَائِهِ وَ دَافِعِیهِ عَنْ حُقُوقِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِکَ قَالَ اللَّهُ عز و جل لَسْتُ أُنَاقِشُکَ فِی شَیْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ مَعَ مُوَالَاتِکَ أَوْلِیَائِی وَ مُعَادَاتِکَ أَعْدَائِی.» نهج البلاغه: حکمت ۲۰۸؛ «قَالَ علیه السلام مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ وَ مَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَ مَنْ خَافَ أَمِنَ وَ مَنِ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَ مَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ وَ مَنْ فَهِمَ عَلِمَ.»

حکایت دریای بی انتها

مرحوم آیت اللّه العظمی حکیم (۱) کتابی دارند به نام حقایق الاصول، که دو جلد

ص:۹۴

۱- ۱) - حکیم، آیه اللّه سید محسن (۱۳۰۶ - ۱۳۹۰ ق) فرزند سید مهدی از علمای مشهور و از مراجع تقلید شیعه در عراق. حکیم در خانواده ای اصیل و روحانی در نجف اشرف متولد شد. پدرش مرجع تقلید شیعیان بنت جُبیل لبنان بود. در ۷ سالگی پدرش از دنیا رفت و از همان سال قرائت قرآن و سپس صرف و نحو و علوم عربی را شروع کرد. تربیت علمی او به عهده برادر بزرگترش سید محمود حکیم قرار گرفته بود. مقدمات را تا «قوانین» نزد برادر خواند و در ادامه در محضر عالمان بزرگی مانند آخوند ملا کاظم خراسانی، آقا ضیاء عراقی، میرزا حسین نائینی و سید محمود سعید حبوبی و امثالهم حاضر شود و زانوی شاگردی بر زمین زد. در جریان قیام و مبارزه آزادی خواهانه علماء دین از جمله سید محمد سعید حبوبی (۱۳۲۲ ق) در کنار استاد خویش قرار گرفت و او را یاری داد. در ۱۳۳۳ ق متوجه امر تدریس شد و در ۱۳۵۰ ق برای اولین بار به جبل عامل مسافرت نمود و تا ۱۳۵۱ ق آنجا ماند و برای دومین بار در ۱۳۵۳ ق به آنجا مسافرت نمود. پس از وفات سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع تقلید کثیری از شیعیان گردید و پس از وفات مرحوم بروجردی مرجعیت او قوت بیشتری گرفت. حکیم در زندگی خویش توجه زیادی به بینوایان و یتیمان داشت و از همراهی با سران حکومت پرهیز کرد و در هدایت مردم برای مقابله با ظلم و ستم حکام جور نقش بسزایی داشت. سرانجام در ربیع الاوول ۱۳۹۰ ق (۱۳۴۸ ش) به علت بیماری سرطان، به جوار حق تعالی شتافت. در تشییع جنازه کم نظیر او جمع زیادی از شیعیان شرکت کردند و او را در نجف اشرف در کنار کتابخانه ای که خود بنا کرده بود، دفن نمودند. حکیم تألیفاتی دارد که معروفترین آنها مستمسک العروه الوثقی است که تعلیق بر عروه الوثقی شیخ کاظم یزدی است؛ نهج الفقاهه، تعلیق بر مکاسب شیخ انصاری؛ حقائق الاصول، تعلیق بر کفایه الاصول آخوند خراسان؛ دلیل الناسک، تعلیق بر مناسک شیخ انصاری؛ منهاج الصالحین، رساله علمیه اوست؛ منهاج الناسکین در اعمال حج؛ تعلیقه بر ملحقات عروه (خطی)؛ تعلیقه بر مهمات التبصره (خطی). دائره المعارف تشیّع: ۴۷۶/۶ - ۴۷۷.

است. در جلد اول آن، از آقا سید اسماعیل صدر (۱) که از شاگردان درجه اول میرزای شیرازی است، نقل می کند که می گوید: من و هم درسی هایم، زمانی که در ردیف مجتهدان شیعه و صاحب ملکه اجتهاد شده بودیم، خدمت آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی (۲) آمدیم و به ایشان عرض کردیم : یک تفسیر قرآن برای

ص:۹۵

۱- ۱) - السید اسماعیل بن محمد بن صدر الدین المعروف بالسید اسماعیل الصدر ولد سنه ۱۲۵۸ بأصبهان و توفی بالکاظمیه یوم الثلاثاء ۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ و دفن فی الرواق الشریف. (أعیان الشیعه: ۴۰۳/۳)

۲- ۲) - فتح علی بن حسن السلطان آبادی الحائری (۱۳۱۷ ه) فقیه إمامی، عارف ذوباع طویل فی التفسیر، درس فی بلاده إیران و قصد العراق فأدرک محمد حسن بن الباقر النجفی صاحب الجواهر فی أواخر أیامه و حضر علی: مرتضی الأنصاری و علی الخلیلی ثم تخرّج بالسید محمد حسن الشیرازی و انتقل معه الی سامراء و کان فی غایه الزهد و الورع، دائم الذکر. موسوعه طبقات الفقهاء: ۹۸۴/۱۴، قسم ۲؛ نجوم السماء: ۲۰۵/۲؛ أعیان الشیعه: ۳۹۲/۸.

ما بگویید. کسی که مجتهد است، قرآن را خوب می فهمد ، اما قرآن تنها همان مقدار که مجتهد می فهمد، نیست. قرآن همان مقدار نیست که یک فیلسوف، مانند علّامه طباطبایی (۱) یا یک عارف کم نظیر، مانند سید حیدر آملی (۲) در قرن هفتم، که تفسیر

ص:۹۶

۱- ۱) - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن، جلسه اول آمده است.

۲- ۲) - شرح حال فقهاء و حکماء، رضااستادی: ۱۰ - ۱۶؛ «آیه الله سید حیدر آملی در سال ۷۱۹ یا ۷۲۰ ه .ق در شهر آمل به دنیا آمد. نام او حیدر و لقب او رکن الدین و نسب او به هیجده واسطه به امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام می رسد. دوران تحصیل: از حدود ده سالگی در آمل شروع به تحصیل نمود و پس از چندی با سفر به خراسان و استرآباد و اصفهان از اساتید آن شهرها بهره برد و این دوران بیست سال طول کشید که خود گوید: از سالهای کودکی تا حدود سی سالگی به تحصیل علوم ظاهری از منقول و معقول به طریقه شیعه و اجداد معصومین خود مشغول بودم و پس از تکمیل تحصیل از اصفهان به آمل بازگشتم. پس از بازگشت به آمل شاید به خاطر اینکه علاوه بر سیادت و بزرگی خاندانش، به مراتب علمی بالایی دست یافته بود مورد عنایت خاص حاکم آنجا قرار گرفت. به جاه و مقام و مال فراوانی رسید اما پس از گذشت اندک زمانی به همه آن مادیّات پشت، و روی سوی اللّه تبارک و تعالی کرده و به قصد زیارت بیت المقدس با ظاهری فقیرانه از آمل خارج و از راه قزوین و ری به اصفهان رفت. سال ۷۵۱ تا پایان عمر یعنی سال ۷۸۷ یا قدری بیشتر در نجف و حله و بغداد بوده که احتمالاً توقف در نجف و استفاضه از فیوضات علوی بیش از توقف در جاهای دیگر بوده است. اساتید و مشایخ او: علامه سید حیدر آملی در طول بیش از سی سال تحصیل در حوزه های مختلف و مصاحبت با اهل معرفت، اساتید و مشایخ فراوانی داشت اما ما فقط چند نفر آنها را می شناسیم: ۱- محمد بن الحسن فرزند علّامه حلّی و معروف به فخر المحققین (۷۷۱ - ۶۸۲) دارای آثار فراوان از جمله: ایضاح الفوائد فی حلّ مشکلات القواعد که شرح قواعد الاحکام پدرش علامه حلّی است. ۲- نصیر الدین کاشی حلّی متوفای ۷۵۵ (نه ۷۳۵ که در برخی نوشته ها سبق قلم شده است) وی در کاشان متولد شده و در حلّه ساکن بوده و در نجف به خاک سپرده شده است. ۳- شیخ نورالدین طهرانی (تیرانی)، سید حیدر در اصفهان در مدت کوتاهی از او استفاده معنوی و اجازه ای مکتوب نیز از او دریافت کرده است. تألیفات: در سال ۷۸۱ یعنی در شصت و دو سالگی می خواسته نگارش شرح فصول خود را آغاز کند در مقدمه آن شرح می نویسد در این مدّت طولانی سی ساله (که از آمل بیرون آمده و در نجف و حلّه و... بوده ام) حدود چهل کتاب و رساله به عربی و فارسی نوشته ام و تعدادی از آنها را به ترتیب تاریخ تألیف یاد می کند. و نیز در جلد اول تفسیرش به نام المحیط الاعظم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم که در سال ۷۷۷ مشغول نوشتن آن بوده گوید: بر اکثر کتاب هایی که نزدیک به بیست (یا بیست و چهار) کتاب است پرداختم و این نگارش در مدت بیست و چهار سال انجام شد بنابراین بخشی از تألیفات ایشان حاشیه و شرح بر کتابهای دیگران و بخشی از آنها تألیف مستقل بوده است و این بیست و چهار سال از ۷۵۳ تا ۷۷۷ یعنی سال آغاز تألیف تفسیر المحیط الاعظم می باشد و مقصود از سی سال که در آغاز شرح فصول گفته است تألیفات من در این سی سال انجام شده، سال ۷۵۱ که سال ورود به نجف اشرف است تا سال ۷۸۱ یعنی سال آغاز تألیف شرح فصوص می باشد.

«بحر المحیط» را می نویسد، می فهمد و یا همان مقداری نیست که دانشـمند متخصص علم کلام، فخر رازی (۱) در چهل جلد تفسیرش می نویسد.

اهل تسـنن از ابن عباس نقل می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود: اگر آن چه از سوره حمد می دانم، برای شما بگویم، پس از تمام شـدن آن، شـما بایـد هفتاد شتر جوان بیاوریـد تا آن نوشـته ها را بار کنید و ببرید ، ولی باز هم قرآن، تنها

۱- ۱) - شرح حال ایشان در کتاب مرگ و فرصت ها، جلسه ۲ آمده است.

همان مقداری نیست که حضرت فرمودند. (۱)ملا فتحعلی به آنان خیلی احترام کرد و فرمود: من فقط بعد از نماز مغرب و عشا فرصت دارم که درس بـدهم. شب اول که خدمت ایشان رفتیم، نمی دانستیم از کجای قرآن می خواهد شـروع کند. ایشان این آیه را مطرح کرد :

« الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ » (۲)

« حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ » (۳)

این از توجه خـاص خـدا به انسـان است. یـک سـاعت این آیه را توضـیح داد و ما شـش نفر که اهل علم بودیم، برایمان بسـیار جالب بود. فردا شب که آمـدیم، دوباره همان آیه را مطرح کرد. شب سوم، چهارم، پنجم تا چهلم، هر شب مطلب جدیـدی در تفسیر همـان آیه می گفت. فرمود: من این آیه را که انتخاب کردم، تا آخر عمر برای ما بس است که درباره آن بحث کنیم و به آیه جدیدی نیاز نیست.

---

۱ – ۱) – بحـار الأنوار: ۱۰۳/۸۹، باب ۸، حدیث ۸۲؛ المناقب، ابن شـهرآشوب: ۴۳/۲؛ «قَالَ عَلِیٌّ علیه السـلام لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِینَ بَعِیراً مِنْ تَفْسِیرِ فَاتِحِهِ الْکِتَابِ.» عوالی اللآلی: ۱۰۲/۴، حدیث ۱۵۰؛ «روی عن علی علیه السـلام أنه قال لو شئت لأوقرت سبعین بعیرا من بـاء بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ.» تفسیر منهـج الصـادقین فی إلزام المخـالفین: ۲۳/۱؛ تفسـیر اثنا عشری: ۳۰/۱؛ «او کتبت معـانی الفاتحه لا وقرت سـبعین بعیرا. یعنی اگر بنویسم جمیع معانی و حقایق فاتحه الکتاب را هفتاد شتر از آن پر بار کنم و نیز از ابـن عبـاس روایـت است که أمیر المـؤمنین صـلوات اللّه علیه از اول شب تـا وقت نمـاز صبـح از برای من تفسیر فـاتحه الکتاب می فرمود و هنوز از تفسیر باء بسم اللّه در نگذشـته بود و بعد از آن فرمود: (انا نقطه تحت الباء) من نقطه ام که در زیر باء است یعنی نقطه مرکز علم اولین و آخرینم.

۲ – ۲) – مائده (۵) : ۳؛ «امروز [بـا نصبِ علی بن ابی طالب به ولایت ، امامت ، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل کردم.»

۳– ۳) – حجرات (۴۹) : ۷؛ «خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست .»

در بخش دیگر سوره یوسف، نفسی مطرح است که حالت صعود گرفته و به مقام قرب الهی رسیده است و به تصریح همین سوره از بندگان مخلَص خدا شده است.

این روایت را مرحوم نراقی، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند :

«هَلَکَ الْعَامِلُونَ الَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَکَ الْعَابِدُونَ الَّا الْعَامِلُونَ وَ هَلَکَ الْعَامِلُونَ الَّا الصَّادِقُونَ وَ هَلَکَ الصَّادِقُونَ الَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَکَ الْمُخْلِصُونَ الَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَکَ الْمُتَّقُونَ الَّا الْمُوْقِنُونَ و اِنَّ الْمُوقِنینَ لَعَلی خَطَرٍ عَظیم» (۱)کل انسان ها هلاک شدند. مگر اهل علم و اهل علم هلاک شدند الا اهل عمل و عمل کنندگان به علم نیز هلاک شدند مگر مخلصین و مخلصین در جایگاه خطر بزرگ قرار دارند.

عظمت انسان الهی

خدای حضرت یعقوب علیه السلام ، این پیامبر پیر و فرزندان او را وادار کرد که در برابر این نفس، تعظیم کنند. یوسف چهل سال قبل به پدرش گفت :

« إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً » (۲)

خدا یعقوب را خورشید می داند. این، خود بحث دارد که خورشید منبع تغذیه

ص:۹۹

---

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۲۴۵/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۱۸؛ مستدرک الوسائل: ۹۹/۱، باب ۸، حدیث ۸۶؛ مصباح الشریعه: ۳۶؛ «... هَلَکَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَکَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ وَ هَلَکَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ وَ هَلَکَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَکَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَکَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُوقِنُونَ وَ إِنَّ الْمُوقِنِینَ لَعَلَی خَطَرٍ عَظِیم... .»

۲ - ۲) - یوسف (۱۲) : ۴؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت : پدرم ! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند .»

منظومه شمسی است و به آن ها انرژی می دهد. خدا می فرماید: نفس تو که به این جا برسد، بر یک پیامبر هم واجب می کنم که به تو تعظیم کند. وزن تو از او بیش تر است. رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت (۱)

همه عظمت این نفس، به دیدن خدا نبود، بلکه به خدا گونه شدن بود.

خداگونه باش نه خدابین

انیشتین هم در قلبش خدا را دید. وقتی آن دانشمند مصری به او نامه نوشت که اکنون که بُعد چهارم را کشف کردی، عقیده ات درباره خدا چیست، انیشتین در پاسخ او نوشت : چه نوشته ای و چه می گویی؟ ما که خدا را در همان اتم و افلاك دیدیم. تو هنوز در مصر خدا را ندیده ای؟ خدا دیدن مهم نیست. خدا گونه شدن مهم است. همه موجودات که خدا را می بینند :

« يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ... » (۲)

همه حیوانات، بعد از نیمه هر شب، خدا را مناجات می کنند. در این کویرها و آب ها چه خبر است.

حکایت بی نمازان

رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده ای از محلی رد می شدند. یک سگ قوی هیکل، به شدت پارس کرد. اصحاب وحشت کردند. پیامبر ایشان را آرام کرد و فرمود : نترسید! این

۱- ۱) - سعدی شیرازی.

۲- ۲) - حشر (۵۹) : ۲۴؛ «آن چه در آسمان ها و زمین است، همواره برای او تسبیح می گویند .»

حیوان با من حرف می زند : ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

پـارس سگ که تمام شـد، حضـرت فرمود: سگ مرا می شـناخت و می گفت: یا رسول اللّه! هر روز خـدا را شـکر می کنم که قسمت مرا در این آفرینش، سگ شدن قرار داد و انسان قرار نداد که بی نماز شوم.

نماد آن نفسـی که سقوط خطرناک کرد و از حقایق محروم شد، زلیخا بود و نماد نفسی که اوج گرفت، یوسف بود. زلیخا در مکتب مادی گری صرف، کلاس رفته بود ، اما یوسف در مکتب وحی تربیت شده بود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۱۰۱

آثار تربیت نفس

۷

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

مسأله مهمّ دیگری که در این سوره، مطرح شـده است، مسأله نفسـی است که در کمال سـقوط قرار گرفته و به علت افتادن در بنـد سـقوط، آثار شـیطانی و زشتی را از خود بروز می دهـد و صاحب خود را سال ها به گناه و سـتم سـنگینی دچار می سازد؛ علت آن هم این است که صاحب آن، در گردونه تربیت یک مکتب مادی بوده است.

نفس دیگری هم در کمال صعود قرار گرفت، پرده های این عالم ظاهر را کنار زد، به ماورای عالم پرواز کرد و به مقام بندگی رسـید و اعمال بدن را از کنار قرب او هدایت می کرد. امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرماید : بدن ایشان در زمین و جانشان در عالم بالا است.

نمـاد نفسـی که در کمال سـقوط قرار داشت، زلیخا بود. همه ارزش کار و منش یوسف برای این بود که جوان بود و در کمال شهوت و زیبایی خیره کننده قرار داشت ، ولی این قوه، در تسلط نفس روحانی او بود و با اختیار، آن را کنترل می کرد.

این گونه نبود که خداوند او را مسلوب الاختیار کرده باشد. خدا به اجبار نفس یوسف را کنترل نمی کرد، بلکه خود یوسف با استمداد و استعانت از خدای مهربان ، نفس خود را مهار می کرد.

ص:۱۰۲

خواسته های نفسی که ساقط شده بدتر از خواسته های موجودات درنده است.

موجودات درنـده، در حمله خود، دست و پا را قطع می کننـد ؛ اما نفس شـریر، به کرامت و انسانیت حمله می کند و انسانی را به وجود می آورد کهماننـد زلیخا پوچ و منحط می شود و همه حیات را در این می بینـد که این دو بدن، لحظاتی در کنار هم باشـند. به فکر ارزیابی حلال و حرام نیست و همه هستی را در این بـدن خلاصه می کنـد ، اما طرف مقابل او زیباترین صـدا از نفس پاکش برمی آید. تعبیر قرآن این است :

« وَ رٰاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهٰا عَنْ نَفْسِهِ ... » (۱)

این صدای نفس زلیخا است که تشـنه زنا هسـتم، آن هم «محصـنه»؛ (۲) امـا نفس این جوان سـیزده، چهارده یا پانزده ساله، می گوید که «معاذ اللّه!» من در پناه ذات مسـتجمع جمیع صفات به سر می برم و گرسنه زنا و گناه نیستم. این قدر این نفس قدرت دارد که زیبایی و آرایش زلیخا کم ترین زخمی به او نمی زند. وقتی او را به زندان تاریک انداختند، این چنین گفت :

ص:۱۰۶

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۲۳؛ «و آن [زنی] که یوسف در خانه اش بود ، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام جویی شد .»

۲- ۲) - من لایحضـره الفقیه: ۵۷۳/۳، حدیث ۴۹۶۱؛ وسائل الشیعه: ۳۱۵/۲۰، باب ۲، حدیث ۲۵۷۱۰؛ «عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام قَالَ أَ لَاأُخْبِرُکُمْ بِأَکْبَرِ الزِّنَا قَالُوا بَلَی قَالَ هِیَ امْرَأَهٌ تُوطِئُ فِرَاشَ زَوْجِهَا فَتَأْتِی بِوَلَـدٍ مِنْ غَیْرِهِ فَتُلْزِمُهُ زَوْجَهَا فَتِلْکَ الَّتِی لَایُکَلِّمُهَا اللَّهُ وَ لَایَنْظُرُ إِلَیْهَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَایُزَکِّیهَا وَ لَهَا عَـذَابٌ أَلِیمٌ.» الکافی: ۱۷۷/۷، حدیث ۲؛ تهـذیب الأحکام: ۳/۱۰، باب ۱، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ الْحُرُّ وَ الْحُرَّهُ إِذَا زَنَیَا جُلِـدَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَ الْمُحْصَـنَهُ فَعَلَیْهِمَـا الرَّجْمُ.» الکافی: ۱۷۷/۷، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۶۲/۲۸، باب ۱، حدیث ۳۴۲۱۱؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الرَّجْمُ فِی الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عز و جل إِذَا زَنَی الشَّیْخُ وَ الشَّیْخَهُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّهَ فَإِنَّهُمَا قَضَیَا الشَّهْوَهَ.»

« قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ... » (۱)

این نشان می دهد که صفحه این نفس ملکوتی، به قدر سر سوزنی زخم بر نداشته است ، امّا در این مدّت طولانی، این انسان ملکوتی، فقط گفت: «مَعَاذَ اللّهِ !» . یوسف از کنار قرب حق، می بیند که زنا و گناه، سنگین ترین آتش روز قیامت است :

«وَمَنْ يَفعَلْ فَيُضاعَف لَه العَذابُ»

دو بدنی که به حال نامشروع، با هم تماس پیدا کنند، خداوند در قیامت عذاب ایشان را دو برابر و چند برابر می کند. (۲)
یوسف می بیند :

« إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ سَاءَ سَبِيلًا » (۳)

ص:۱۰۷

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۳۳؛ «یوسف گفت : پروردگارا ! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند .»

۲- ۲) - من لایحضره الفقیه: ۴، باب ۲۲، حدیث ۴۹۸۷؛ وسائل الشیعه: ۳۱۰/۲۰، باب ۱، حدیث ۲۵۶۹۴؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِذَا زَنَى الزَّانِي خَرَجَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ فَإِنِ اسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَيْهِ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَايَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَايَشْرَبُ الشَّارِبُ حِينَ يَشْرَبُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَايَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ كَانَ أَبِي علیه السلام يَقُولُ إِذَا زَنَى الزَّانِي فَارَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قُلْتُ فَهَلْ يَبْقَى فِيهِ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ مَا أَوْ قَدِ انْخَلَعَ مِنْهُ أَجْمَعُ قَالَ لَابَلْ فِيهِ فَإِذَا قَامَ عَادَ إِلَيْهِ رُوحُ الْإِيمَانِ.» من لایحضره الفقیه: ۳۶۵/۴، حدیث ۵۷۶۲؛ وسائل الشیعه: ۳۱۱/۲۰، باب ۱، حدیث ۲۵۷۰۰؛ «... يَا عَلِيُّ فِي الزِّنَا سِتُّ خِصَالٍ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَهِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَيَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ وَ يُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَ يَقْطَعُ الرِّزْقَ وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَهِ فَسُوءُ الْحِسَابِ وَ سَخَطُ الرَّحْمَنِ وَ خُلُودٌ فِي النَّارِ... .» الکافی: ۵۴۱/۵، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۳۰۷/۲۰، حدیث ۲۵۶۸۵؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا كَثُرَ الزِّنَا مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفَجْأَهِ.»

۳- ۳) - نساء (۵) : ۲۲؛ «یقیناً این عمل ، عملی بسیار زشت و منفور و بد راهی است .»

او می بینـد که یک زن و مرد نامحرم که فقط به هم دست می دهنـد، (۱) مقـدمه لرزش عرش الهی است ؛ چون مقدمه آلوده کردن یک مملکت و یک ملت است.

یوسف این هـا را می بینـد. در قرآن و روایـات مطرح است که این طرفی ها در تاریکی مطلقی به سـر می برنـد و آن چه برای ایشـان مطرح است، شـکم و شـهوت است ، امـا آن طرف، درِ همه ارزیـابی هـا برای ایشـان باز است و شایسـته هم ارزیابی می کنند.

آنان حاضر نیستند چنین داد و ستدی را انجام دهند و خدا را به شیطان و کرامت را به پستی بفروشند.

جائی که پشیمانی سودی ندارد

یک اقرار هم از نفس خود زلیخا بشـنوید. این وقتی است که می خواهند یوسف را از زندان آزاد کنند. وقتی است که شهوت آتشین فرو نشسـته است و نزدیک هجـده – نوزده سال از آن قضایا گذشـته است. در پایان عمر، به ویژه گناه کاران حرفه ای، وضع بدی پیدا می کنند :

« فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » (۲)

همه ندیدنی ها را درباره خود خواهی دید. این لحظه اوج پشیمانی است :

ص:۱۰۸

---

۱ – ۱) – مـن لایحضـره الفقیـه: ۱۳/۴، بـاب ذکر جمـل مـن منـاهی النـبی صـلی الله علیـه و آله ، حـدیث ۴۹۶۸؛ وسائل الشـیعه: ۱۹۵/۲۰، باب ۱۰۵، حدیث ۲۵۴۱۲؛ «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السـلام قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله . مَنْ صَافَحَ امْرَأَةً تَحْرُمُ عَلَيْهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ عز و جل وَ مَنِ الْتَزَمَ امْرَأَةً حَرَاماً قُرِنَ فِي سِلْسِلَةٍ مِنْ نَارٍ مَعَ شَيْطَانٍ فَيُقْذَفَانِ فِي النَّارِ... .»

۲ – ۲) – ق (۵۰) : ۲۲؛ «پس مـا پرده بی خبری را از دیـده [بصـیرت] ات کنار زدیم؛ در نتیجه، دیـده ات امروز بسـیار تیزبین است .»

« وَ لَيْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئٰاتِ حَتّٰى إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ ... » (۱)

بسیاری در لحظه مرگ، پشیمان شده، سخنان عجیبی می گویند ، ولی دیگر به درد نمی خورد. در برزخ، بیداری به اوج می رسد ودر قیامت، اوج بیش تری می گیرد. (۲)

ص:۱۰۹

۱- ۱) – نساء (۵) : ۱۸؛ «و توبه برای کسانی نیست که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند ، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که همه فرصت ها از دست رفته] می گوید : اکنون توبه کردم .»

۲- ۲) – جامع الأخبار: ۳۸؛ «خطبنا رسول الله یا أیها الناس إن فی القیامه أهوالا و أفزاعا و حسره و ندامه حتی یغرق الرجل فی عرقه إلی شحمه أذنه فلو شرب من عرقه سبعون بعیرا ما نقص منه قالوا یا رسول الله ما النجاه من ذلک قالوا اجثوا رکبتکم بین یدی العلماء تنحوا منها و من أهوالها فإنی أفتخر یوم القیامه بعلماء أمتی علی سائر الأنبیاء قبلی... .» بحار الأنوار: ۲۲۲/۶، باب ۸، حدیث ۲۲؛ «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُقْبِلٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ.. قَالَ علیه السلام إِذَا مَاتَ الْكَافِرُ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفاً مِنَ الزَّبَانِيَهِ إِلَى قَبْرِهِ وَ إِنَّهُ لَيُنَاشِدُ حَامِلِيهِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَانِ وَ يَقُولُ لَوْ أَنَّ لِی كَرَّهً فَأَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَقُولُ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ فَتُجِيبُهُ الزَّبَانِيَهُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَهٌ أَنْتَ قَائِلُهَا وَ يُنَادِيهِمْ مَلَكٌ لَوْ رُدَّ لَعَادَ لِمَا نُهِیَ عَنْهُ فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ وَ فَارَقَهُ النَّاسُ أَتَاهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ فِی أَهْوَلِ صُورَهٍ فَيُقِيمَانِهِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَتَلَجْلَجُ لِسَانُهُ وَ لَايَقْدِرُ عَلَى الْجَوَابِ فَيَضْرِبَانِهِ ضَرْبَهً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ يَذْعَرُ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ لَاأَدْرِی فَيَقُولَانِ لَهُ لَادَرَيْتَ وَ لَاهَدَيْتَ وَ لَاأَفْلَحْتَ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ بَاباً إِلَى النَّارِ وَ يُنْزِلَانِ إِلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ مِنْ جَهَنَّمَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عز و جل وَ أَمّٰا إِنْ كٰانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضّٰالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ يَعْنِی فِی الْقَبْرِ وَ تَصْلِيَهُ جَحِيمٍ يَعْنِی فِی الْآخِرَهِ.» الکافی: ۴۴۰/۲، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۱۶/۸۷، باب ۹۳، حدیث ۲۱۰۵۷؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَهٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ السَّنَهَ لَكَثِيرَهٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمْعَهٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْجُمْعَهَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ يَوْماً لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ.»

مردان پاکدامن برای زنان پاکدامن

یوسف یک انسان بصیر و حقیقت بین بود و زلیخا نتوانست او را به این معامله وادار کند :

« الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ و اَلطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ ... » (۱)

اگر زلیخا مردی را هم نفس خود در آن قصر می یافت ، بدون شک، زنا صورت می گرفت ، اما نفس یوسف هماهنگ با نفس زلیخا نبود بلکه نفسی ممتاز و الهی بود که آلوده نشد. (۲)« وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ * وَ لاَ الظُّلُمَاتُ وَ لاَ النُّورُ وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ » (۳)

زلیخا را یک میت نجس و یوسف را یک زنده پاک می نامد : ذره ذره کاندرین ارض و سماست جنس خود را هر یکی چون کهرباست

ص:۱۱۰

۱- ۱) - نور (۲۴) : ۲۶؛ «زنان پلید برای مردان پلید و مردان پلید برای زنان پلیدند و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاکند .»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۵۰/۶۷، باب ۴۴، حدیث ۶؛ الخصال، شیخ صدوق: ۳۱/۱، حدیث ۱۱۰؛ «عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَالَ إِذَا طَابَ قَلْبُ الْمَرْءِ طَابَ جَسَدُهُ وَ إِذَا خَبُثَ الْقَلْبُ خَبُثَ الْجَسَد.» بحار الأنوار: ۸۴/۴۴، باب ۲۰، حدیث ۱، باب سائر ما جرى بينه، امام حسن علیه السلام و بین معاویه و أصحابه؛ «قَامَ الْحَسَنُ عليه السلام فَنَفَضَ ثِيَابَهُ وَ هُوَ يَقُولُ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ هُمْ وَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَهُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ هَؤُلَاءِ وَ شِيعَتُكَ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ هُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَصْحَابُهُ وَ شِيعَتُه.»

۳- ۳) - فاطر (۳۵) : ۱۹ - ۲۱؛ «نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یک سان نیستند ، و نه تاریکی ها و روشنایی ، و نه سایه و باد گرم سوزان .»

ناریان مر ناریان را جاذبند

اهل عمل نیز با یکدیگر برابر نیستند

همه نمازخوان ها با هم هماهنگ نیستند :

« فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ » (۱)

کسانی که نمازشان «تَنهی عَنِ الفَحشاءِ وَالمُنکَر» است با کسانی که اینگونه نیستند، هرگز هماهنگ نیست. او نماز می خواند و نمازش او را به جهنم می برد. (۲) همه جهنمی ها بی نمازها و بی روزه ها نیستند. گاهی عبادت ها باعث جهنم می شوند : « الَّذِینَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِینَ هُمْ یُرَآءُونَ » (۳)

ص:۱۱۱

۱- ۲) - ماعون (۱۰۷) : ۴؛ «پس وای بر نمازگزاران!»

۲- ۳) - الکافی: ۲۶۹/۳، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۴/۲۳، باب ۶، حدیث ۴۴۱۳؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ لَاتَتَهَاوَنْ بِصَلَاتِکَ فَإِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ لَیْسَ مِنِّی مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ لَیْسَ مِنِّی مَنْ شَرِبَ مُسْکِراً لَایَرِدُ عَلَیَّ الْحَوْضَ لَاوَ اللَّهِ.» الکافی: ۲۶۹/۳، حدیث ۱۰؛ وسائل الشیعه: ۳۵/۴، باب ۹، حدیث ۴۴۴۷؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِی الصَّلَاهِ فَخَفَّفَ صَلَاتَهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لِمَلَائِکَتِهِ أَ مَا تَرَوْنَ إِلَی عَبْدِی کَأَنَّهُ یَرَی أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِیَدِ غَیْرِی أَ مَا یَعْلَمُ أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِیَدِی.» بحار الأنوار: ۲۵۹/۸۱، باب ۱۶؛ عدهالداعی: ۲۱۷؛ «وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ صَلَّی صَلَاهً یُرَائِی بِهَا فَقَدْ أَشْرَکَ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآیَهَ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّمَا إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً.»

۳- ۴) - ماعون (۱۰۷) : ۵ - ۶؛ «کسانی که از نمازشان غافل و در آن، سهل انگارند، * همانان که همواره ریا می کنند.»

نفس الهی، عامل هماهنگی

عبادتی که در آن، فریب و حیله و ریا باشد، انسان را به جهنم می برد. نفس الهی عامل هماهنگی است. یوسف و زلیخا کاملاً ناهماهنگ بودند. در تاریخ می خوانیم که وقتی عثمان را کشتند و مردم به سوی علی علیه السلام هجوم بردند و بیعت کردند.

حضرت اولین کاری که کرد، به همه استان ها استاندار جدید فرستاد و استاندارهای پیش از خود را به علت ناصالح بودن و نه به علت حزب و دار و دسته خاصی بودن، عوض کرد. یک استاندار باسواد و باکرامت را برای یمن انتخاب کرد و نامه ای هم به او داد که برای اداره امور، وضع مردم استان را گزارش دهند.

استاندار به یمن آمد و در مسجد، نامه حضرت را خواند. مردم گریه کردند و گفتند : آیا می شود ما خط علی علیه السلام را ببینیم؟ نامه را به اولی داد که کنار منبر بود. بعد یکی یکی آن را دیدند. بعد گفت : رأی گیری کنید. هفتصد نفر را انتخاب کردند و از میان ایشان هفتاد نفر، از میان آنان سی نفر را و سپس ده نفر را از میان آنان انتخاب کردند. سرانجام از میان ده نفر، یکی را انتخاب کردند که رأی به نام ابن ملجم درآمد.

ابن ملجم در مدینه، خدمت حضرت رسید. حضرت به صورت او خیره شد و گفت : اسم تو چیست؟ گفت : عبدالرحمن بن ملجم مرادی. آن گاه به حضرت گفت: عجیب عاشق تو هستم! (۱)

۱- ۱) – بحار الأنوار: ۴۲/ ۲۵۹ – ۲۶۲، باب ۱۲۷؛ «عَنْ لُوطِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَشْیَاخِهِ وَ أَسْلَافِهِ قَالُوا لَمَّا تُوُفِّیَ عُثْمَانُ وَ بَایَعَ النَّاسُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَانَ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ حَبِیبُ بْنُ الْمُنْتَجَبِ وَالِیاً عَلَی بَعْضِ أَطْرَافِ الْیَمَنِ مِنْ قِبَلِ عُثْمَانَ فَأَقَرَّهُ عَلِیٌّ علیه السلام عَلَی عَمَلِهِ وَ کَتَبَ إِلَیْهِ کِتَاباً یَقُولُ فِیهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ إِلَی حَبِیبِ بْنِ الْمُنْتَجَبِ سَلَامٌ عَلَیْکَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِی لَاإِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ وَ بَعْدُ فَإِنِّی وَلَّیْتُکَ مَا کُنْتَ عَلَیْهِ لِمَنْ کَانَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْسِکْ عَلَی عَمَلِکَ وَ إِنِّی أُوصِیکَ بِالْعَدْلِ فِی رَعِیَّتِکَ وَ الْإِحْسَانِ إِلَی أَهْلِ مَمْلَکَتِکَ وَ اعْلَمْ أَنَّ مَنْ وُلِّیَ عَلَی رِقَابِ عَشَرَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ لَمْ یَعْدِلْ بَیْنَهُمْ حَشَرَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ یَدَاهُ مَغْلُولَتَانِ إِلَی عُنُقِهِ لَایَفُکُّهَا إِلَّا عَدْلُهُ فِی دَارِ الدُّنْیَا... فَلَمَّا بَایَعُوا قَالَ لَهُمْ أُرِیدُ مِنْکُمْ عَشَرَهً مِنْ رُؤَسَائِکُمْ وَ شُجْعَانِکُمْ أُنْفِذُهُمْ إِلَیْهِ کَمَا أَمَرَنِی بِهِ فَقَالُوا سَمْعاً وَ طَاعَهً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ مِائَهً ثُمَّ مِنَ الْمِائَهِ سَبْعِینَ ثُمَّ مِنَ السَّبْعِینَ ثَلَاثِینَ ثُمَّ مِنَ الثَّلَاثِینَ عَشَرَهً فِیهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِیُّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ خَرَجُوا مِنْ سَاعَتِهِمْ فَلَمَّا أَتَوْهُ علیه السلام سَلَّمُوا عَلَیْهِ وَ هَنَّئُوهُ بِالْخِلَافَهِ فَرَدَّ علیهم السلام وَ رَحَّبَ بِهِمْ فَتَقَدَّمَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ قَامَ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَ الْبَدْرُ التَّمَامُ وَ اللَّیْثُ الْهُمَامُ وَ الْبَطَلُ الضِّرْغَامُ وَ الْفَارِسُ الْقَمْقَامُ وَ مَنْ فَضَّلَهُ اللَّهُ عَلَی سَائِرِ الْأَنَامِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی آلِکَ الْکِرَامِ أَشْهَدُ أَنَّکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صِدْقاً وَ حَقّاً وَ أَنَّکَ وَصِیُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْخَلِیفَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِهِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَحَدَ حَقَّکَ وَ مَقَامَکَ أَصْبَحْتَ أَمِیرَهَا وَ عَمِیدَهَا لَقَدِ اشْتَهَرَ بَیْنَ الْبَرِیَّهِ عَدْلُکَ...ثُمَّ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ارْمِ بِنَا حَیْثُ شِئْتَ لِتَرَی مِنَّا مَا یَسُرُّکَ فَوَ اللَّهِ مَا فِینَا إِلَّا کُلُّ بَطَلٍ أَهْیَسَ وَ حَازِمٍ أَکْیَسَ وَ شُجَاعٍ أَشْوَسَ وَرِثْنَا ذَلِکَ عَنِ الْآبَاءِ وَ الْأَجْدَادِ وَ کَذَلِکَ نُورِثُهُ صَالِحَ الْأَوْلَادِ قَالَ فَاسْتَحْسَنَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَلَامَهُ مِنْ بَیْنِ الْوَفْدِ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُکَ یَا غُلَامُ قَالَ اسْمِی عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِیِّ قَالَ لَهُ أَ مُرَادِیٌّ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ علیه

السلام إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيم قَالَ وَ جَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُكَرِّرُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ يَضْرِبُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَ يَسْتَرْجِعُ ثُمَّ قَالَ وَيْحَكَ أَ مُرَادِيٌّ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ فَعِنْدَهَا تَمَثَّلَ عليه السلام يَقُولُ أَنَا أَنْصَحُكَ مِنِّى بِالْوَدَادِ مُكَاشَفَةً وَ أَنْتَ مِنَ الْأَعَادِى أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِى عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ قَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَه لَمَّا دَخَلَ الْوَفْدُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَايَعُوهُ وَ بَايَعَهُ ابْنُ مُلْجَم فَلَمَّا أَدْبَرَ عَنْهُ دَعَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثَانِياً فَتَوَثَّقَ مِنْهُ بِالْعُهُودِ وَ الْمَوَاثِيقِ أَنْ لَايَغْدِرَ وَ لَايَنْكُثَ فَفَعَلَ ثُمَّ سَارَ عَنْهُ ثُمَّ اسْتَدْعَاهُ ثَالِثاً ثُمَّ تَوَثَّقَ مِنْهُ فَقَالَ ابْنُ مُلْجَم يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا رَأَيْتُكَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَحَدٍ غَيْرِى فَقَالَ امْضِ لِشَأْنِكَ فَمَا أَرَاكَ تَفِى بِمَا بَايَعْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ مُلْجَم كَأَنَّكَ تَكْرَهُ وُفُودِى عَلَيْكَ لَمَّا سَمِعْتَهُ مِن اسْمِى وَ إِنِّى وَ اللَّهِ لَأُحِبُّ الْإِقَامَهَ مَعَكَ وَ الْجِهَادَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَانَّ قَلْبِى مُحِبٌّ لَكَ وَ إِنِّى وَ اللَّهِ أُوَالِى وَلِيَّكَ وَ أُعَادِى عَدُوَّكَ قَالَ فَتَبَسَّمَ عليه السلام وَ قَالَ لَهُ بِاللَّهِ يَا أَخَا مُرَادٍ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَىْءٍ تَصْدُقُنِى فِيهِ قَالَ إِى وَ عَيْشِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ هَلْ كَانَ لَكَ دَايَهٌ يَهُودِيَّهٌ فَكَانَتْ إِذَا بَكَيْتَ تَضْرِبُكَ وَ تَلْطِمُ جَبِينَكَ وَ تَقُولُ لَكَ اسْكُتْ فَإِنَّكَ أَشْقَى مِنْ عَاقِرِ نَاقَهِ صَالِحٍ وَ إِنَّكَ سَتَجْنِى فِى كِبَرِكَ جِنَايَهً عَظِيمَهً يَغْضَبُ اللَّهُ بِهَا عَلَيْكَ وَ يَكُونُ مَصِيرُكَ إِلَى النَّارِ فَقَالَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّكَ وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَاكُذِبْتُ وَ لَقَدْ نَطَقْتُ حَقّاً وَ قُلْتُ صِدْقاً وَ أَنْتَ وَ اللَّهِ قَاتِلِى لَامَحَالَهَ وَ سَتَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَشَارَ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ وَ لَقَدْ قَرُبَ وَقْتُكَ وَ حَانَ زَمَانُكَ . . . .»

اگر در ارادت خـود، راست گـو بودی که تـا آخر عمر بـا علی هماهنـگ بودی. ای نمـازخوان لقمه حرام خور و روزه گیر بی کرامت و پست، تو عاشق علی نیستی، بلکه تو و علی یک دیگر را دفع می کنیـد. این آدم، درماه رمضان، در شب قـدر آمـد و علی علیه السلام را به شهادت رساند.

رابطه معصوم با امّت

خرمافروشی علی را در کوچه دید و گفت: فدایت شوم! چه دردی داری؟ گفت:

سرم درد می کنـد. گفت: آقا جان! دوا نمی خواهیـد؟ گفت: نه. گفت: چرا سـرتان درد می کنـد؟ گفت: چون سـر تو دیشـب درد گرفت. سر تو با سر من یکی است. جان او با جان علی این اندازه نزدیک شده است.

بیست سال پس از شـهادت امام علی علیه السـلام ، آمد و در خانه ام سـلمه را زد و گفت : با امام حسین علیه السلام کار دارم. من به کوفه می روم، اگر امام حسـین علیه السـلام آمـد، بگو: میثم سـلام رسانـد. ام سـلمه از جا پریـد و گفت : آقا! چنـد سال داری؟ گفت: ۳۵ سال.

گفت: تو هنوز به دنیا نیامده بودی ؛ اما ده سال در مدینه، پیامبر در نماز شب، تو را دعا می کرد: (۱)

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۴۳/۴۱، باب ۱۱۴؛ شـرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۹۲/۲؛ «کان میثم التمار مولی علی علیه السـلام عبداً لإمرأه من بنی أسد فاشتراه علی علیه السلام ... و حجّ فی السنه التی قتل فیها، فدخل علی امّ سلمه، فقالت له: من أنت؟ قال: عراقی فاسنسبته فذکر لها أنه مولی علی علیه السلام . فقالت: أنت هیثم؟ قال: بل أنا میثم، فقالت: سبحان اللّه و اللّه لربّما سمعت رسول اللّه یوصی بک علیاً فی جوف اللیل. . . .»

من کی ام لیلی، لیلی کیست من هر دو یک روحیم اندر دو بدن

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از مردنم، رابطه ام با شما که با من هستید، محفوظ است.

اگر رنجی به شما برسد، من در برزخ ناراحت می شوم و پرونده شما را هر هفته در برزخ به من ارائه می دهند. اگر ببینم که گناهی مرتکب شده اید، من برای شما استغفار می کنم. ما به گردن هم حق داریم. این هماهنگی مال نفوسی است که هم رنگ هم هستند. شما هم نگاه کنید که با چه کسی هماهنگی دارید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۱۱۴

نقش رهبران الهی

در صعود نفس

۸

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

کلمه «نفس» که خداوند متعال، در آیات قرآن، آثار مثبت و منفی او را بیان می کند، همان منِ واقعی انسانی است که در سوره مبارکه یوسف، چند بار همراه بعضی آثارش بیان شده است. اگر این منِ انسانی، این خودیت طبیعی و این ریشه وجود انسان که بدن، ظرف آن است، در فضای تربیت رهبران الهی و ملکوتی قرار گیرد، در او میل شدید به صعود و حرکت به سوی وطن اصلی پیدا می شود که همان حضرت حق است.

وقتی به این وطن می رسد، به فرموده قرآن کریم، در آرامشی کامل، جامع و همیشگی قرار می گیرد ، اما اگر این نفس انسانی، در فضای تربیت انبیا قرار نگیرد و به تصرف شیاطین درآید، به سوی نزول، سقوط، سرگردانی و پوچی حرکت می کند.

وقتی که شهوت رانی در او فعال است، صاحبش نمی فهمد که پایان این راه، ناامنی و ذلت است. نفسی که رو به سوی اعلی علیین و وطن اصلی دارد، در مسیر این حرکت، تحت ولایت خداوند است و ولایت او چه تشریعی که بیان حلال و حرام و مسائل عالی اخلاقی است و چه تکوینی که توفیق و کمک خداوند است،

در او تجلی می کند و آثار ماندگار و همیشگی را از خود بروز می دهد. (۱)

ص:۱۲۰

۱- ۱) - أطیب البیان فی تفسیر القرآن: ۱۱۴/۱ - ۱۱۵؛ «خداونـد برای هدایت و ایصال بنعم باقیه اخروی دو دسـتگاه قرار داده یکی دسـتگاه هدایت تکوینی و یکی دستگاه هدایت تشریعی، هدایت تکوینی عبارت از اعطاء عقل است که ممیّز خیر و شرّ و نفع و ضرر و سعادت و شقاوت و سود و زیان و حسن و قبح است و در حقیقت رسول و پیغمبر باطن میباشد و هدایت تشریعی عبـارت از ارسال رسل و انزال کتب و جعل احکام است که خداونـد انسان را بوسـیله آنها بجمیع منافع دنیوی و اخروی دلالت میکند و از مضارّنشأتین او را آگاه میسازد، و اگر انسان بهدایت آنان مهتدی گردید و قابلیّت وصول بنعم اخروی را که عبارت از تکمیل نفس و تحصیل معارف و ملکات فاضله و اخلاق پسندیده است واجد شد البته بسعادت دنیا و آخرت و فیوضات غیر متناهی حق نائل خواهد شد. و از این جهت اطلاق هادی بر عقل می شود زیرا انسان را بخیر و شر دلالت می کند و بر رسول و امـام و عـالم نیز می شود چون بسعادت و رسـتگاری نشأتین راهنمایی می نماینـد ولی در حقیقت هادی ذات مقـدّس حقتعالی است و اینها وسائل و اسبابی است که برای هدایت بشر قرار داده است و هدایت یا ارائه طریق و ارشاد است که شأن داعیان الی اللَّه میباشـد و یا ایصال و رسانیـدن بغایت و مقصود است که بواسـطه تاییـدات و توفیقات و مزید عنایات حضـرت باری نسـبت بنـدگان تحقّق میيابد و چون انسان در هیچ امری اسـتقلال کامل ندارد و آن بآن محتاج بامداد و اعانت حق است، باید دائما و قدم بقدم تسدید و توفیق حق تبارک و تعالی شامل حال او شود و او را یاری و مدد فرماید تا صراط مستقیم و راه سعادت خود را طی نمایـد و بمنزل مقصود و غـایت مطلوب برسـد و از این بیان واضـح می شود که بنـده دائما بایـد طلب هـدایت از درگاه حضـرت احـدیّت نمایـد.» در کتاب شـریف کافی از امام کاظم علیه السـلام نقل شده: الکافی: ۱۶/۱، حدیث ۱۲؛ «ابُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام . . . یَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حُجَّتَیْنِ حُجَّهً ظَاهِرَهً وَ حُجَّهً بَاطِنَهً فَأَمَّا الظَّاهِرَهُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَئِمَّهُ علیه السـلام وَ أَمَّا الْبَاطِنَهُ فَالْعُقُولُ یَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِی لَایَشْغَلُ الْحَلَالُ شُکْرَهُ وَ لَایَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ... .»

کشف حقیقت با گذر زمان

خداوند این دو مرحله را در آیات سوره یوسف، در منش یوسف و زلیخا نشان می دهد. یکی نماد نفس صعودی و یکی نماد نفس نزولی است. نفس صعودی همه اعضا و جوارح را در استخدام نفس الهی می گیرد و نفس نزولی، آن ها را در استخدام شهوات به کار می گیرد و به هیچ قید و حدّ و مرزی مقیّد نیست. برای او مهم نیست که همه حقوق پایمال شود. وقتی شعله مادی گری زلیخا با پیر شدن او فروکش کرد، در جلسه ای که شاه مصر، او را به محاکمه کشید که نزدیک بیست سال قبل، مقصر تو بودی یا یوسف، مطلب بسیار مهمی را درباره خود گفت که با همین مطلب، یوسف تبرئه شد.

اگر محققانه به یک صفحه سوره یوسف دقت شود، به نظر می آید که این، سخن زلیخا است ؛ ولی به نظر بعضی آمده است که سخن یوسف است ؛ اما محال است که این سخن از یوسف باشد ؛ به دلیل این آیه از سوره یوسف که خداوند می فرماید :

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ »

به راستی که او از بندگان خالص ما بود. (۱) ترکیب آیات این سوره و شکل آن ها ما را به این نتیجه می رساند که این سخن زلیخا است، نه کسی که از عباد مخلَص است.

چه اتفاقی در بیست سال پیش افتاد؟ پادشاه مصر به این زن و زنانی که آن روز در آن مهمانی حضور داشتند، می گوید: آن اتفاق را بگویید. زنان می گویند: ما هیچ رفتار زشتی از این جوان، در کاخ ندیدیم. عده ای خانم سطح بالای مملکت که هر

۱- ۱) . یوسف (۱۲)، آیه ۲۴.

گونه کـام جویی و زر و زور در اختیارشـان بوده است و می توانسـتند دروغ بگوینـد، انصاف دادنـد و گفتنـد که ما از او هیچ زشتی سراغ نداریم ، اما زلیخا می گوید: من چون او را دعوت به زشتی کردم، اکنون می خواهم حرفی را بزنم :

« ذٰلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ ... » (۱)

دست کم بداند که بعد از آن همه بلایی که به سر او آوردم، یک کار خوب در حق او کردم که بداند در این جلسه ای که او غایب بوده است، من به او خیانت نکردم :

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ » (۲)

در آن مکتبی که من رشـد کردم، در خانواده ای که من زاده شـدم، نفس من به أماره سوء تبـدیل شده بود ؛ یعنی کاملاً نفس من در تصـرف شـیاطین بوده است، به شـدت به گنـاه دعوت می کرد و من بـدنی در اختیار این نفس بودم. دیگر به این توجه نداشتم که زنی شوهردارم و ممکن است آبرویم بریزد. من این گونه تربیت شده بودم. آیین من اصالت لذت بود.

ریشه سقوط جامعه غربی

مکتبی که امروز بر آمریکا و اروپا حاکم است. اروپا و آمریکا اصالت را به آزادی در لـذت داده است. به نفس باورانده اسـت که حیات یعنی اصالت لذت و آن چه انبیا و اولیا گناه نامیده اند، گناه نمی دانند. اصالت لذت برای ایشان، دین شده است.

وجدان سرکوب کننده گناه ندارند. شعور الهی و نفس انسانی و روح ملکوتی، برای

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۵۲؛ «[من به پـاکی او و گنـاه خود اعتراف کردم] و این اعتراف، برای این است که یوسف بدانـد من در غیاب او به وی خیانت نورزیدم.»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۵۳؛ «نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد.»

انسان نمانده است، بلکه یک بدن لذت گرا مانده است:

«الصُورهُ صُورهُ انسان وَالقَلبُ قَلبُ حَیوان» (۱)ظاهر انسانی دارد اما در باطن حیوانی بیش نیست. هر انسانی دنبال تحصیل علم برود، عالم می شود. تحصیل علم، به دین وابسته نیست. زحمت می کشند و عالم می شوند :

« یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاهِ الدُّنْیا » (۲)

همه مسائل فیزیکی و پزشکی و شیمیایی را می دانند اما از حقیقت خویشتن غافلند :

« وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غافِلُونَ » (۳)

بدن روشن و روح تاریک

یک طرف وجود، به علم روشن است و طرف دیگر آن، تاریک تاریک است.

روح تاریک که از بدن روشن با این علم جدا شد، در قیامت که من این دو را کنار هم

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۸۶، فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق؛ «وَ آخَرُ قَدْ تَسَمَّی عَالِماً وَ لَیْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أَضَالِیلَ مِنْ ضُلَّالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاکاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْکِتَابَ عَلَی آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَی أَهْوَائِهِ یُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ وَ یُهَوِّنُ کَبِیرَ الْجَرَائِمِ یَقُولُ أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِیهَا وَقَعَ وَ یَقُولُ أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ وَ بَیْنَهَا اضْطَجَعَ فَالصُّورَهُ صُورَهُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَیَوَانٍ لَایَعْرِفُ بَابَ الْهُدَی فَیَتَّبِعَهُ وَ لَابَابَ الْعَمَی فَیَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِکَ مَیِّتُ الْأَحْیَاءِ.»

۲- ۲) - روم (۳۰) : ۷؛ «[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند.»

۳- ۳) - روم (۳۰) : ۷؛ «و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند .»

بیاورم، نور این بـدن، در آن جا به درد نمی خورد. آن جا ادای تکلیف و عابـد بودن به درد می خورد که آنها این را ندارنـد. بـدن بایـد در تاریکی برود. اگر این نفس، اماره شود، قرآن مجیـد می فرمایـد: به دنبال این اماره شـدن، دچار تسویل و دسّ و هوا و سَفَه و حال رهینه می شود وانسان را دچار خسارت وتحمیلات شیطانی می سازد.

فردای قیامت، هر یک از این آثار و حالات، به صورت غل و زنجیر و زقوم برای او درمی آید.

« قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ » (۱)

یعقوب به برادران یوسف می گوید : شـما فریب نفس تاریک خود را خوردید و بیچاره شدید. این نفس، به شما وانمود کرده است که با کشـتن این بچه، به من نزدیک تر می شویـد و بعد نزد خدا می روید و توبه می کنید. شـما با سوزاندن دل من گناه کردید. این نفس، چهل سال است که شـما را به این گناهان دل خوش کرده است. نفس شـما این را وارونه جلوه داده و به آن عمل بسیار زشت آلود کرده است.

حـالت دیگر، دَسّ است ؛ یعنی با هر گناه، تیشه ای به سـلامت نفس زده ایـد و آن را به صورت یک موجود بـد قیافه و ناقص درآورده اید. (۲)

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۱۸؛ « گفت : چنین نیست که می گویید ، بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست.»

۲- ۲) - الحدیث، روایات تربیتی: ۳۵۹/۳، از المنجـد در لغت (دس) نقل می کند: «العرق دسّاس ای انّ اخلاق الآباء تتّصل الی الابناء. این، حدیث در کمال صـراحت از قانون وراثت سـخن گفته و از عامل آن بکلمه عرق تعبیر نموده است. به پیروان خود توصـیه می کند: ببینید نطفه خودتان را در چه محلی مسـتقر میکنید، از قانون وراثت غافل مباشید، توجه کنید زمینه پاکی باشد تا فرزندان شـما وارث صـفات ناپسند نشوند. همچنین در تفسیر الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل: ۲۳۷/۲۰ آمده؛ ««وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاهـا» «دسّاهـا» من مـاده «دس» و هی فی الأصـل بمعنی إدخـال الشـیء قسـرا، و جاء فی الآیه؛ «۵۹.»من سوره النحـل قوله سبحـانه: أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ، إشـاره إلی عاده الجاهلیین فی و أد البنات، أی إدخالهن فی التراب کرها و قسـرا و منه «الدسـیسه» التی تقال للأعمال الخفیه و الضاره و ما هی المناسبه بین معنی الدسّ، و قوله سبحانه: «وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها».»

آثار گناه در باطن انسان

شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: پدر من از مخالفان سرسخت شما بود و اکنون کسی نزد من آمده است و می گوید: من هزار دینار از پدرت طلب دارم. چه کار کنم؟ امام فرمود: از خود پدرت بپرس. شب به قبرستان بقیع برو و چیزی را که به تو یاد می دهم، بگو. پدرت ظاهر می شود. این شخص فردا صبح آمد و گفت: یابن رسول اللّه! دیشب رفتم و پدرم را دیدم. او گفت: درست است، من به او بدهکارم ، اما پدرم را با یک هیولای سیاه دیدم که تاکنون ندیده بودم. امام فرمود: او باطن پدرت بود. (۱)

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۴۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۳۳، قریب به این مضمون از امام باقر علیه السلام آمده است: «رَوَی أَبُو عُتَیْبَهَ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَدَخَلَ رَجُلٌ فَقَالَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الشَّام أَتَوَلَّاکُمْ وَ أَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّکُمْ وَ أَبِی کَانَ یَتَوَلَّی بَنِی أُمَیَّهَ وَ کَانَ لَهُ مَالٌ کَثِیرٌ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ غَیْرِی وَ کَانَ مَسْکَنُهُ بِالرَّمْلَهِ وَ کَانَ لَهُ جُنَیْنَهٌ یَتَخَلَّی فِیهَا بِنَفْسِهِ فَلَمَّا مَاتَ طَلَبْتُ الْمَالَ فَلَمْ أَظْفَرْ بِهِ وَ لَاأَشُکُّ أَنَّهُ دَفَنَهُ وَ أَخْفَاهُ مِنِّی قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَ فَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ وَ تَسْأَلَهُ أَیْنَ مَوْضِعُ مَالِهِ قَالَ إِی وَ اللَّهِ إِنِّی لَفَقِیرٌ مُحْتَاجٌ فَکَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ کِتَاباً وَ خَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ ثُمَّ قَالَ انْطَلِقْ بِهَذَا الْکِتَابِ اللَّیْلَهَ إِلَی الْبَقِیعِ حَتَّی تَتَوَسَّطَهُ ثُمَّ تُنَادِی یَا درجان یَا درجان فَإِنَّهُ یَأْتِیکَ رَجُلٌ مُعْتَمٌّ فَادْفَعْ إِلَیْهِ کِتَابِی وَ قُلْ أَنَا رَسُولُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ فَإِنَّهُ یَأْتِیکَ فَاسْأَلْهُ عَمَّا بَدَا لَکَ فَأَخَذَ الرَّجُلُ الْکِتَابَ وَ انْطَلَقَ قَالَ أَبُو عُتَیْبَهَ فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَیْتُ أَبَا جَعْفَرٍ لِأَنْظُرَ مَا حَالُ الرَّجُلِ فَإِذَا هُوَ عَلَی الْبَابِ یَنْتَظِرُ أَنْ یُؤْذَنَ لَهُ فَأُذِنَ لَهُ فَدَخَلْنَا جَمِیعاً فَقَالَ الرَّجُلُ اللَّهُ یَعْلَمُ عِنْدَ مَنْ یَضَعُ الْعِلْمَ قَدِ انْطَلَقْتُ الْبَارِحَهَ وَ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَ فَأَتَانِی الرَّجُلُ فَقَالَ لَاتَبْرَحْ مِنْ مَوْضِعِکَ حَتَّی آتِیَکَ بِهِ فَأَتَانِی بِرَجُلٍ أَسْوَدَ فَقَالَ هَذَا أَبُوکَ قُلْتُ مَا هُوَ أَبِی قَالَ غَیَّرَهُ اللَّهَبُ وَ دُخَانُ الْجَحِیمِ وَ الْعَذَابُ الْأَلِیمُ قُلْتُ أَنْتَ أَبِی قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا غَیَّرَکَ عَنْ صُورَتِکَ وَ هَیْئَتِکَ قَالَ یَا بُنَیَّ کُنْتُ أَتَوَلَّی بَنِی أُمَیَّهَ وَ أُفَضِّلُهُمْ عَلَی أَهْلِ بَیْتِ النَّبِیِّ بَعْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَعَذَّبَنِیَ اللَّهُ بِذَلِکَ وَ کُنْتَ أَنْتَ تَتَوَلَّاهُمْ وَ کُنْتُ أَبْغَضْتُکَ عَلَی ذَلِکَ وَ حَرَمْتُکَ مَالِی فَزَوَیْتُهُ عَنْکَ وَ أَنَا الْیَوْمَ عَلَی ذَلِکَ مِنَ النَّادِمِینَ فَانْطَلِقْ یَا بُنَیَّ إِلَی جَنَّتِی فَاحْفِرْ تَحْتَ الزَّیْتُونَهِ وَ خُذِ الْمَالَ مِائَهَ أَلْفِ دِرْهَم فَادْفَعْ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام خَمْسِینَ أَلْفاً وَ الْبَاقِی لَکَ ثُمَّ قَالَ وَ أَنَا مُنْطَلِقٌ حَتَّی آخُذَ الْمَالَ وَ آتِیَکَ بِمَالِکَ قَالَ أَبُو عُتَیْبَهَ فَلَمَّا کَانَ مِنْ قَابِلٍ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام مَا فَعَلَ الرَّجُلُ صَاحِبُ الْمَالِ قَالَ قَدْ أَتَانِی بِخَمْسِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَقَضَیْتُ مِنْهَا دَیْناً کَانَ عَلَیَّ وَ ابْتَعْتُ مِنْهَا أَرْضاً بِنَاحِیَهِ خَیْبَرَ وَ وَصَلْتُ مِنْهَا أَهْلَ الْحَاجَهِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی.»

نفس انسان، با گناه کردن، بد قیافه می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: گاهی خواب های وحشتناک که دیده می شود، خواب بیننده باید به خودش توجه کند که باطن او دارد برای او جلوه می کند : (۱)« يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ » (۲)

چهره ها چه قیافه ای به خود می گیرد :

« وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى » (۳)

حالت دیگر نفس، رهینه بودن است : (۴)

۱- ۱) – بحار الأنوار: ۱۶۷/۵۸، باب ۴۴، حدیث ۱۹؛ «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِذَا كَانَ الْعَبْدُ عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ عز و جل وَ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْراً أَرَاهُ فِي مَنَامِهِ رُؤْيَا تُرَوِّعُهُ فَيَنْزَجِرُ بِهَا عَنْ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَ إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّةِ.»

۲- ۲) – طارق (۸۶) : ۳۱؛ «روزی که رازها فاش می شود .»

۳- ۳) – نازعات (۷۹) : ۴۰ – ۴۱؛ «و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است، * پس بی تردید جایگاهش بهشت است .»

۴- ۴) – الکافی: ۴۵۵/۲، حدیث ۸؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اقْصُرْ نَفْسَكَ عَمَّا يَضُرُّهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُفَارِقَكَ وَ اسْعَ فِي فَكَاكِهَا كَمَا تَسْعَى فِي طَلَبِ مَعِيشَتِكَ فَإِنَّ نَفْسَكَ رَهِينَةٌ بِعَمَلِكَ.» وسائل الشيعه: ۱۶۱/۱۵، باب ۱، حدیث ۲۰۲۱۰؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِرَجُلٍ إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَبِيبَ نَفْسِكَ وَ بُيِّنَ لَكَ الدَّاءُ وَ عُرِّفْتَ آيَةَ الصِّحَّةِ وَ دُلِلْتَ عَلَى الدَّوَاءِ فَانْظُرْ كَيْفَ قِيَامُكَ عَلَى نَفْسِكَ.» من لایحضره الفقیه: ۴۰۲/۴، حدیث ۵۸۶۶؛ «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ اسْتَمْكَنَ عَدُوُّهُ مِنْ عُنُقِهِ.»

« كُلَّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلاّٰ أَصْحٰابَ الْيَمِينِ » (۱)

مجموع گناهانی که نفس مرتکب می شود، زندانی را می سازد که تا ابد هم دری ندارد که انسان از آن بیرون بیاید. یوسف نفس راضیه و مرضیه شد. انبیا برای این زحمت کشیدند که نفس مطمئنه بسازند. (۲)

۱- ۱) - مدثر (۷۴) : ۳۸ - ۳۹؛ «هر کسی در گرو دست آورده های خویش است ، مگر سعادتمندان .»

۲- ۲) - الکافی: ۱۲۷/۳، حدیث ۲؛ «عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَ اللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزِعَ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله لَأَنَا أَبَرُّ بِكَ وَ أَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدٍ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحْ عَيْنَكَ فَانْظُرْ قَالَ وَ يُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عليه السلام فَيُقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ عليه السلام رُفَقَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ يٰا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ارْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ رٰاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ مَرْضِيَّةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبٰادِي يَعْنِي مُحَمَّداً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي فَمَا شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنِ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَ اللُّحُوقِ بِالْمُنَادِي.» تفسیرالقمی: ۴۲۱/۲؛ «قوله يٰا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ رٰاضِيَةً مَرْضِيَّةً قال إذا حضر المؤمن الوفاه نادی مناد من عند الله یا أیتها النفس المطمئنه ارجعی بولایه علی مرضیه بالثواب فَادْخُلِي فِي عِبٰادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي فلا یکون له همه إلا اللحوق بالنداء.» تفسیرالقمی: ۴۲۱/۲؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله يٰا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ رٰاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبٰادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي یعنی الحسین بن علی علیه السلام .»

حکایت عاقل بامحبت

یـک سوار عاقـل، روی اسب نشسـته بود، دیـد مردی در فاصـله چهـل - پنجـاه مـتری خوابیـده و دهـان او بـاز است. مـار سـیاه خطرناکی به سوی او می رود. عقل ۷۵ اثر دارد. انسان عاقل، با محبت است و ضـرر کسی را نمی خواهد. عاقل منبع خیر است و دین دارد. مـار به سوی دهـان گرم این مرد خفته می رفت ، ولی هنگامی که به او رسـید، مار به درون دهان او رفته بود. این شخص بـا چوب دستی که در دست داشت، یکی دو تا ضـربه به این مرد زد. آن مرد از خواب بیـدار شـد و گفت: چرا مرا می زنی؟ چرا به من سـتم می کنی؟ من که با تو کاری و ارتباطی ندارم ، اما او دو ضربه دیگر به او زد و گفت: برخیز و بدو ؛ اگر آهسته بـدوی، باز هم تو را می زنم. چهار پنج ساعت او را دواند تا این که به یک درخت سـیب رسـیدند. در آن جا مقداری سیب پژمرده و ترش شـده ریخته بود. به او گفت: بنشـین و از این سـیب ها بخور. او را وادار کرد که چنـد برابر غـذایش از آن سیب ها بخورد. پس از آن، باز هم او را وادار به دویدن کرد. در این جا حالت استفراغ شدید به آن مرد دست داد.

پس از اسـتفراغ، وقتی مار را دید، آن گاه بود که به این مرد تعظیم کرد و گفت تو خیلی عاقل و بزرگواری. او گفت: من اگر این کار را کردم، برای نجات تو بود.

انبیا آمدند تا ما این اژدهای نفس را استفراغ کنیم. آنان نخست ما را با نهیب توحید بیدار کردند و بعد با تکالیفی که با طبع ما سازگار نبودند. صبح خواب راحت را رها کن و برخیز و نماز بخوان یا پولی که به آن علاقه داری، رها کن. انسان هم گاهی فحش می دهد: ظالم! ستمگر! کذاب! مجنون! ولی وقتی روز قیامت اژدهای

نفس را می بیند، می گوید: عجب انسان های والایی! البته در این جا باید نفس را استفراغ کرد. یوسف عجیب انسانی بود که اصلا ماری به کام جان او فرو نرفته بود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۱۲۹

سقوط و صعود نفس

۹

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

در طبیعت، هر موجودی، با توجه به ذات و هویت و حیثیت آن، میلی دارد که آن موجود بر اساس همان میل حرکت می کند. در این جا باید چند واقعیت را توضیح داد تا جایگاه زلیخا در سقوط نفس و یوسف در صعود نفس روشن شود. در آیه ای از قرآن میل به صعود و رفعت و در آیه ای دیگر، میل به پستی مطرح شده است.

در سوره فاطر می فرماید :

« مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً » (۱)

کلمه «مَن» یعنی هر کس که در این دنیا علاقه مند و خواستار عزت است. کلمه «عزت» به معنای قدرت شکست ناپذیر است. کسی که علاقه دارد خود را به نقطه ای برساند که عوامل شکست نتوانند او را از بین ببرند، کسی که علاقه دارد به استحکامی برسد که در برابر همه خطرها مصونیت ابدی پیدا کند، همه این عزت، فقط برای خداوند است:

۱- ۱) - فاطر (۳۵) : ۱۰؛ «کسی که عزت می خواهد ، پس [باید آن را از خدا بخواهد ؛ زیرا] همه عزت ویژه خدا است .»

« إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (۱)

خداونـد در جایگاهی قرار دارد که هیچ عامل شـکستی، قدرت شـکست دادن او را ندارد. (۲) هر کس چنین اسـتواری ای می خواهد، این استواری نزد خدا است ؛ یعنی باید حرکت معنوی به سوی او کنید تا به این استواری که نزد او است، برسید.

نبایـد شـهوت و مقام و چهره و ریاست، شـما را بشـکند. هر کس چنین پایداری ای می خواهد، این نوع اسـتحکام، از آن خدا است. حقیقتی را بیـان می کنـد که طبیعت آن، میـل به سوی بالاـ دارد و اصـلاً میـل به سوی سـقوط نـدارد. میل به ارزش ها و کرامت ها دارد. طبیعت آن این میل را دارد و طبیعت هم ساخت خداوند است.

می خواهـد خود را از لابه لای هر خطر و فتنه ای رد کنـد و به خدا برساند. می خواهد خود را از زندگی پر فتنه و فساد به خدا برساند :

« إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ... » (۳)

یعنی حقایق باطنی، باور داشـتن قیامت و جزا و زنـده شدن پس از مرگ و قرآن و انبیا، این ها باور پاک هسـتند ؛ اما باید به او مرکب داد تا خود را به پروردگار برسانـد و این ظرف را به خـدا وصل کنـد و شـکست ناپـذیر شود. آتش ابراهیم را نسوزاند، چاه به یوسف آسـیبی نرساند و کاخ عزیز نتوانست یوسف را به زانو بیاورد. او از لابه لای همه این فتنه ها گذشت و عزیز مصر شد. خداوند هم او را عزیز ملک وجود کرد.

۱- ۱) - دخان (۴۴) : ۴۲؛ «او توانای شکست ناپذیر است.»

۲- ۲) - نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضـرت رسول صلی الله علیه و آله : ۵۵۸، حدیث ۱۹۱۱؛ «طوبی لمن تواضع فی غیر منقصه و ذلّ فی نفسه فی غیر مسـکنه و أنفق من مال جمعه فی غیر معصیه و خالط أهل الفقه و الحکمه و رحم أهل الذّلّ و المسـکنه، طوبی لمن ذلّ نفسه و طاب کسـبه و حسـنت سریرته و کرمت علانیته و عزل عن النّاس شرّه، طوبی لمن عمل بعلمه و أنفق الفضل من ماله و أمسک الفضل من قوله.»

۳- ۳) - فاطر (۳۵) : ۱۰؛ «حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می روند.»

مرکب صعود نفس

کلم الطیب به سوی خداوند مرکب دارد و عمل صالح، مرکب آن است. در آخر سوره کهف می فرماید :

« فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً ... » (۱)

در همه پاکی های باطن، میل به صعود هست. خشوع، خضوع، مهربانی و همه این حالات پاک، به خداوند میل دارند و مرکب می خواهند تا ایشان را به خدا برساند و عزیز بشوند :

« وَ لِلّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ » (۲)

اگر می خواهید عزیز شوید، از هیچ عشوه گر و خناس و حزبی نترسید. اگر همه دنیا کافر و غرق در فساد بشوند:

« وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً » (۳)

و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند. محال است به شما ضرر بزنند. امام حسین علیه السلام با ۷۱ نفر است ؛ ولی شکست پذیر نیست. یاران واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام به چهل نفر نمی رسیدند. امام باقر علیه السلام می فرماید: حقیقت مطلب را از کتاب خدا شنیدید :

« وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیًّا » (۴)

۱- ۱) - کهف (۱۸) : ۱۱۰؛ «پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد ، پس باید کاری شایسته انجام دهد .»

۲- ۲) - منافقون (۶۳) : ۸؛ «در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.»

۳- ۳) - اسراء (۱۷) : ۸۸؛ «و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند .»

۴- ۴) - مریم (۱۹) : ۵۷؛ «و او را به جایگاه و مقام بلندی ارتقا دادیم .»

ما او را به جایگاه بالایی بردیم. (۱) وجود مقدس او جلودار مرکب تو می شود. این سخن بزرگی است. خود خداوند، در قرآن فرموده است که وقتی آن طرف بیایید، ساقی مجلس شما خودم می شوم :

« وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً » (۲)

ساقی و وکیل و کارگردان شما می شوم. این ها همه، آیه دارد :

« نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ » (۳)

بدانید که خدا سرپرست و یار شماست ؛ نیکو سرپرست و یاوری است. انسان راه را بلد نیست اما خدا به او نشان می دهد. این آیات را ما می فهمیم. بیشتر مردم در فسادها و تباهی ها غرق هستند. چه شد که دست ما را گرفتی؟ علت جدا کردن ما چیست؟ ما که به تو نرسیدیم ؛ ولی مهم این است که از متن فساد و فتنه و خطر، ما را عبور می دهی. ما نمازی می خوانیم ؛ یعنی یاغی نیستیم. این حالی که در آن هستیم، واللّه العلی العظیم دست شفاعت پیامبر و اهل بیت است که به سوی ما دراز می شود و ما را نجات می دهد : (۴)

۱- ۱) – بحار الأنوار: ۷۶/۳۸، باب ۶۰؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۳۵/۲؛ «أَبُو الْمَضَاءِ صَبِيحٌ مَوْلَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ رَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيًّا قَالَ نَزَلَتْ فِي صُعُودِ عَلِيٍّ عليه السلام عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله لِقَلْعِ الصَّنَمِ.»

۲- ۲) – انسان (۷۶) : ۲۱؛ «و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشاند .»

۳- ۳) . انفال (۸) : ۴۰.

۴- ۴) – بحار الأنوار: ۹۸/۶۵، باب ۱۸، حدیث ۲۴؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۲/۵۷، باب ۳۱، حدیث ۲۱۳؛ «عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ وُلِّينَا حِسَابَ شِيعَتِنَا فَمَنْ كَانَتْ مَظْلِمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عز و جل حَكَمْنَا فِيهَا فَأَجَابَنَا وَ مَنْ كَانَتْ مَظْلِمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَاهَا فَوُهِبَتْ لَنَا وَ مَنْ كَانَتْ مَظْلِمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَنَا كُنَّا أَحَقَّ مَنْ عَفَا وَ صَفَحَ.» بحار الأنوار: ۹۸/۶۵، باب ۱۸، حدیث ۲؛ «عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ بَشِّرْ شِيعَتَكَ أَنِّي الشَّفِيعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَقْتَ لَاتَنْفَعُ فِيهِ إِلَّا شَفَاعَتِي.»

« اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ » (۱)

ما را از فتنه ها بیرون می کشد. وقتی شیطان سراغ ما می آید ، خدا او را دفع می کند. این ولایت و محبت و رحمت خدا است. وقتی حر بن یزید، نزدیک خیمه ها رسید، پذیرفته شد و جزء این ۷۲ نفر شد. عرض کرد: من پیش از بیرون آمدن از کوفه، فرمانبر یزید و مشرک بودم و به نیت محاصره تو بیرون آمدم. شما و خانواده ات را گرفتار ایشان کردم. مسیری که آمدم، سراسر گناه بود، پس چرا وقتی می خواستم از خانه حرکت کنم، به من گفتند : «أبشرك بالجنه» ؛ تو را به بهشت بشارت می دهیم؟ فرمود: بله، تا چند دقیقه دیگر، این تحقق پیدا می کند.

این ها همگی علامت رحمت و لطف و مغفرت و کرامت خداوند است. سفارش کرده اند که چشم شما باز باشد تا ببینید در چه حالی قرار دارید. ما چیزی کم نداریم.

یوسف همه پاکی ها را در وجود خود جمع کرده است و همه را از یعقوب و اسحاق و ابراهیم دارد. خیلی ها هم در این خانه ها بودند ، مانند پسر نوح ، اما این چیزها را، نیاموختند. یوسف قوی ترین مرکب را به این پاکی ها داده است. بالاترین عمل او، نه گفتن به آن زن عشوه گر است. او را بالا بردند. حالا یوسف مصر وجود شده است. به دست آوردن آن، کار مشکلی نیست، با عبادت بسیار به دست نمی آید، بلکه با نه گفتن زیاد به دست می آید. روزه گیر و نمازخوان، شکست پذیر است. کسی که نه می گوید و هنرمند نَه گفتن است، به دست خدا می افتد و خود خدا او را می برد:

---

۱ – ۱) – بقره (۲) : ۲۵۷؛ «خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند ؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل ، شرک ، فسق وفجور] به سوی نورِ [ایمان ، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد .»

سحر گه رهروی در سرزمینی

«ما أخلَصَ عَبْدٌ لِلّهِ عز و جل أربَعينَ صَباحَاً»

اگر چهل شبانه روز، درون و برون را از آلودگی پاک کند

«الّا جَرَتْ يَنابيعَ الحِكمَه مِن قَلبِهِ عَلى لِسانِه» (۱)چشمه های حکمت از قلب او بر زبان او جاری می شود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۱۳۸

---

۱ – ۲) – بحار الأنوار: ۲۴۲/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۱۰؛ عیون أخبار الرضا: ۲/۶۹، باب ۳۱، حدیث ۳۲۱؛ «عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عز و جل أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.» الکافی: ۱۶/۲، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ عز و جل أَرْبَعِينَ يَوْماً أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذِكْرَ اللَّهِ عز و جل أَرْبَعِينَ يَوْماً إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ عز و جل فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا فَأَثْبَتَ الْحِكْمَهَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ثُمَّ تَلَا إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّهٌ فِي الْحَياهِ الدُّنْيا وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ فَلَا تَرَى صَاحِبَ بِدْعَهٍ إِلَّا ذَلِيلًا وَ مُفْتَرِياً عَلَى اللَّهِ عز و جل وَ عَلَى رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ صلی الله علیه و آله إِلَّا ذَلِيلًا.» وسائل الشیعه: ۵۹/۱، باب ۸، حدیث ۱۲۵؛ «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَانَ يَقُولُ طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَهَ وَ الدُّعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبَهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَ لَمْ يَحْزُنْ صَدْرَهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ.»

جلوه ای از حیات امیرمؤمنان علیه السلام

۱۰

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

حضرت مجتبی علیه السلام مطلب بسیار مهمی را نقل کرده اند که نشان دهنده عظمت حقایق الهی و پستی امور وابسته به شیطان و هوای نفس است. حضرت می فرماید :

پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام ، در آخرین لحظات زندگی بود و نفس های آخر را می کشید.

لحظه جدایی از دنیا برای ایشان نزدیک شده بود. من چهره مبارک ایشان را تماشا می کردم و بی تاب می شدم. ایشان نگاه خود را متوجه من کرد و فرمود : حسن جان! تو و بی تابی! یعنی وجود مقدسی که از سوی خداوند، به عنوان صاحب ولایت کبری انتخاب شده است، چرا بی تابی می کند؟ تو باید آرام باشی.

به ایشان گفتم: چرا بی تابی نکنم؟ شخصی مانند من که شما را می شناسد و می داند که شما گنج خدا در هستی هستید و خدا این گنج را در دنیا ظاهر کرده است تا که انسان ها سرمایه دار شوند ، اما تا لحظاتی دیگر، ما شما را از دست می دهیم، آیا نباید بی تابی کنم؟

امام جوابی نفرمود. شگفتی مطلب این جا است که امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت دیده و زهر خورده، این لحظات را به کلاس موعظه تبدیل کرد. این چه درس خوبی است که حتی نفس های آخر را باید درست خرج کرد! حساب نکن که من چند لحظه دیگر، به جدایی می رسم. در همان چند لحظه ای که باقی مانده بود، فرمود:

«ألاّ أعَلِّمُکَ خِصالاً أربَع؟»

آیا چهار واقعیت ملکوتی را به تو نگویم؟ این چهار حقیقت را به تو می گویم و بعد می میرم:

«ان أنتَ حَفظتَهُنَّ نِلتَ بِهِنَّ النَجاه»

اگر این چهار حقیقت را حفظ کنی و از دست ندهی، خود را به نجات رسانده ای

«وإن ضَیَّعْتَهُنَّ»

اگر شما که امام هستی، این ها را ضایع کنی،

«فاتَکَ الدّارانِ»

نه دنیا برای تو می ماند و نه آخرت :

«لا غِنی أکبرُ مِنَ العَقلِ» (۱)یعنی ، سرمایه ای بزرگ تر از عقل، در این دنیا نیست. وقتی می فرماید: أکبر، یعنی با هیچ میزانی نمی توان آن را ارزیابی کرد.

«العَقلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَحمان وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنانْ» (۲)

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۱۱/۷۵، باب ۱۹؛ کشف الغمه: ۱/۵۷۲؛ «وَ قَالَ علیه السلام دَخَلْتُ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ یَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَم فَجَزِعْتُ لِذَلِکَ فَقَالَ لِی أَ تَجْزَعُ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ لَاأَجْزَعُ وَ أَنَا أَرَاکَ عَلَی حَالِکَ هَذِهِ فَقَالَ علیه السلام أَ لَاأُعَلِّمُکَ خِصَالًا أَرْبَعاً إِنْ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النَّجَاهَ وَ إِنْ أَنْتَ ضَیَّعْتَهُنَّ فَاتَکَ الدَّارَانِ یَا بُنَیَّ لَاغِنَی أَکْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَافَقْرَ مِثْلُ الْجَهْلِ وَ لَاوَحْشَهَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَاعَیْشَ أَلَذُّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ فَهَذِهِ سَمِعْتُ عَنِ الْحَسَنِ یَرْوِیهَا عَنْ أَبِیهِ علیه السلام فَارْوِهَا إِنْ شِئْتَ فِی مَنَاقِبِهِ أَوْ مَنَاقِبِ أَبِیه.»

۲- ۲) - الکافی: ۱۱/۱، حدیث ۳؛ «أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِی کَانَ فِی مُعَاوِیَهَ فَقَالَ تِلْکَ النَّکْرَاءُ تِلْکَ الشَّیْطَنَهُ وَ هِیَ شَبِیهَهٌ بِالْعَقْلِ وَ لَیْسَتْ بِالْعَقْلِ.» الکافی: ۱۰/۱ - ۱۱؛ «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ هَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَی آدَمَ علیه السلام فَقَالَ یَا آدَمُ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أُخَیِّرَکَ وَاحِدَهً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْهَا وَ دَعِ اثْنَتَیْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ یَا جَبْرَئِیلُ وَ مَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَ الْحَیَاءُ وَ الدِّینُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّی قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ لِلْحَیَاءِ وَ الدِّینِ انْصَرِفَا وَ دَعَاهُ فَقَالَا یَا جَبْرَئِیلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَکُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَیْثُ کَانَ قَالَ فَشَأْنَکُمَا وَ عَرَجَ.»

به وسیله عقل ، خدا پرستش می شود به خاطر شعور و عقل خود، علی علیه السلام حاکم شد و کشور به دست علی افتاد. کشور او هم پهناور بود و مدیر شایسته هم کم داشت. استاندار صالح و کارگردان کم داشت ، اما کوچک ترین کلید و سِمَتی را به برادرها وبرادرزاده های خود نداد. چون می دانست باید درباره حکومت، به خداوند پاسخ بدهد.

حکایت تکان دهنده علی علیه السلام و بیت المال

وقتی عقیل، برادر پیر و قد خمیده امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او آمد و گفت: به زحمت، زندگی ام را اداره می کنم، علی علیه السلام فرمود : آیا در خوراک خود، کمبود داری یا پوشاک فرزندانت را نداری؟ گفت: نه ، ولی در مضیقه ام ؛ یعنی می خواهم هفته ای هفت روز که با این بچه ها آب دوغ می خورم، یک وعده هم کباب بخورم و یک وعده هم می خواهم دوستانم را دعوت کنم. امام فرمود: بعد از نماز مغرب و عشا بیا. مهم این است که این بخش را اهل تسنّن نقل کرده اند. دست عقیل، پدر حضرت مسلم را گرفت و به پشت بام برد و گفت: عقیل جان! مغازه ها باز هستند یا نه؟ گفت: نه. فرمود: آیا کسی هست که از آن ها مراقبت کند؟ گفت: نه. فرمود: من این جا می نشینم و تو برو و قفل یکی از این مغازه ها را بشکن، هر چه می خواهی، خواربار و پارچه از آن مغازه بردار.

عقیل به حاکم مملکت گفت: آیا تو، علی، صاحب ولایت کبری، مرا به دزدی امر می کنی؟ حضرت فرمود : من به تو می گویم از یک مغازه بدزدی ؛ ولی تو به من می گویی از یک مملکت بدزدم و به تو بدهم، آیا من برای تو به جهنم بروم؟ (۱)علی، به خاطر عقلش عبد اللّه است. این عقل مسموع است. گوش خود را کنار قرآن و اولیا برده و حقایق را شنیده و عقل او پخته شده است. این عقل نباید محوری جز خدا داشته باشد. حلقه غلامی خدا را بر گوش آویزان می کند. زین العابدین علیه السلام یک شب در این مجلس ها شرکت نمی کند و زار زار می گرید که خدایا! آیا مرا از چشم خود انداختی که نتوانستم در مجلس اولیائت شرکت کنم؟ مطالعه و گوش دادن به یک دور «شرح نهج البلاغه» و قرآن کریم، مطالعه یک دور شرح زندگی

ص:۱۴۴

---

۱ - ۱) - بحارالأنوار: ۱۱۳/۴۱، باب ۱۰۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۰۸/۲-۱۰۹؛ «قَدِمَ عَلَيْهِ عَقِيلٌ فَقَالَ لِلْحَسَنِ اكْسُ عَمَّكَ فَكَسَاهُ قَمِيصاً مِنْ قُمُصِهِ وَ رِدَاءً مِنْ أَرْدِيَتِهِ فَلَمَّا حَضَرَ الْعِشَاءُ فَإِذَا هُوَ خُبْزٌ وَ مِلْحٌ فَقَالَ عَقِيلٌ لَيْسَ إِلَّا مَا أَرَى فَقَالَ أَ وَ لَيْسَ هَذَا مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ لَهُ الْحَمْدُ كَثِيراً فَقَالَ أَعْطِنِي مَا أَقْضِي بِهِ دَيْنِي وَ عَجِّلْ سَرَاحِي حَتَّى أَرْحَلَ عَنْكَ قَالَ فَكَمْ دَيْنُكَ يَا أَبَا يَزِيدَ قَالَ مِائَةُ أَلْفِ دِرْهَمٍ قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا هِيَ عِنْدِي وَ لَا أَمْلِكُهَا وَ لَكِنِ اصْبِرْ حَتَّى يَخْرُجَ عَطَائِي فَأُوَاسِيَكَهُ وَ لَوْ لَا أَنَّهُ لَا بُدَّ لِلْعِيَالِ مِنْ شَيْءٍ لَأَعْطَيْتُكَ كُلَّهُ فَقَالَ عَقِيلٌ بَيْتُ الْمَالِ فِي يَدِكَ وَ أَنْتَ تُسَوِّفُنِي إِلَى عَطَائِكَ وَ كَمْ عَطَاؤُكَ وَ مَا عَسَاهُ يَكُونُ وَ لَوْ أَعْطَيْتَنِيهِ كُلَّهُ فَقَالَ مَا أَنَا وَ أَنْتَ فِيهِ إِلَّا بِمَنْزِلَةِ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ كَانَا يَتَكَلَّمَانِ فَوْقَ قَصْرِ الْإِمَارَةِ مُشْرِفِينَ عَلَى صَنَادِيقِ أَهْلِ السُّوقِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ إِنْ أَبَيْتَ يَا بَا يَزِيدَ مَا أَقُولُ فَانْزِلْ إِلَى بَعْضِ هَذِهِ الصَّنَادِيقِ فَاكْسِرْ أَقْفَالَهُ وَ خُذْ مَا فِيهِ فَقَالَ وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّنَادِيقِ قَالَ فِيهَا أَمْوَالُ التُّجَّارِ قَالَ أَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَكْسِرَ صَنَادِيقَ قَوْمٍ قَدْ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ جَعَلُوا فِيهَا أَمْوَالَهُمْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَفْتَحَ بَيْتَ مَالِ الْمُسْلِمِينَ فَأُعْطِيَكَ أَمْوَالَهُمْ وَ قَدْ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ أَقْفَلُوا عَلَيْهَا وَ إِنْ شِئْتَ أَخَذْتَ سَيْفَكَ وَ أَخَذْتُ سَيْفِي وَ خَرَجْنَا جَمِيعاً إِلَى الْحِيرَةِ فَإِنَّ بِهَا تُجَّاراً مَيَاسِيرَ فَدَخَلْنَا عَلَى بَعْضِهِمْ فَأَخَذْنَا مَالَهُ فَقَالَ أَ وَ سَارِقاً جِئْتَ قَالَ تَسْرِقُ مِنْ وَاحِدٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَسْرِقَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ جَمِيعاً قَالَ لَهُ أَ فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَخْرُجَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ قَالَ فَأَعِنِّي عَلَى سَفَرِي هَذَا فَقَالَ يَا حَسَنُ أَعْطِ عَمَّكَ أَرْبَعَمِائَةِ دِرْهَمٍ فَخَرَجَ عَقِيلٌ وَ هُوَ يَقُولُ سَيُغْنِينِي الَّذِي أَغْنَاكَ عَنِّي وَ يَقْضِي دَيْنَنَا رَبٌّ قَرِيب.»

پیامبران و امامان و عالمان واقعی شیعه، عقل را پخته می کند.

حکایت میرزا تقی خان امیرکبیر

[۱] (۱)

ص:۱۴۵

۱- ۱) - امیرکبیر: میرزا محمدتقی خان (ح ۱۲۲۲ - ۱۲۶۸ ق) فرزند کربلایی محمد قربان، یکی از نامدارترین رجال ترقی خواه ایران در دوره اخیر و صدر اعظم ناصرالدین شاه قاجار. پدرش از مردم هزاوه فراهان و نخست آشپز و در اواخر عمر ناظر و ریش سفید میرزا عیسی قائم مقام معروف به میرزا بزرگ بود. امیر در دستگاه قائم مقام پرورش یافت و در اوایل جوانی منشی و محرم راز میرزا بزرگ گردید. پس از چندی به معرفی قائم مقام بزرگ، امیر به خدمت محمد خان زنگنه، امیرنظام، درآمد و لقب وزیر نظام یافت. با مرگ محمد شاه (۶ شوال ۱۲۶۴ ق) میرزا تقی خان وزیر نظام، ناصرالدین میرزا ولیعهد را در تبریز بر تخت نشاند و به سرعت مقدمات انتقال او را به پایتخت فراهم ساخت. ناصرالدین شاه در میانه راه میرزا تقی خان را به امیر نظام و در ورود به تهران او را به امیرکبیر و اتابک اعظمی ملقب ساخت و وزارت خویش را به او داد. (۲۲ ذیقعده ۱۲۶۴ ق). امیرکبیر در مدتی کوتاه دستگاه فروپاشیده دولت را که نتیجه بی کفایتی محمدشاه و وزیرش حاج میرزا آغاسی بود، سامان بخشید و فتنه مدعیان قدرت از جمله شورش بابیان را فرونشاند. وی در مدت سه سال و سه ماهی که سمت صدر اعظمی ایران را داشت دست به اصلاحات اجتماعی و سیاسی عمیقی زد، وضع آشفته نظام را سامان داد و به تأسیس نیروی بحریه پرداخت، دست قدرتهای بیگانه را از دخالت در امور داخلی ایران کوتاه کرد، القاب و عناوین مفتخوران را برداشت. سفر امیرکبیر به روسیه و عثمانی و آشنایی او با پیشرفت های کشورهای اروپایی، انگیزه او را در ساختن کارخانه ها، ترجمه کتب اروپایی، تأسیس مدرسه دارالفنون، اعزام محصل به اروپا و دایر کردن روزنامه وقایع اتفاقیه در پایتخت گردید. با آغاز اقدامات اصلاحی امیرکبیر، بلافاصله سفارت انگلیس، مهد علیا مادر شاه، میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران و آقاخان نوری مدعی صدارت در سرنگون ساختن او متحد گردیدند. ناصرالدین شاه که تا مدتی در برابر تحریکات و القاآت دشمنان امیر در ایستاد، سرانجام تسلیم آنان گردید و در جمعه ۲۰ محرم وی را از وزارت برداشت، اما مقام امارت نظام را همچنان به عهده او گذاشت. ناصرالدین شاه اندکی بعد امیر را به کاشان تبعید کرد ولی در آنجا نیز دشمنانش وی را راحت نگذاشته با گرفتن فرمان قتل او از پادشاه در ۱۸ ربیع الاول در حمام فین کاشان به قتلش آوردند و سرانجام کارزار تاریک دشمنان امیرکبیر به زیان او و ایران پایان گرفت. امیر را پس از قتل در کاشان به خاک سپردند، اما چند ماه بعد عزت الدوله بقایای پیکرش را به کربلا انتقال داد و در جوار مرقد امام حسین علیه السلام مدفون ساخت. (معارف و معاریف، دایره المعارف جامع اسلامی: ۵۳۱/۲ - ۵۳۳)

قائم مقام فراهانی که روس و انگلیس نگذاشتند بیش از هشت ماه نخست وزیر باشد، یک استاد دانا گرفته است تا به دو فرزند قائم مقام درس بدهد. یک روز قائم مقام فراهانی کنار معلم می نشیند و از بچه های خود سؤال درسی می پرسد. وقتی بچه ها نمی توانند جواب پدر را بدهند، سرآشپز قائم مقام می گوید: اگر اجازه می دهید، من جواب می دهم و همه سؤال ها را پاسخ داد. قائم مقام به او گفت: آیا کلاس می روی؟ گفت : نه. من زودتر می آیم و پشت در می ایستم و گوش می کنم.

وقتی معلم درس می دهد، من یاد می گیرم. گفت: از فردا او نیز به کلاس درس بیاید.

بعد دستش را روی سر بچه هایش گذاشت و گفت:

« یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ » (۱)

این کودک، آینده بسیار روشنی دارد و با عنوان میرزا تقی خان امیرکبیر، مملکت را از دست بیگانه درمی آورد. آن گاه شروع به فرهنگ سازی می کند. دار الفنون، کارخانه های اسلحه سازی، قند و شکر، مس و آهن و پارچه بافی درست می کند. در سه سال و هفت ماه، کشور را تا نزدیک روس و آلمان و انگلیس بالا می آورد ؛ اما یک شب ناصرالدین شاه را مست می کنند و او حکم قتل او را می دهد. او را در حمام

ص:۱۴۶

۱- ۱) - نور (۲۴) : ۳۵؛ « نزدیک است روشنی بدهد گر چه آتش به آن نرسیده باشد.»

می کشند و در حرم ابی عبداللّه علیه السلام به خاک می سپارند. خود من سندی را از بایگانی وزارت انگلیس دیدم که در آن، به سفیر خود نوشته بود: اگر میرزا تقی خان امیرکبیر، این عقل پخته را از ایران نمی گرفتیم، ایران اکنون از ژاپن صد سال جلوتر بود.

نگذارید عقل شما ضایع شود. بگذارید بیست سال دیگر، عالمان این کشور، شما باشید:

«کُلُّکُم راعٌ و کُلُّکُم مَسئولٌ عَن رَعیَّتِهِ» (۱)همه مراعات کننده و پاسخگو باید باشید.

اگر همه کلیدهای این کشور، در دست انسان های متدین و پخته بود، هیچ مشکلی نداشتیم و فقیری هم وجود نداشت.

ادامه سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام

حسن جان!

«وَ لا فَقرَ مِثْلُ الجَهلِ»

انسان احمق و بی شعور نمی فهمد. این نفهمی را باید در مجالس الهی از بین برد.

حسن جان! وای از جهل و نفهمی! شما مردم ما را در کَف و سینه اسیر می کنید.

«وَ لا وَحشَهَ أَشَدُّ مِنَ العُجبِ»

---

۱ - ۱) - عوالی اللآلی: ۱۲۹/۱، حدیث ۳؛ إرشادالقلوب، دیلمی: ۱۸۴/۱؛ «و قال صلی الله علیه و آله کلکم را علیه السلام و کلکم مسئول عن رعیته فالإمام را علیه السلام و هو المسئول عن رعیته و الرجل فی أهله را علیه السلام و هو مسئول عن رعیته و المرأه فی بیت زوجها راعیه و هی مسئوله عن رعیتها و الخادم فی مال سیده را علیه السلام و هو مسئول عن رعیته و الرجل فی مال أبیه را علیه السلام و هو مسئول عن رعیته و کلکم را علیه السلام و کلکم مسئول عن رعیته.»

یعنی ، هیچ امر وحشتناکی بدتر از عجب نیست ؛ (۱) این است که در «من» حبس بشوی باد «من» چشم را کور و گوش را کر می کند. هیچ گاه از خودت راضی نباش.

اگر از همه عالم به خدا نزدیک تر هستی، از خودت راضی نباش. جدت پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود :

«ما عَبدناکَ حَقَ عِبادَتِک وَما عَرفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکِ» (۲)چهارم این که

«وَ لا عیشَ أَلَذُّ مِن حُسنِ الخُلقِ» (۳)

ص:۱۴۸

۱- ۱) - الکافی: ۳۱۳/۲، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَیْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْ لَاذَلِکَ مَا ابْتُلِیَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَداً.» هم چنین در ادامه در حدیث آمده: «عَنْ عَلِیِّ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِی یُفْسِدُ الْعَمَلَ فَقَالَ الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ یُزَیَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَیَرَاهُ حَسَناً فَیُعْجِبَهُ وَ یَحْسَبَ أَنَّهُ یُحْسِنُ صُنْعاً وَ مِنْهَا أَنْ یُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَیَمُنَّ عَلَی اللَّهِ عز و جل وَ لِلَّهِ عَلَیْهِ فِیهِ الْمَنُّ.» الکافی: ۳۱۴/۲، حدیث ۸؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَیْنَمَا مُوسَی علیه السلام جَالِساً إِذْ أَقْبَلَ إِبْلِیسُ وَ عَلَیْهِ بُرْنُسٌ ذُو أَلْوَانٍ فَلَمَّا دَنَا مِنْ مُوسَی علیه السلام خَلَعَ الْبُرْنُسَ وَ قَامَ إِلَی مُوسَی فَسَلَّمَ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ مُوسَی مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا إِبْلِیسُ قَالَ أَنْتَ فَلَا قَرَّبَ اللَّهُ دَارَکَ قَالَ إِنِّی إِنَّمَا جِئْتُ لِأُسَلِّمَ عَلَیْکَ لِمَکَانِکَ مِنَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ مُوسَی علیه السلام فَمَا هَذَا الْبُرْنُسُ قَالَ بِهِ أَخْتَطِفُ قُلُوبَ بَنِی آدَمَ فَقَالَ مُوسَی فَأَخْبِرْنِی بِالذَّنْبِ الَّذِی إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذْتَ عَلَیْهِ قَالَ إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ وَ اسْتَکْثَرَ عَمَلَهُ وَ صَغُرَ فِی عَیْنِهِ ذَنْبُهُ وَ قَالَ قَالَ اللَّهُ عز و جل لِدَاوُدَ علیه السلام یَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِینَ وَ أَنْذِرِ الصِّدِّیقِینَ قَالَ کَیْفَ أُبَشِّرُ الْمُذْنِبِینَ وَ أُنْذِرُ الصِّدِّیقِینَ قَالَ یَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِینَ أَنِّی أَقْبَلُ التَّوْبَهَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَ أَنْذِرِ الصِّدِّیقِینَ أَلَّا یُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَیسَ عَبْدٌ أَنْصِبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَکَ.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۳/۶۸، باب ۶۱، ذیل حدیث ۱.

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۷۵/۱۱۱، باب ۱۹، مواعظ الحسن بن علی علیه السلام ؛ کشف الغمه: ۵۷۲/۱؛ «قَالَ علیه السلام دَخَلْتُ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ یَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَم فَجَزِعْتُ لِذَلِکَ فَقَالَ لِی أَ تَجْزَعُ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ لَاأَجْزَعُ وَ أَنَا أَرَاکَ عَلَی حَالِکَ هَذِهِ فَقَالَ علیه السلام أَ لَاأُعَلِّمُکَ خِصَالًا أَرْبَعَ إِنْ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النَّجَاهَ وَ إِنْ أَنْتَ ضَیَّعْتَهُنَّ فَاتَکَ الدَّارَانِ یَا بُنَیَّ لَاغِنَی أَکْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَافَقْرَ مِثْلُ الْجَهْلِ وَ لَاوَحْشَهَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَاعَیْشَ أَلَذُّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ فَهَذِهِ سَمِعْتُ عَنِ الْحَسَنِ یَرْوِیهَا عَنْ أَبِیهِ علیه السلام فَارْوِهَا إِنْ شِئْتَ فِی مَنَاقِبِهِ أَوْ مَنَاقِبِ أَبِیه.»

هیچ زندگی ای لذیذتر از حسن خلق نیست ؛ به همه مهر بورزی و خوش خلق و خوش برخورد باشی و همه در کنار تو خوش باشند. (۱)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۱۴۹

۱- ۱) - الکافی: ۹۹/۲ و ۱۰۰، احادیث ۱ و ۲ و ۴ و ۹؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ إِنَّ أَکْمَلَ الْمُؤْمِنِینَ إِیمَاناً أَحْسَنُهُمْ خُلُقا.» «عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَه عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا یُوضَعُ فِی مِیزَانِ امْرِئٍ یَوْمَ الْقِیَامَه أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ.» «عَنْ عَنْبَسَهَ الْعَابِدِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا یَقْدَمُ الْمُؤْمِنُ عَلَی اللَّهِ عز و جل بِعَمَلٍ بَعْدَ الْفَرَائِضِ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی مِنْ أَنْ یَسَعَ النَّاسَ بِخُلُقِهِ.» «وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَوْحَی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِلَی بَعْضِ أَنْبِیَائِهِ علیه السلام الْخُلُقُ الْحَسَنُ یَمِیثُ الْخَطِیئَهَ کَمَا تَمِیثُ الشَّمْسُ الْجَلِیدَ.»

ثمره نفس پاک

۱۱

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

بخشی از آیات شریفه سوره یوسف، نقش باطن پاک، باصفا، ملکوتی، سالم و دور از هر نقش شیطانی را در کردار و منش و رفتار انسان بیان می کند. به بیان ساده تر، همه اعمال و رفتار انسان را که صحیح و شایسته است، میوه آن باطن پاک و الهی و ملکوتی می داند.

این آیات، چشم، گوش، زبان، دست، شهوت و پا را غلام و برده و مأمور می داند که حاکم این بردگان و مأموران، باطن انسان است. خود اعضا و جوارح، در کشور وجود انسان، کاره ای نیستند و اختیاری ندارند، بلکه همه بر طینت باطن می چرخند و به قول کلیم کاشانی :

از کوزه همان تراود که در اوست

و به قول قرآن :

« كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شاكِلَتِهِ » (۱)

هر کس بر اساس خطوط باطن خود رفتار می کند.

ص:۱۵۰

۱- ۱) - اسراء (۱۷) : ۸۴؛ «هر کس بر پایه خلق و خوی و عادت های اکتسابی خود عمل می کند.»

این یک بخش از سوره مبارکه یوسف است که نماد این آیات، یک انسان با تربیت به نام یوسف است. در بخش دیگر هم سخن از باطن شرک آلوده و منافقانه و باطن کثیف است که اعضا و جوارح این باطن، کاری را که می کنند، تحت حاکمیت آن باطن می کنند. نماد این بخش از آیات، خانمی به نام زلیخا است. قرآن مجید از این باطن، به «نفس» تعبیر می کند. چه باطن یوسف و چه باطن زلیخا باشد.

نفس به معنای خود طبیعی و زنده که نقش می پذیرد. دلی که بیمار است، چشمش هرزه است. لازم نیست که این چشم هرزه بی دین باشد. این صاحب دل، اگر هم کافر نباشد، از نظر ایمان ضعیف است و ایمانی ناقص دارد. ایمانی قوی و مسلط نیست که اعضا و جوارح را کنترل کند. ایمان این گونه افراد، توان کنترل اعضا را ندارد و علّت این ضعف نیز، تقصیر خود ایشان است که ایمان را بالاتر نبردند و نقص را برطرف نکردند. خود حضرت در این بخش از سخن، آیات سوره کهف را می خواند و می فرماید :

« إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ » (۱)

هزینه کردن دشمن برای ناپاکی ها

معمولاً مکتب های مادی، برای بی دین کردن مردم سرمایه گذاری می کنند، برای تولید وسوسه و شک و نوشتن کتاب های ضد خدا و رشد دادن افراد ضد خدا در کشورهای اسلامی، پول خرج می کنند. اولین کشوری که باید بی دین شود و دشمنان تصمیم به بی دین کردن آن گرفته اند و بودجه تخصیص داده اند، ایران است. از داخل کشور، به وسیله روزنامه ها و مجلات، این حمله آغاز می شود و به روحانیت شیعه حمله می شود.

۱- ۱) - کهف (۱۸) : ۱۳؛ «آنان جوانمردانی بودند.»

(۱) ترس دشمن از وارستگان و آگاهان

تاجری به من تلفن زد و گفت: من می خواهم شما را به این جا دعوت کنم، برای سخنرانی در این جا مسجد خوبی هست و ایرانی ها از دعوت شما استقبال کرده اند.

آیا شما حاضری بیایی؟ گفتم : من حاضرم. گفت: پس من کارهای آن را انجام می دهم و به شما خبر می دهم. بعد از یک ماه تلفن کرد و گفت: برای گرفتن دعوت نامه برای شما ما را به یک اداره ای بردند و گفتند : شما برای چه می خواهی این شخص را به آمریکا بیاوری؟ گفتم برای امر مذهبی. بعد چند دکمه رایانه را زدند، عکس شما روی صفحه آمد. اسم شما وخانواده ات و... آن جا ثبت شده بود. گفتند:

این شخص از خطرناک ترین افراد است و ما اجازه نمی دهیم او به آمریکا بیاید.

نخست باطن را در معرض هجوم وساوس شیطانی قرار می دهند. آن گاه فساد در

ص:۱۵۵

---

۱ – ۱) – الاحتجاج: ۱/۱۸؛ تفسیر الإمام العسکری: ۳۴۴، حدیث ۲۲۵؛ «قَالَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام لَوْ لَامَنْ یَبْقَی بَعْدَ غَیْبَهِ قَائِمِکم علیه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِینَ إِلَیْهِ وَ الدَّالِّینَ عَلَیْهِ وَ الذَّابِّینَ عَنْ دِینِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُنْقِذِینَ لِضُعَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاکِ إِبْلِیسَ وَ مَرَدَتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِیَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِینِ اللَّهِ وَ لَکِنَّهُمُ الَّذِینَ یُمْسِکُونَ أَزِمَّهَ قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشِّیعَهِ کَمَا یُمْسِکُ صَاحِبُ السَّفِینَهِ سُکَّانَهَا أُولَئِکَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عز و جل .» تفسیر الإمام العسکری: ۳۴۴، حدیث ۲۲۳؛ «قال علی بن موسی الرضا علیه السلام یقال للعابد یوم القیامه نعم الرجل کنت همتک ذات نفسک، و کفیت الناس مئونتک، فادخل الجنه. إلاـ أن الفقیه من أفاض علی الناس خیره، و أنقذهم من أعدائهم، و وفر علیهم نعم جنان الله، و حصل لهم رضوان الله تعالی. و یقال للفقیه یا أیها الکافل لأیتام آل محمد، الهادی لضعفاء محبیه و موالیه قف حتی تشفع لکل من أخذ عنک أو تعلم منک. فیقف، فیدخل الجنه و معه فئاما و فئاما حتی قال عشرا و هم الذین أخذوا عنه علومه، و أخذوا عمن أخذ عنه إلی یوم القیامه، فانظروا کم فرق ما بین المنزلتین.»

مملکت، فراگیر خواهد شد. ما باید درون را اصلاح کنیم. وقتی درون همه اصلاح شود، فسادی نخواهیم داشت. کینه و اختلاف و طلاق و دزدی و ... نخواهیم داشت. اینان بی خبر از امیرالمؤمنین، می گویند: اختلاف باید باشد. شما که همگی مسلمان هستید :

«ما فَرَّقَ بَیَنَکُمْ إلّاخُبثُ السَّرائِرِ وَ سُوءُ الضَّمائِرِ» (۱)آنچه بین شما تفرقه و جدایی می اندازد پلیدی باطن و دل هاست .

ریشه اختلافات

همه این اختلاف های شما، به علت امر درونی است ؛ یعنی «خبث السرائر».

باطن و نیت شما نجس است. این دیدگاه روان کاوی امیرالمؤمنین علیه السلام است. این سخن قرآن است. قرآن درباره اصحاب کهف می فرماید:

« إِنَّهُمْ فِتْیَهٌ »

اینان جوان مردانی بودند که غل و زنجیرهای حکومت دقیانوس را باز کرده بودند. من پیامبر را فرستادم تا غل و زنجیرهای قدرت ها را از دست و پای شما باز کند. این در سوره اعراف است. متن سیاسی نیست. سیاست صحیح یعنی امیرالمؤمنین و قرآن و امام حسین علیه السلام و یوسف و ایوب و پیامبر علیهم السلام . به راستی آن سیاست کجا است؟

« إِنَّهُمْ فِتْیَهٌ »

که

« آمَنُوا بِرَبِّهِمْ »

ص:۱۵۶

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۱۲.

اول، مؤمن نبودند، بلکه در محاصره فرهنگ دقیانوس بودند. (۱) وقتی انسان آن

ص:۱۵۷

---

۱ – ۱) – ارشاد القلوب، دیلمی،ترجمه سلگی: ۲۷۵/۲ – ۲۸۱؛ «اوصاف مستکبرین و داستان اصحاب کهف از زبان امام علی علیه السلام : ای برادر یهودی، برادرم محمد صلی الله علیه و آله فرمود: در سرزمین روم، شهری بنام «اقسوس» بود که پادشاه صالحی داشت، ولی او از دنیا رفت و امور مردم از هم پاشیده شد و اتحادشان متلاشی گردید، پادشاهی از پارس (ایران) که «دقیانوس» نام داشت، با یک صد هزار مرد جنگی وارد اقسوس شد، و آن را پایتخت خویش قرار داد و قصری در آن با طول و عرض یک فرسنگ، ساخت. در این قصر نشیمنگاهی برای خود، مهیّا کرد که عرض و طولش، هزار ذرا علیه السلام بود، و آن را از آینه های بلند ساخت و این مکان را با چهار هزار ستون و هزار قندیل از طلا با زنجیرهایی طلایی و عطرهای روغنی زینت نمود... . در روز عیدی نشسته بود و افرادش در چپ و راست او ایستاده بودند، ناگهان یکی از مأمورانش خبر داد که لشکریان پارس به او پشت کرده اند. با شنیدن این خبر، سخت اندوهگین گشت و تاج از سرش افتاد و یکی از سه نفری که در سمت راستش می ایستادند، بنام تملیخا با خود گفت: اگر دقیانوس خدا باشد، نباید غمگین شود؟ آن شش جوان، هر روز نزد یکی از افرادش غذا می خوردند، و در آن روز نزد تملیخا بودند، او بهترین غذاها و نوشیدنیها را در اختیارشان گذاشت و گفت: ای برادران، در دلم چیزی احساس می کنم؟ که خواب و خوراک را بر من حرام کرده؟ پرسیدند: چه چیزی؟ گفت: در باره این آسمان فکر کردم و گفتم: چه کسی این آسمان را بدون ستون افراشته و آفتاب و ماه را در آن به حرکت در آورده؟ و به ستارگان زینت داده؟ آنگاه در باره زمین فکر کردم و با خود گفتم: چه کسی آب را در دل آن ذخیره کرده؟ و با کوهها زمین را نگاه داشته؟ تا به این طرف و آن طرف خم نشود؟ و چه کسی ما را از شکم مادر بیرون آورده؟ و چه کسی در آنجا به من غذا داده و حفظم کرده؟ حتما صانع و مدبّری غیر از دقیانوس پادشاه دارد؟ و او شاه شاهان و جبّار آسمانها است؟ فرار اصحاب کهف از کاخ دقیانوس در این موقع شش جوان به پایش افتادند و بر آن بوسه زدند و به او گفتند: به وسیله تو هدایت و از گمراهی نجات یافتیم، حالا چه کنیم؟ تملیخا باغی داشت و آن را به سه هزار درهم فروخت و بر اسبها سوار شدند و از شهر بیرون رفتند، پس از اینکه سه میل راه پیمودند، تملیخا گفت: برادران، پادشاه آخرت آمده و پادشاه دنیا رفته، و فرمانش گذشته (از زیر یوغ حکومت او نجات پیدا کرده ایم) از اسبها پایین بیایید و پیاده راه بروید، شاید خدا فرجی بر ایمان برساند؟ سپس از اسبها پیاده شدند و هفت فرسنگ طی کردند و پاهایشان مجروح شد. در راه چوپانی را دیدند و از او آب و شیری خواستند؟ چوپان گفت: هر چه بخواهید دارم، اما گویا شما از بزرگان و شاهان هستید؟ گمان می کنم از دقیانوس گریخته اید؟ گفتند: ای چوپان دروغ بر ما روا نیست، و راستی ما را از تو نجات می دهد؟ گفت: بلی، سپس داستان و سرگذشت خود را برایش تعریف کردند، و چوپان دست و پایشان را بوسید و گفت: ای گروه، آنچه در دل شما افتاده، در دل من نیز افتاده، اما مهلتی بدهید، تا گوسفندها را به صاحبشان برگردانم و نزد شما بیایم؟ و سپس در آنجا ایستادند تا چوپان گوسفندان را به صاحبانشان برگرداند و در بازگشت، سگش به دنبال او آمد. چوپان همچنان آنها را راه می برد، تا به سر کوهی رسیدند، و غاری یافتند، که نامش «وصید» بود. ناگهان چشمشان به چشمه ای در مقابل (کهف) غار افتاد که درختهای میوه دار در اطرافش سبز بود، از میوه ها و آب خوردند و شب آنها را فرا گرفت و به غار پناه بردند، خداوند به ملک الموت وحی کرد که قبض روحشان نماید. سپس برای هر یک دو ملک موکّل کرد که بدنشان را به چپ و راست بگرداند. و به خازنان خورشید

فرمـان داد تا نور آفتاب را بر درون غار بتاباننـد. لشـکریان دقیانوس در تعقیب جوانان کهف: وقتی مراسم عیـد به پایان رسـید، دقیـانوس جویـای حـال جوانـان شـد، به او گفتنـد: فرار کردنـد، دقیـانوس با هشـتاد هزار سوار به تعقیب شان رفت، همچنان به دنبالشان رفت تا به در غار رسـید، وقتی به آنها نگاه کرد و دید به خواب رفته اند، گفت: اگر می خواستم ایشان را کیفر دهم، به بیشتر از آنچه خود را کیفر داده انـد، کیفر نمی دادم، سپس دسـتور داد، چنـد بنّـا آوردنـد، و در غـار را بـا سـنگ و آهک پوشاندنـد و سـپس گفـت: حـال به اینهـا بگوییـد: از خـدایی که در آسـمان است بخواهیـد، که اگر راست می گوییـد، از این جایگـاه نجاتتان دهـد؟ آنگاه امام علیه السّـلام در ادامه فرمود: ای برادر یهودی، سـیصد و نه سال در آن غار ماندنـد، وقتی که خدا خواست آنها را زنده کند، به فرشته اش اسرافیل امر کرد، تا روح در جسدشان بدمد و از خواب برخیزند، چون برخاستند، نگاهی به خورشـید کردنـد و به یک دیگر گفتنـد: از عبادت حق در این شب غافل شـدیم، وقتی از غار بیرون آمدنـد، دیدند، چشـمه و درختها در یک شب خشک شده اند، به یک دیگر گفتند: کار ما عجیب است، این چشمه در یک شب خشک شده است؟ سپس احساس گرسنگی کردند، و گفتند: یکی از ما با درهمها به این شهر برود، و ببیند کدام یک طعام پاکی دارند، تا بر ایمان بیاورد؟ بایـد با زیرکی عمل کنـد که کسـی ما را نشـناسد؟ تملیخا گفت: فقط من بایـد برای خریـد بروم؟ آنگاه لباس چوپـان را گرفت و بر تن کرد، و به شـهر رفت. شـناسائی اصـحاب کهف تملیخا گفت: اینجا خانه من است؟ سـپس در زدنـد، پیرمردی بـا موهای سـفید بیرون آمـد، و پرسـید: چه کار داریـد؟ حاکم گفت: چیزی شـگفت است، این جوان خیال می کنـد، خانه اوست؟ پیرمرد پرسید: شما کی هستی؟ گفت: من «تملیخا بن قسطین» هستم. پیرمرد روی دست و پایش افتاد و می گفت: او جدّ من است، و بعد به حاکم گفت: ایشان شش نفر بودند که از دست دقیانوس گریختند، حاکم از اسب پیاده شد و تملیخا را روی سـر گرفت و مردم به او هجوم آورده و دست و پایش رامی بوسـیدند، و بعد از تملیخا پرسـید: دوسـتانت کجا هستند؟ گفت: در غارند. در آن ایّام دو حاکم در شـهر بودند، یکی مسلمان و دیگری مسیحی و هر دو سوار بر اسب و با اطرافیان خود راهی غار شدند. وقتی به غار نزدیک شدند: تملیخا گفت: ای مردم من می ترسم دوسـتانم صدای سم اسبان را بشنوند و گمان کننـد، دقیانوس پادشاه به تعقیب شان آمـده، بهتر است شـما اینجا بمانید، تا من آنها را خبر کنم؟ و سـپس تملیخا به داخل غار رفت، وقـتی چشـمشان به او افتـاد، او را در آغوش گرفتنـد، و گفتنـد: الحمـد للّٰه که خـدا تو را از دست دقیـانوس نجـات داد؟ تملیخا گفت: فکر می کنیـد چند وقت در اینجا مانده ایم؟ گفتند: یک روز یا نصف روز؟ گفت: بلکه سـیصد و نه سال اسـت در اینجا مانـده ایم، و دقیانوس مرده است و قرنها گذشـته، و خـدا پیامبری فرسـتاده بنام عیسـی بن مریم، و بعد او را به آسـمان برده، حال پادشاه و مردم، به اینجا آمـده اند که شـما را ببینند؟ گفتند: ای تملیخا می خواهی ما را برای مردم فتنه کنی؟ تملیخا گفت: پس چه کنم؟ گفتنـد: خـدا را بخوان و مـا هم بـا تو از او می خواهیم که: ارواح مـا را بگیرد، و غـذای مـا را در بهشـت دهد؟ سپس دستها را به آسمان بلند کردند و گفتند: به حق ایمانی که به تو آوردیم ما را ایمن گردان و به قبض روح ما فرمان بده. آنگاه خداوند امر کرد روحشان را قبض کردند و در غار را از مقابل چشم مردم پوشـید. آن دو پادشاه و حاکم هفت روز بر در غـار طواف می کردنـد ولی دری نیافتنـد، سـپس حاکم مسـلمان گفت: به دین ما مرده انـد، من بایـد مسجدی بر در غار بسازم و نصـرانی گفت: نه بلکه بر دین ما مرده اند باید دیری بر در غار بسازم، و در این گیر و دار، با هم جنگیدند، و مسـلمان بر نصـرانی پیروزشد و مسجدی در آنجا بنا نمود. سپس امام علیه السلام از یهودی پرسید: تو را به خدا آیا گفتار من موافق با تورات بود؟ یهودی گفت: آری و یک حرف کم و زیاد نـداشت و بعـد گفت: اشـهد ان لا اله الّا اللّٰه و انّ محمّدا رسول اللّٰه و انّک یا امیر المؤمنین وصـیّ رسول اللّٰه حقّا.» وسائل الشیعه: ۲۳۱/۱۶، باب ۲۹، حدیث ۲۱۴۳۷؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السـلام قَالَ إِنَّ أَصْحَابَ الْکَهْفِ أَسَرُّوا الْإِیمَانَ وَ أَظْهَرُوا الْکُفْرَ وَ کَانُوا عَلَی إِجْهَارِ الْکُفْرِ أَعْظَمَ أَجْراً مِنْهُمْ عَلَی إِسْرَارِ الْإِیمَان.»

فضـا را رهـا کنـد، آلودگی ها شـروع به پاک شـدن می کننـد. این ایمان، چشم ایشان را از دقیانوس، به سوی ملکوت برد. در سفرشـان به نـان خشـکی بسـنده کردنـد و از دنیـا گذشـتند و به زنـدگی در غـار قـانع شدنـد ؛ یعنی به خـدا قانع شدنـد. ایمان شهوتشان را کنترل کرد. خداوند می فرماید : من به ایمان پر ایشان بسنده نکردم

« وَ زِدْناهُمْ هُدیً » (۱)

«وزدناهم هدی» هدایت را نیز به ایمانشان افزودم.

ص:۱۶۰

۱- ۱) - کهف (۱۸) : ۱۳؛ «که به پروردگارشان ایمان آوردند ، و ما بر هدایتشان افزودیم .»

مراحل ایمان

ما سه مرحله ایمان داریم: (۱)۱ – ایمان ناقص که قدرت ندارد اعضا و جوارح را کنترل کند.

۲ – ایمان کامل که می تواند کنترل کند.

۳ – ایمان اکمل که پشت پرده را به انسان نشان می دهد.

گاهی هم انسان را محرم همه عالم می سازد و انسان هماهنگ با کُل می شود.

اینان در منش، آرامش، کنترل نفس و همسرداری، بسیار عالی هستند.

پس دو نفس و باطن در آیات این سوره مطرح است : باطن پر از نور و رحمت خدا و باطن تاریک :

ص:۱۶۱

---

۱ – ۱) – بحار الأنوار: ۱۷۹/۷۴، باب ۷؛ «السَّادِسُ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَایَکْمُلُ عَبْدٌ الْإِیمَانَ بِاللَّهِ حَتَّی یَکُونَ فِیهِ خَمْسُ خِصَالٍ التَّوَکُّلُ عَلَی اللَّهِ وَ التَّفْوِیضُ إِلَی اللَّهِ وَ التَّسْلِیمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ الصَّبْرُ عَلَی بَلَاءِ اللَّهِ إِنَّهُ مَنْ أَحَبَّ فِی اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِی اللَّهِ وَ أَعْطَی لِلَّهِ وَ مَنَعَ لِلَّهِ فَقَدِ اسْتَکْمَلَ الْإِیمَانَ.» الکافی: ۴۲/۲، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۶/۱۵۹، باب ۱۴، حدیث ۲۱۲۴۱؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عز و جل وَضَعَ الْإِیمَانَ عَلَی سَبْعَةِ أَسْهُمٍ عَلَی الْبِرِّ وَ الصِّدْقِ وَ الْیَقِینِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِکَ بَیْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِیهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَسْهُمَ فَهُوَ کَامِلٌ مُحْتَمِلٌ وَ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضٍ السَّهْمَیْنِ وَ لِبَعْضٍ الثَّلَاثَةَ حَتَّی انْتَهَوْا إِلَی السَّبْعَةِ ثُمَّ قَالَ لَاتَحْمِلُوا عَلَی صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَیْنِ وَ لَاعَلَی صَاحِبِ السَّهْمَیْنِ ثَلَاثَةً فَتَبْهَضُوهُمْ ثُمَّ قَالَ کَذَلِکَ حَتَّی یَنْتَهِیَ إِلَی السَّبْعَةِ.» وسائل الشیعه: ۱۶۲/۱۶، باب ۱۴، حدیث ۲۱۲۴۴؛ «عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْقَرَاطِیسِیِّ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا عَبْدَ الْعَزِیزِ إِنَّ الْإِیمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السُّلَّمِ یُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةً بَعْدَ مِرْقَاةٍ فَلَا یَقُولَنَّ صَاحِبُ الِاثْنَیْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتَ عَلَی شَیْءٍ حَتَّی یَنْتَهِیَ إِلَی الْعَاشِرَةِ فَلَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَکَ فَیُسْقِطَکَ مَنْ هُوَ فَوْقَکَ وَ إِذَا رَأَیْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْکَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعْهُ إِلَیْکَ بِرِفْقٍ وَ لَاتَحْمِلَنَّ عَلَیْهِ مَا لَایُطِیقُ فَتَکْسِرَهُ فَإِنَّ مَنْ کَسَرَ مُؤْمِناً فَعَلَیْهِ جَبْرُهُ.»

« أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ » (۱)

خواب از چشم ایشان فرار می کند و اشک مانند سیل از چشمان او سرازیر می شود. زمانی که همه خوابند، او خوابش نمی برد : به خواب بگو که امشب میا به دیدن من جزیره ای که مکان تو بود آب گرفته

خودجوش به پا می خیزند. انتفاضه یعنی حرکت خودجوش. همان ساعتی که دست هایی دارند دزدی می کنند، دست هایی هم به سوی آسمان بلند است، که «الهی العفو»، در حالی که در آن روز، این دست اصلاً گناهی نکرده است. ده بار هم با گریه می گوید:

«هذا مَقامُ العائِذِ بِکَ مِنَ النارِ» (۲)یک دست، از طلوع آفتاب تا ساعت چهار بعد از ظهر، ۷۲ نفر را قطعه قطعه می کند. یک دست هم رو به آسمان بلند می شود ؛ مانند دست زینب. آخرهای دعا، زینب ۷۲ کشته را از یاد برده است و با تمام وجود می گوید:

«هذا مَقامُ العائِذِ بِکَ مِن النار»

خدایا! دختر فاطمه، در این وقت شب، از آتش به تو پناه می آورد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۱۶۲

۱- ۱) . مائده (۵) : ۸۳ .

۲- ۲) - من لایحضره الفقیه: ۴۸۹/۱، حدیث ۱۴۰۶، باب دعاء قنوت الوتر.؛ «رَوَی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِی یَعْفُورٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ فِی الْوَتْرِ سَبْعِینَ مَرَّهً تَنْصِبُ یَدَکَ الْیُسْرَی وَ تَعُدُّ بِالْیُمْنَی الِاسْتِغْفَارَ وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِی الْوَتْرِ سَبْعِینَ مَرَّهً وَ یَقُولُ هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِکَ مِنَ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ.»

نفس، سرچشمه رفتار انسان

۱۲

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

سخن در بیان آیات مبارکه سوره یوسف بود ، اما نه به صورت آیه به آیه، بلکه به گونه ای کلی، نگاهی به مجموع آیات این سوره انداختیم و از این فرهنگ تربیتی جامع و کامل، مسائلی را در دو جهت حق و باطل برداشت کردیم.

کلام به این جا رسید که در سوره مبارکه یوسف، دو نفس مطرح است ؛ یعنی دو منیّت انسانی : نفس رنگ پذیر که از بیرون و درون خود، رنگ می پذیرد و این رنگ پذیرفته شده را به اعضا و جوارح انتقال می دهد و حکومتش تا لحظه مرگ برپا است و وجودش مانند سد آبی است که در پشت آن، که با اعضای بدن ارتباط دارد، پاکی ها آب گیری و یا آلودگی ها جمع می شوند. هم با کمک عوامل بیرونی و هم عوامل درونی، کار این آب گیری تا پایان عمر ادامه می یابد. این مخزن، ذخیره های خود را به اعضا و جوارح انتقال می دهد. اگر در این مخزن، پاکی وجود داشته باشد، مانند ایمان به خدا و قیامت و محبت، مخزن پاک و رشد یافته است و سرزمین اعضا و جوارح را سیراب می کند و آن ها را وادار می سازد که عمل صالح انجام دهند :

ص:۱۶۳

« وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ » (۱)

عبداللّه است.

سرزمین پاکی ها و ناپاکی ها

بایـد ببینیم ایـن مخزن را در برابر چـه خـانواده ای، چـه مـدرسه ای و چـه حزبی قرار می دهیم. پیـامبر صـلی الله علیه و آله می فرماید:

«ابواه یهوّدانه وَیُنَصّرانه وَیُمَجِسانَه» (۲)پدر و مادر هستند که فرزند را یهودی یا نصرانی یا مجوسی تربیت می کنند پدر و مادر، دو رود هستند که باید دید چه چیزی را در این مخزن می ریزند. مدرسه، جامعه احزاب و کتاب ها همگی رودهایی هستند که به این مخزن می ریزنـد. این مخزن هم نمی توانـد آرام باشـد. خداوند آن را متحرک آفریده است و این اعضا و جوارح، ابزار تحرک آنند. اگر مخزن این سرزمین وجود انسان، از پاکی ها پر باشد:

« وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ »

تمام رویدنی های بیرون از این مخزن که از آن سیراب می شوند، گیاه الهی خواهند شد :

« يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ »

یعنی زارع این زمین پروردگار است :

۱- ۱) - اعراف (۷) : ۵۸؛ «سرزمین پاکیزه ، گیاهانش به اذن خدا می روید .»

۲- ۲) - عوالی اللآلی: ۳۵/۱، حدیث ۱۸؛ «قـال رسول الله صـلی الله علیه و آله کـل مولود یولـد علی الفطره حـتی یکون أبواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه.»

« أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ » (۱)

آیا شما زارع هستید یا خداوند زارع است. آن گاه از چشم صاحب این مخزن پاک، نظر پاک ظهور می کند. از گوش پاک، علم الهی ظهور می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«وَقِفُوا علی أَسماعَهم العلمُ النافع لَهُم» (۲)از گوشی که به مخزن پاکی وصل است، گیرندگی علم ظهور می کند. از دست نیز همین طور است. شهوت فقط در امر حلال یا در عصمت و عفت و تقوا خرج می شود. پای انسان در مجالسی شرکت می کند که مجالس به پروردگار وصل است، (۳) فرقی نمی کند که این مجلس عرفه، کمیل، یا مجلس کسب پاک با درآمد پاک باشد:

« وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خَبُثَ »

ص:۱۶۷

۱- ۱) - و اقعه (۵۶) : ۶۴؛ «آیا شما آن رای می رویانید ، یا ما می رویانیم ؟»

۲- ۲) - نهج البلاغه : خطبه ۱۸۴، معروف به همام ؛ «فالمتقون فیها هم أهل الفضائل منطقهم الصواب و ملبسهم الاقتصاد و مشیهم التواضع غضوا أبصارهم عما حرم الله علیهم و وقفوا أسماعهم علی العلم النافع لهم نزلت أنفسهم منهم فی البلاء کالتی نزلت فی الرخاء.»

۳- ۳) - من لا یحضره الفقیه : ۶۱۸/۲، حدیث ۳۲۱۴؛ «... و حق نفسک علیک أن تستعملها بطاعه الله عز و جل و حق اللسان إکرامه عن الخنا و تعویده الخیر و ترک الفضول التی لا فائده لها و البر بالناس و حسن القول فیهم و حق السمع تنزیهه عن سماع الغیبه و سماع ما لا یحل سماعه و حق البصر أن تغضه عما لا یحل لک و تعتبر بالنظر به و حق یدک أن لا تبسطها إلی ما لا یحل لک و حق رجلیک أن لا تمشی بهما إلی ما لا یحل لک فبهما تقف علی الصراط فانظر أن لا تزلا بک فتردی فی النار و حق بطنک أن لا تجعله وعاء للحرام و لا تزید علی الشبع و حق فرجک أن تحصنه عن الزنا و تحفظه من أن ینظر إلیه ... .»

اما سرزمین آلوده و ناپاک و پر از آشغال:

« لاَ یَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً »

گیاه مختصر به درد نخور بیرون می دهد که نه انسان سراغ آن می رود و نه حیوانات :

وَ الَّذِی خَبُثَ لاَ یَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً »

و در سرزمینی که ناپاک است گیاه ناقص می روید.

پاک سازی نفس از آلودگیها

لطیفه ای در سوره مبارکه قصص هست که با این بحث، ارتباط دارد. از رودها و مخزن های درونی و پاکی و ناپاکی ها، نفس زکیّ و یا خبیث می شود که نمادش در این سوره، یوسف و زلیخا هستند. یوسف یک مخزن دارد که از راه خانواده و به ویژه پدر و مادر، از پاکی ها پر شده بود.

نفس زلیخا نیز در دربار مصر، از آلودگی پر شده بود. عقلش خاموش نبود و می توانست تشخیص دهد ، ولی تشخیص او تشخیص خوبی نبود. او بدی را انتخاب کرد. اگر مخزن از آلودگی پر شود، جایی ندارد که روشن کند و پر از لجن است. این لجن باید پاک سازی شود تا عقل بتواند کار کند. عقل در دریای لجن نمی تواند کاری بکند.

موسی و فرعون مصداق پاکی ها و ناپاکی ها

دربار فرعون یکی از کثیف ترین دربارها بود. در سوره قصص، خداوند دربار او را ترسیم فرموده است:

ص:۱۶۸

« إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاٰ فِی الْأَرْضِ ... یُذَبِّحُ أَبْنٰاءَهُمْ » (۱)

به اندازه ای در این دربار، فساد حاکم بود که همه مملکت را گرفته بود. در سوره فجر می فرماید :

« وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتٰادِ * اَلَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلاٰدِ * فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسٰادَ » (۲)

موسی بن عمران علیه السلام بیست سال داشت و هنوز به مقام رسالت نرسیده بود. در دنیا همین یک نفر بود که در چارچوب زندگی دنیا مستقیماً صدای خدا را شنید و بعد پیامبر اولوالعزم شد. او در دربار متراکم از فساد فرعون و در دامان او بزرگ شد.

منش و روشش با این دربار نمی ساخت. آیا نفس پاک و زکیه خود را، با عقل ملکوتی خود آبگیری کرده بود، یا با ارتباط با اولیای خود؟ نمی دانم.

حفاظت از پاکی ها

بیرون از دربار، موسی فردی از قبطیان و مصریان فرعونی را می بینند که با یکی از سبطیان، از فرزندان یعقوب و اسحاق درگیر شده است و این مرد قبطی زور می گوید. از آن جا که موسی خصم ظالم و مدافع مظلوم بود، باادب جلو آمد و گفت : چرا ظلم می کنی؟ مرد قبطی دست از سبطی برداشت و گریبان موسی را

۱- ۱) - قصص (۲۸) : ۴؛ « همانا فرعون در سرزمین مصر برتری چویی و سرکشی کرد ... پسرانشان را سر می برید. »

۲- ۲) - فجر (۸۹)، آیه ۱۰ - ۱۲؛ «و با فرعون نیرومند که دارای میخ های شکنجه بود ؟ * همانان که در شهرها ، طغیان وسرکشی کردند ؟ * و در آنها فساد وتباه کاری فراوانی به بار آوردند ؟»

گرفت. موسی هم یک مشت به او زد و او همان جا مُرد. این خبر به دربار رسید.

فردا در همان محل، همان سبطی را دید که با یک قبطی دیگر، درگیر شده است.

سبطی که از حادثه دیروز ترسیده بود، با صدای بلند به موسی گفت: دیروز یک نفر را کشتی و حالا می خواهی ما را بکشی! مرد قبطی فهمید که قاتل دیروزی موسی بوده است. موسی فرار کرد. قرآن می فرماید: یک درباری که دارای نفس طاهر و پاک بود، به موسی گفت : خبر کار تو به دربار رسیده است و در دربار جلسه گرفته اند.

آنان تصمیم قطعی دارند که تو را بکشند. (۱)موسی نزد شعیب رفت و ده سال شاگردی او را کرد. (۲) بعد هم به کوه طور آمد و آن صدا را شنید که هر کس بشنود، تا ابد مست می شود :

ص:۱۷۰

---

۱ - ۱) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۱۹۸/۱-۱۹۹، باب ۱۵، حدیث ۱؛ «قال الرضا علیه السلام إن موسی دخل مدینه من مدائن فرعون علی حین غفله من أهلها و ذلک بین المغرب و العشاء فَوَجَدَ فِیها رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شِیعَتِهِ وَ هذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فقضی موسی علی العدو و بحکم الله تعالی ذکره فَوَکَزَهُ فمات قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ یعنی الاقتتال الذی کان وقع بین الرجلین لا ما فعله موسی علیه السلام من قتله إِنَّهُ یعنی الشیطان عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ فقال المأمون فما معنی قول موسی رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی قال یقول إنی وضعت نفسی غیر موضعها بدخولی هذا المدینه فَاغْفِرْ لِی أی استرنی من أعدائک لئلا یظفروا بی فیقتلونی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ قالَ موسی علیه السلام رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَیَّ من القوه حتی قتلت رجلا بوکزه فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمِینَ بل أجاهد فی سبیلک بهذه القوه حتی رضی فَأَصْبَحَ موسی علیه السلام فِی الْمَدِینَهِ خائِفاً یَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ علی آخر قالَ لَهُ مُوسی إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ قاتلت رجلا بالأمس و تقاتل هذا الیوم لأوذینک و أراد أن یبطش به فَلَمّا أَنْ أَرادَ أَنْ یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما و هو من شیعته قالَ یا مُوسی أَ تُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنِی کَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِیدُ إِلاّ أَنْ تَکُونَ جَبّاراً فِی الْأَرْضِ وَ ما تُرِیدُ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحِین... .»

۲ - ۲) - تفسیر القمی: ۱۳۸/۲ - ۱۳۹؛ «فقال له شعیب إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحِینَ فقال له موسی ذلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ أی لا سبیل علی إن عملت عشر سنین أو ثمان سنین فقال موسی وَ اللّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ قال قلت لأبی عبد الله علیه السلام أی الأجلین قضی قال أتمها عشر حجج قلت له فدخل بها قبل أن یقضی الأجل أو بعده قال قبل... .»

« إِنَّنِی أَنَا اللّهُ لآ إِلٓهَ إِلآ أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ الصَّلٰاهَ لِذِكْرِی » (۱)

سومین پیامبر اولوالعزم خدا و میوه ملکوت، ظهور کرد. اگر آن درباری دارای نفس زکیه نبود، تا او را می دید، می گفت: دستبند به او می زنم و او را نزد فرعون می برم. بعد هم موسی کشته می شد و بشر از این منبع برکت، محروم می شد. نفس پاک می آید و حافظ جان موسی می شود ؛ اما نفس شریر، حتی به کودک شیرخوار هم رحم نمی کند.

پناه بردن به خدا برای حفظ پاکی ها

در این ۱۱۰ آیه سوره یوسف، انسان در برابر این منش، شگفت زده می شود.

روزی که تخت حکومت را به او دادند و استعداد او را در حکومت داری دیدند، انسانی که ته چاه بوده است، اکنون حاکم یک کشور پهناور می شود. جبرئیل می گوید من ناظر او بودم و رفتار او را دیدم. شب که به نیمه رسید، کسی که امروز عزیز مصر شده است، از شهر بیرون رفت و در بیابان، چاله ای پیدا کرد. با همه بدن روی خاک افتاد و زار زار گریه می کرد :

« رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْكِ »

خدایا! اندکی حکومت را به من دادی.

« وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ » (۲)

۱- ۱) - طه (۲۰) : ۱۴؛ «همانا ! من خدایم که جز من معبودی نیست ، پس مرا بپرست و نماز را برای یاد من برپا دار .»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «پروردگارا ! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی . ای پدید آورنده آسمان ها و زمین !»

من امشب با این صورت روی خاک، دو تقاضا دارم :

« تَوَفَّنِی مُسْلِماً »

انبیا می ترسیدند که هنگام مرگ، دچار خطر شوند. (۱) پس از آن که مرا به دنیای بعد منتقل کردی.

« وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ » (۲)

جبرئیل می گوید: من از خدا اجازه گرفتم که در این باره با او حرف بزنم. کنار او آمدم و گفتم: در هیچ دوره ای از زندگی ات این حال را از تو ندیدم. یوسف گفت: در طول زندگی انسان کی اتفاق افتاده است کسی از روی تخت سلطنت، به بهشت برود. من امشب آمده ام تا خدا را به یاری بطلبم که مرا تا هنگام مردنم مسلمان نگه دارد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۱۷۲

---

۱ – ۱) – نهج البلاغه: خطبه ۲۳۱؛ «فَمِنَ الْإِیمَانِ مَا یَکُونُ ثَابِتاً مُسْتَقِرّاً فِی الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا یَکُونُ عَوَارِیَّ بَیْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَی أَجَلٍ مَعْلُومٍ فَإِذَا کَانَتْ لَکُمْ بَرَاءَهٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتَّی یَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِکَ یَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَهِ... .»

۲ – ۲) – یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم را بگیر ، و به شایستگان مُلحقم کن .»

نماد نفس صعودی

۱۳

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

پیش از این بیان شد که از مباحث مهم، در سوره مبارکه یوسف، معرفی دو نوع نفس است : یکی نفس به معنای منِ انسانی یا خود طبیعی که همه آثار مربوط به حیات و مرگ، برزخ و قیامت انسان، به آن مربوط است. این نفس، حقیقتی بسیار رنگ پذیر است. پس از رنگ پذیری، چون اعضا و جوارح انسان کارگران او هستند، آن ها را برابر با نقش و حالاتی که دارد، به کار می گیرد. اعضا و جوارح، کاری مستقل ندارند. ریشه عمل در نفس است. اعضا و جوارح، براساس تغذیه ای که نفس به آن ها می دهد، کار و حرکت می کنند.

نفسی که قرآن از یوسف بیان می کند نفسی صدیق و اجتماعی است ؛ یعنی برگزیده خدا ؛ نفسی راضی و تسلیم حق و مقید به همه ابعاد تربیتی انبیای خدا است ؛ به ویژه، سه پیغمبری که آغاز سوره نام می برد ؛ یعنی یعقوب، اسحاق و ابراهیم. همه منش، روش و رفتار یوسف، چه آن وقت که در خانه پدر بود، چه آن گاه که در چاه افتاد، چه هنگامی که اسیر کاخ مصر شد، چه هنگامی که نزدیک به بیست سال به زندان افتاد و چه وقتی که آزاد شد و در حکومت قرار گرفت، محصول شیرین و الهی نفس زکیه او بود.

این نفس، در این سوره، نماد نفس صعودی است ؛ یعنی نفسی که پاکی کامل

داشت. عمل صالـح، (۱) مرکب این نفس بود و او را به مقـام قرب حق رسانـد. خداونـد متعـال نیز در قرآن مجیـد، همه برنامه های او را درس برای همه عالم قرار داد.

نمـاد نفس پست و خسیسه، نفس زلیخـا بود که همه اراده و خواست خود را در شـهوت جنسـی و حیوانی خلاصه کرده بود و حرکت و رفتارش را براساس همان نقشی که از خانواده گرفته بود، تنظیم می کرد.

موانع صعود نفس

درباره نفس، روایاتی از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله ، این روان شناس بی نظیر تاریخ و نیز از ائمه طاهرین، به ویژه از امـام صـادق علیه السـلام نقـل شـده است ، امـا یک روایت را از رسول خـدا نقل می کنیم و پیش از آن، توجه به یک مقدمه، ضروری است. (۲)

۱- ۱) - نهـج البلاـغه: حکمت ۱۵۰؛ «.. لَـاتَکُنْ مِمَّنْ یَرْجُـو الْآـخِرَهَ بِغَیْرِ عَمَـلٍ وَ یُرَجِّی التَّوْبَهَ بِطُولِ الْأَمَـلِ یَقُولُ فِی الـدُّنْیَا بِقَوْلِ الزَّاهِـدِینَ وَ یَعْمَـلُ فِیهَا بِعَمَلِ الرَّاغِبِینَ إِنْ أُعْطِیَ مِنْهَا لَمْ یَشْـبَعْ وَ إِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ یَقْنَعْ یَعجِزُ عَنْ شُـکْرِ مَا أُوتِیَ وَ یَبْتَغِی الزِّیَادَهَ فِیمَا بَقِیَ یَنْهَی وَ لَایَنْتَهِی وَ یَأْمُرُ بِمَا لَایَأْتِی یُحِبُّ الصَّالِحِینَ وَ لَایَعْمَلُ عَمَلَهُم.. . . وَ یَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَکْثَرَ مِنْ عَمَلِهِ إِنِ اسْـتَغْنَی بَطِرَ وَ فُتِنَ وَ إِنِ افْتَقَرَ قَنِطَ وَ وَهَنَ یُقَصِّرُ إِذَا عَمِلَ وَ یُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَـهْوَهٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِیَهَ وَ سَوَّفَ التَّوْبَهَ.» أعلام الدین: ۱۱۳، من کلام الإمام أبی الحسن الرضا علیه السلام ؛ «قال علیه السلام الناس فی الدنیا بالأموال و فی الآخره بالأعمال.»

۲- ۲) - مکارم الأخلاق: ۴۵۳، الفصل الرابع فی موعظه رسول الله صلی الله علیه و آله ؛ «یا ابن مسعود أکثر من الصالحات و البر فإن المحسن و المسـیء یندمان یقول المحسن یا لیتنی ازددت من الحسـنات و یقول المسیء قصرت و تصدیق ذلک قوله تعالی وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ یا ابن مسـعود لا تقـدم الـذنب و لا تؤخر التوبه و لکن قـدم التوبه و أخر الذنب فإن الله تعالی یقول فی کتابه بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أَمامَهُ... .» و هم چنین از مولی امیرالمومنین علیه السـلام نقل شده: غررالحکم: ۲۳۴، حدیث ۴۶۸۳؛ «النفس الأماره المسوله تتملق تملق المنافق و تتصـنع بشـیمه الصدیق الموافق حتی إذا خدعت و تمکنت تسـلطت تسـلط العدو و تحکمت تحکم العتو فأوردت موارد السوء.»

آن گونه که خداوند در قرآن مجید، به صراحت بیان فرموده است، انسان دشمنانی دارد. خداوند این دشمنان را «عدو» نامیده است. عدو یعنی دشمنی که رحم نمی کند. چنین دشمنی اگر بتواند مهار زندگی انسان را به زندگی و منش خود گره بزند و نگذارد کسی این گره را باز کند، تا ابد او را از رحمت پروردگار محروم می کند. (۱) محرومیتی که، به ویژه پس از مرگ، درمان پذیر نخواهد بود :

« لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ » (۲)

« فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ » (۳)

« وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ » (۴)

« وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ » (۵)

۱- ۱) - الأمالی للطوسی: ۱۱۵، حدیث ۱۷۶؛ بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۵؛ «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَقُولُ ابْنَ آدَمَ لَاتَزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَکَ وَاعِظٌ مِنْ نَفْسِکَ وَ مَا كَانَتِ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّکَ وَ مَا كَانَ الْخَوْفُ لَکَ شِعَاراً وَ الْحُزْنُ لَکَ دِثَاراً ابْنَ آدَمَ إِنَّکَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عز و جل مَسْئُولٌ فَأَعِدَّ جَوَابا.» مستدرك الوسائل: ۱۲/۱۲، باب ۵۳؛ «قَالَ أعدى عدُوٍّ لِلْمَرْءِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَمَنْ مَلَكَهَا عَلَتْ دَرَجَتُهُ وَ بَلَغَ غَايَتَهُ.»

۲- ۲) - واقعه (۵۶) : ۴۴؛ «نه خنک است و نه آرام بخش.»

۳- ۳) - مدثر (۷۴) : ۴۸؛ «پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد.»

۴- ۴) - بقره (۲) : ۴۸؛ «و نه از کسی شفاعتی می پذیرند ، و نه از کسی [در برابر گناهانش] فدیه و عوضی می گیرند ، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می شوند .»

۵- ۵) - بقره (۲) : ۲۷۰؛ «و برای ستمکاران در قیامت یاوری نیست .»

این مطالب، در آیات گوناگون قرآن، بیان شده اند. محرومیت در این سطح که هیچ عمل خوب، مستحب و واجبی از انسان پذیرفته نخواهد شد. محرومیت تا آن جا که شفاعت مجموع شفاعت کنندگان، شامل حال انسان نخواهد شد و هیچ یک از فرشتگان، انسان ها و انبیا و ائمه، نمی توانند انسان را نجات دهند. (۱)قرآن به صراحت می فرماید:

« وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبٰابُ » (۲)

یعنی هر وسیله نجاتی از شما قطع شده است؛ هم چنین خداوند در قرآن کریم، دشمنان انسان را معرفی می کند. «شیاطین انس» یعنی انسان هایی که در هر لباسی، کمر همت بسته اند تا انسان را گمراه کنند. وسیله گمراهی نیز فراوان در اختیارشان است : پول، زن، شهرت ، مقام و غیره. گاهی زبان چنان وسوسه می کند که باعث

۱- ۱) - أعلام الدین: ۱۴۳؛ «و قال جابر بن یزید الجعفی دخلت علی مولای أبی جعفر الباقر علیه السلام ... فاتقوا الله و اعملوا لما عند الله فإن أحب العباد إلی الله أعملهم بطاعته و أتقاهم له و إنه لیس بین الله و بین أحد قرابه و ما معنا براءه من النار و لا لنا علی الله من حجه من کان طائعا لله فهو لنا ولی و لو کان عبدا حبشیا و من کان عاصیا لله فهو لنا عدو و إن کان حرا قرشیا و الله ما تنال شفاعتنا إلا بالتقوی و الورع و العمل الصالح و الجد و الاجتهاد فلا تغتروا بالعمل و یسقط عنکم فإذن أنتم أعز علی الله منا فاتقوا الله و کونوا لنا زینا و لا تکونوا لنا شینا ... .» المحاسن: ۱۸۶/۱، باب ۴۷، حدیث ۱۹۸؛ «عنه عن أبیه عن النضر بن سوید عن یحیی الحلبی عن أبی المغراء عن أبی بصیر عن علی الصائغ قال قال أبو عبد الله علیه السلام إن المؤمن لیشفع لحمیمه إلا أن یکون ناصبا و لو أن ناصبا شفع له کل نبی مرسل و ملک مقرب ما شفعوا.» الکافی: ۲۷۰/۳، حدیث ۱۵؛ «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه السلام إِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ أَبِیَ الْوَفَاهُ قَالَ لِی یَا بُنَیَّ إِنَّهُ لَایَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاهِ.»

۲- ۲) - بقره (۲) : ۱۶۶؛ «و همه دست آویزها و پیوندها از آنان بریده شود .»

می شود در هفتاد سال پیش، بیش از یک میلیارد نفر، کمونیست شوند.

ابزار گمراهی و تباهی انسان

شیطان یعنی موجودی ضـد خدا و ضد خواست های خدا، که می کوشد بندگان خدا را از خدا جدا کند. ابزار شـیاطین انسـی، در زمان ما در تاریخ بشر بی نظیر است.

چند هزار کانال ماهواره در اختیارشان است و شبانه روز از راه این کانال ها، تبلیغ می کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: اینان انسان دزدی می کننـد. این ابزار هم آن قـدر قوی است که آن ها را درون اتاق خواب همه مردم هم برده اند. با این ابزار گمراهی، بـاطن مردم را گره می زننـد. بـا یـک چشم به هم زدن، درون مردم با این کانال ها گره می خورد. هجوم شـهوت به حرام، یقیناً دین خدا را در وجود انسان، تباه می کند:

« فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ » (۱)

استقامت کردن در پاکی ها

این آیه، در زمان ما معنا شده است. دو نسل قبل ما، در همین شـهر تهران، به خدا قسم، یک ساعت مانده به نماز صبح، صدای گریه از شوق خـدا یا ترس از عـذاب، تا توی کوچه می آمد. شب ماه رمضان، نزدیک سـحر، مردم روی پشت بام می رفتند و آن دو مناجات «اغثنی یا غیاث المستغیثین» (۲) و «استغفر اللّه العظیم» (۳) را

۱- ۱) - اعراف (۷) : ۱۶۸؛ «پس بعـد از آنان جانشـینانی [ناشایسته و گناهکار] که کتاب [تورات] را به ارث بردند به جای ایشان قرار گرفتند.»

۲- ۲) - تهـذیب الأحکام: ۱۱۴/۳؛ «وَ ادْعُ فِی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ شَـهْرِ رَمَضَـانَ بِهَـذَا الـدُّعَاءِ. . . وَ یَا مُنْتَهَی حَاجَهِ الرَّاغِبِینَ وَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ وَ یَا مُجِیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ وَ یَا مَلْجَأَ الْهَارِبِینَ وَ یَا صَرِیخَ الْمُسْتَصْرِخِینَ وَ یَا رَبَّ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَ یَا کَاشِفَ کَرْبِ الْمَکْرُوبِینَ وَ یَا فَارِجَ هَمِّ الْمَهْمُومِینَ وَ یَا کَاشِفَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ یَا اللَّهُ یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ... .»

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۲۶۰/۸۲، باب ۳۳، حدیث ۵؛ «... أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِیمَ مِنْ ظُلْمِی وَ جُرْمِی وَ إِسْرَافِی عَلَی نَفْسِی وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ مِائَهَ مَرَّهٍ فَلَمَّا فَرَغَ علیه السلام مِنَ الِاسْتِغْفَارِ رَکَعَ وَ سَجَدَ وَ تَشَهَّدَ وَ سَلَّمَ.»

می خواندند و گریه می کردند. در بازار تهران، ساعت هفت صبح که می خواستند در مغازه را باز کنند، دو یا سه دقیقه دعا می خواندند و بعد در را باز می کردند. وقتی می خواستند بنشینند، میز و صندلی نبود، بلکه قالیچه ای کف مغازه پهن بود و قبل از معامله، رحل قرآن را باز می کردند و نیم جزء قرآن را با قرائت می خواندند. اگر در خرید و فروش شک می کردند و با مسأله جدیدی روبه رو می شدند، به مدرسه علمیه درون بازار، نزد فقیه می رفتند و مسأله فقهی آن را از او می پرسیدند.

پاک دلان

بنده هفده - هجده ساله بودم که کاسبی هفتاد ساله را می شناختم. صبح که به مغازه می آمد، به شاگردش می گفت : امروز خرج خانه و مغازه جمعاً پنج تومان است. الان ساعت هشت صبح است. هر چه را فروختی، به من خبر بده. پس از مدتی می گفت: پنج تومان امروز فراهم شد، از حالا تا پایان روز هر کس آمد، جنس ها را به نرخ خرید، بفروش تا در قیامت، پیامبر ما را به عنوان کاسب با انصاف بپذیرد. (۱)

۱- ۱) - کنز العمال، المتقی الهندی: ۳۰/۴، حدیث ۹۳۴۰؛ «قال رسول الله صلی الله علیه و آله إن أطیب الکسب کسب التجار الذین إذا حدثوا لم یکذبوا، وإذا ائتمنوا لم یخونوا، وإذا وعدوا لم یخلفوا، وإذا اشتروا لم یذموا، وإذا باعوا لم یطروا، وإذا کان علیهم لم یمطلوا، وإذا کان لهم لم یعسروا.» الکافی: ۱۵۱/۵، حدیث ۳؛ «قال امیرالمومنین علیه السلام : یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ اتَّقُوا اللَّهَ عز و جل فَإِذَا سَمِعُوا صَوْتَهُ علیه السلام أَلْقَوْا مَا بِأَیْدِیهِمْ وَ أَرْعَوْا إِلَیْهِ بِقُلُوبِهِمْ وَ سَمِعُوا بِآذَانِهِمْ فَیَقُولُ علیه السلام قَدِّمُوا الِاسْتِخَارَهَ وَ تَبَرَّکُوا بِالسُّهُولَهِ وَ اقْتَرِبُوا مِنَ الْمُبْتَاعِینَ وَ تَزَیَّنُوا بِالْحِلْمِ وَ تَنَاهَوْا عَنِ الْیَمِینِ وَ جَانِبُوا الْکَذِبَ وَ تَجَافَوْا عَنِ الظُّلْمِ وَ أَنْصِفُوا الْمَظْلُومِینَ وَ لَاتَقْرَبُوا الرِّبَا وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزَانَ وَ لَاتَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ وَ لَاتَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ فَیَطُوفُ علیه السلام فِی جَمِیعِ أَسْوَاقِ الْکُوفَهِ ثُمَّ یَرْجِعُ فَیَقْعُدُ لِلنَّاسِ.»

همچنین می گفت: صبح که از منزل می آمدم، مغازه ها را نگاه می کردم، دیدم صاحب مغازه سوم محزون است. به او گفتم : چه مشکلی داری؟ گفت : امروز بیست تومان بدهی دارم ، اما هنوز فراهم نشده است، به همین علّت، این کاسب با خدا، آن روز، مشتری های خود را برای خرید، به مغازه آن همسایه گرفتار می فرستاد تا پول بدهی او فراهم شود و می گفت : اجناسی که شما می خواهید، دارم، ولی نمی فروشم ؛ چون پیامبر به من فرموده است :

«مَن أَصبَحَ وَلا یَهتَم بأمورِ المُسلِمین، فَلَیسَ بِمُسلِمٍ» (۱)کسی که غصه مسلمانان را نخورد، دین ندارد.

آری اگر این فرهنگ و این منش در میان جامعه و بین دولت و ملت رواج یابد ، جامعه علوی می شود و زندگی معنی و مفهوم حقیقی خود را پیدا می کند.

نیکی های فراموش شده

در گذشته وقتی جوان ها می خواستند ازدواج کنند دختر دیگری را نمی دیدند و گمان می کردند که مادرشان زیباترین دختر را برای او انتخاب کرده است. همیشه میان زن و شوهرها عشق و محبت حاکم بود ، اما امروزه میان زن و شوهرها دعوا و طلاق فراوان است. می گویند : چگونه جلوی طلاق را بگیریم؟ اگر یک جا قرآن را به درستی اجرا کنید و حجاب را آن گونه که باید، به کار بگیرید، خواهید دید که آمار طلاق و اختلاف بسیار کاهش می یابد.

ص:۱۸۱

---

۱ - ۱) - الکافی: ۱۶۴/۲، حدیث ۵؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ مَنْ أَصْبَحَ لَایَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِینَ فَلَیْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا یُنَادِی یَا لَلْمُسْلِمِینَ فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِم.» الکافی: ۲/۱۶۴، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْخَلْقُ عِیَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَی اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِیَالَ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ عَلَی أَهْلِ بَیْتٍ سُرُوراً.»

نسـل قبلی، شب عروسـی، اسب را زین می کردنـد و دامـاد دهانه اسب را می گرفت و به خانه عروس می رفت. عمه ها و خاله هـای او و همه خـانم هـا دور او را می گرفتنـد و مشـخص نمی شـد که عروس کیست ؛ امـا امروزه عروس را به همه نشـان می دهند، کجا داریم می رویم؟! (۱)

ناپاکی ها به جای پاکی ها

زن یزیـد، یعنی زن شخصـی که جرثومه فسـاد است، وقتی که دیـد یزیـد به لب و دهـان امام حسـین علیه السـلام می زنـد، بی حجاب وسط مجلس دویـد و گفت : نزن، دیشب مادرش را در خواب دیـدم که داشت موهای خود را می کند. یزید چوب را انـداخت و برخاست عبای خود را روی او انـداخت و گفت: چرا بی حجاب در مجلس نامحرمان آمـدی؟ باید برای زهرا علیها السلام گریه کنید. این که چرا چادر او را به باد دادید.

حسـین پیش از کشته شدن، به خواهرش گفت : هر چه زیور آلات دارید، جمع کن و وقتی دشمن حمله کرد، آن ها را جلوی آنان بریز تا سرگرم شوند، آن گاه شما فرار

---

۱ - ۱) - الکافی: ۴۸۱/۳، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا وَ هُوَ یَقُولُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی رَجُلٌ قَدْ أَسْنَنْتُ وَ قَدْ تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً بِکْراً صَغِیرَةً وَ لَمْ أَدْخُلْ بِهَا وَ أَنَا أَخَافُ إِذَا أَدْخُلُ بِهَا عَلَی فِرَاشِی أَنْ تَکْرَهَنِی لِخِضَابِی وَ کِبَرِی فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِذَا دَخَلْتَ فَمُرْهُمْ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَیْکَ أَنْ تَکُونَ مُتَوَضِّئَةً ثُمَّ أَنْتَ لَاتَصِلُ إِلَیْهَا حَتَّی تَتَوَضَّأَ وَ تُصَلِّیَ رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ مَجِّدِ اللَّهَ وَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ وَ مُرْ مَنْ مَعَهَا أَنْ یُؤَمِّنُوا عَلَی دُعَائِکَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی إِلْفَهَا وَ وُدَّهَا وَ رِضَاهَا وَ رَضِّنِی بِهَا ثُمَّ اجْمَعْ بَیْنَنَا بِأَحْسَنِ اجْتِمَاعٍ وَ أَسَرِّ ائْتِلَافٍ فَإِنَّکَ تُحِبُّ الْحَلَالَ وَ تَکْرَهُ الْحَرَامَ ثُمَّ قَالَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِلْفَ مِنَ اللَّهِ وَ الْفِرْکَ مِنَ الشَّیْطَانِ لِیُکَرِّهَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ.» من لایحضره الفقیه: ۴۰۲/۳، حدیث ۴۴۰۵؛ «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ إِذَا أُدْخِلَتْ عَلَیْکَ أَهْلُکَ فَخُذْ بِنَاصِیَتِهَا وَ اسْتَقْبِلْ بِهَا الْقِبْلَهَ وَ قُلْ اللَّهُمَّ بِأَمَانَتِکَ أَخَذْتُهَا وَ بِکَلِمَاتِکَ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَهَا فَإِنْ قَضَیْتَ لِی مِنْهَا وَلَداً فَاجْعَلْهُ مُبَارَکاً سَوِیّاً وَ لَاتَجْعَلْ لِلشَّیْطَانِ فِیهِ شِرْکاً وَ لَانَصِیباً.»

کنید تا شما را نبینند.

چرا آیات قرآن فراموش شد؟ بی حجابی و موسیقی کانال های تلویزیونی، معنویت را در شما می شکنند. آن نماز شب ها کجا رفت؟ آن نسل پاکیزه رفتند :

« فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ »

نسلی به جای آنان آمده است که نماز را به تباهی کشانده است :

« وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ » (۱)

و دچار انواع فسادهای جنسی شده اند. چرا؟ دشمنان به دست دوستان، این وضع را پیش آوردند. (۲)در میان دختران دانشجو، فاطمه علیها السلام کجا است؟ در بین جوانان، علی اکبر کجا است؟ آن دست ها کجا است که : وَاللّهِ انْ قَطَعتُمْ یَمِینی اِنّی اُحامِی ابداً عَن دِینی

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟ (۳)

تقلب، ربا، مال مردم خواری، رشوه، پارتی بازی و فرار مغزها بیداد می کنند. هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - مریم (۱۹) : ۵۹؛ «و از شهوات پیروی نمودند.»

۲- ۲) - الکافی: ۷۹/۲، حدیث ۵؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَکْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِی النَّارَ الْأَجْوَفَانِ الْبَطْنُ وَ الْفَرْجُ.» الخصال: ۲۲۳/۱، حدیث ۵۴؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سلم من أمتی من أربع خصال فله الجنه من الدخول فی الدنیا و اتباع الهوی و شهوه البطن و شهوه الفرج و من سلم من نساء أمتی من أربع خصال فلها الجنه إذا حفظت ما بین رجلیها و أطاعت زوجها و صلت خمسها و صامت شهرها.» الخصال: ۱۳۷/۱۶، باب ۴، حدیث ۲۱۱۷۶؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَا أَقَرَّ قَوْمٌ بِالْمُنْکَرِ بَیْنَ أَظْهُرِهِمْ لَایُغَیِّرُونَهُ إِلَّا أَوْشَکَ أَنْ یَعُمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْ عِنْدِه.»

۳- ۳) - حافظ شیرازی.

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

خداونـد در قرآن مجیـد، شـب و روز را دو نشـانه قـدرت، حکمت، رحمت و لطـف خـود قلمـداد کرده است. روز را برای رو آوردن به معاش و شب را برای رو آوردن به معاد و معنویت قرار داده است. خداوند ارزش بسـیاری برای شب قائل شده اسـت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می کند :

« وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ » (۱)

همه ظرف شب را از خواب پر نکن ؛ چون من این ظرف را نساختم که مردم آن را از خواب و عیش و نوش و گناه پر کنند.

خدا به پیامبر صـلی الله علیه و آله می فرماید : شب را به دو یا سه قسـمت تقسـیم کن. اگر دو قسـمت می کنی، یک قسمت را بخواب و یـک قمست را برای بنـدگی و عبـادت برخیز. (۲) اگر آن را سه قسـمت می کنی دو قسـمت را بخـواب و دست کم یک قسمت

۱- ۱) – اسراء (۱۷) : ۷۹؛ «و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش.»

۲- ۲) – روضه الواعظین: ۴/۱؛ «و روی عن أمیر المؤمنین عن النبی صـلی الله علیه و آله أنه قـال ینبغی للعاقـل إذا کان عاقلا أن یکون له أربع ساعات من النهار ساعه یناجی فیها ربه و ساعه یحاسب فیها نفسه و ساعه یأتی أهل العلم الـذین یبصـرونه أمر دینه و ینصـحونه و سـاعه یخلی بین نفسه و لـذتها من أمر الـدنیا فیمـا یحـل و یجمل.» تحریر المواعظ العـددیه: ۳۶۹؛ «إنّ اللّه تعـالی أوحی إلی داود علیه السـلام : أنّ العاقـل الحکیم لاـ یخلو من أربع ساعـات: سـاعه یناجی فیها ربّه، و ساعه یحاسب فیها نفسه، و ساعه یمشی فیها إلی الإخوان الّذین یخبرونه بعیوبه، و ساعه یتخلّی فیها بین نفسه و بین لذّاتها الحلال.»

را برای معاد و آبادی آخرتت بگذار، به همین علت، خداوند زیباترین برنامه های مربوط به اولیا و دوستدارانش را در شب اجرا کرده است.

« سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا » (۱)

« وَ الْفَجْرِ * وَ لَیالٍ عَشْرٍ » (۲)

« وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَهً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ » (۳)

شب آمد شبْ رفیق دردمندان

* * شب آمد شب که نالد عاشق زار گهی از دست خود گاهی ز دلدار

انسان روز سرگرم است. درد فراق، خود را شب نشان می دهد. همه انبیای خدا با شب انس داشتند. خداوند متعال با اهل شب، بسیار سخن دارد. خداوند متعال سحر را یکی از نشانه های واقعی عاشقانش می داند :

۱- ۱) - اسراء (۱۷) : ۱؛ «منزّه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمّد صلی الله علیه و آله] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم ، سیر [و حرکت] داد ، تا [بخشی] از نشانه هایِ [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم ؛ یقیناً او شنوا و داناست .»

۲- ۲) - فجر (۸۹) : ۱ - ۲؛ «سوگند به سپیده دم * و به شب های ده گانه.»

۳- ۳) - اعراف (۷) : ۱۴۲؛ «و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سی شب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم ، پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت.»

« وَ بِالْأَسْحٰارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ » (۱)

اولیای خدا با شب انس عجیبی دارند. من انس برخی از آنان را دیده بودم. وقتی عیسی داشت عبادت می کرد، صدای آخرین نفس مادر را شنید. از تپه پایین آمد و دید مادر از دنیا رفته است. همان مریمی که خدا در قرآن، درباره خصلت های نیکوی مریم سنگ تمام گذاشته است و او را به مقام عصمت، ستوده است. کارهای مادر را انجام داد، او را به خاک سپرد و گریه کرد تا خوابش برد. مادر را در خواب دید و گفت : آیا آرزویی هم داری؟ گفت: بله. حضرت عیسی گفت : تو که اکنون در اعلا علیین بهشتی، تو که اکنون نزد انبیا و اولیایی، چه آرزویی داری؟ گفت :

می خواهم خدا مرا به دنیا برگرداند تا شب را بیدار بمانم. (۲)آن جا قیمت شب معلوم می شود. شما که از ده - دوازده سالگی شب ها را، به خصوص شب های احیا را از گریه وتوبه ومناجات پرکردید برایتان چه قدر ارزش دارد.

شب قدر

آیات و روایات تأکید دارند بر این که مردم قسمتی از شب را از دست ندهند ؛ به خصوص شب قدر را. چون شب قدر از هزار ماه بهتر است. (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام در

۱- ۱) - ذاریات (۵۱) : ۱۸؛ «و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می کردند .»

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۳۳۸/۶، باب ۳۳، حدیث ۶۹۴۸؛ «فِی حَدِیثٍ أَنَّ عِیسَی علیه السلام نَادَی أُمَّهُ مَرْیَمَ بَعْدَ وَفَاتِهَا فَقَالَ یَا أُمَّاهُ کَلِّمِینِی هَلْ تُرِیدِینَ أَنْ تَرْجِعِی إِلَی الدُّنْیَا قَالَتْ نَعَمْ لِأُصَلِّیَ لِلَّهِ فِی لَیْلَهٍ شَدِیدَهِ الْبَرْدِ وَ أَصُومَ یَوْماً شَدِیدَ الْحَرِّ یَا بُنَیَّ فَإِنَّ الطَّرِیقَ مَخُوفٌ وَ قَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَوْصَانِی بِخَمْسَهِ أَشْیَاءَ إِلَی أَنْ قَالَ دَاوِمْ عَلَی التَّهَجُّدِ بِاللَّیْلِ فَإِنَّ أُمُورَ الْمُؤْمِنِ تَسْتَقِیمُ فِی قِیَامِ اللَّیْلِ.»

۳- ۳) - وسائل الشیعه: ۲۰/۸، باب ۱، حدیث ۱۰۰۱۹، در فضیلت شب قدر آمده: «عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ قَالَ مُوسَی إِلَهِی أُرِیدُ قُرْبَکَ قَالَ قُرْبِی لِمَنِ اسْتَیْقَظَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِی أُرِیدُ رَحْمَتَکَ قَالَ رَحْمَتِی لِمَنْ رَحِمَ الْمَسَاکِینَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِی أُرِیدُ الْجَوَازَ عَلَی الصِّرَاطِ قَالَ ذَلِکَ لِمَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَهٍ لَیْلَهَ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِی أُرِیدُ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّهِ وَ ثِمَارِهَا قَالَ ذَلِکَ لِمَنْ سَبَّحَ تَسْبِیحَهً فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِی أُرِیدُ النَّجَاهَ مِنَ النَّارِ قَالَ ذَلِکَ لِمَنِ اسْتَغْفَرَ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِی أُرِیدُ رِضَاکَ قَالَ رِضَایَ لِمَنْ صَلَّی رَکْعَتَیْنِ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ.» هم چنین در حدیث ۱۰۰۲۰ نیز آمده: «عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ تُفَتَّحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ یُصَلِّی فِیهَا إِلَّا کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ سَجْدَهٍ شَجَرَهً فِی الْجَنَّهِ لَوْ یَسِیرُ الرَّاکِبُ فِی ظِلِّهَا مِائَهَ عَامٍ لَایَقْطَعُهَا وَ بِکُلِّ رَکْعَهٍ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ مِنْ دُرٍّ وَ یَاقُوتٍ وَ زَبَرْجَدٍ الْحَدِیثَ.» فضائل الأشهر الثلاثه: ۱۱۸، حدیث ۱۱۴؛ وسائل الشیعه: ۳۵۸/۱۰، باب ۳۲، حدیث ۱۳۵۹۹؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ علیه السلام مَنْ أَحْیَا لَیْلَهَ الْقَدْرِ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَوْ کَانَتْ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ وَ مَثَاقِیلِ الْجِبَالِ وَ مَکَایِیلِ الْبِحَارِ.»

چنین شبی ضربت خورد، این شب، شبی بود که پروردگار مسیح را به سوی خود برد و او را رفعت داد. این شب، ما نیز باید به دنبال مسیح و امیرالمؤمنین، به سوی رفعت حرکت کنیم. حرکت به سوی رفعت، برای کسی ممکن است که سبک بار باشد. راه سبک باری، این است که با پروردگار قرارداد جدی بسته شود که من امشب و همه شب های عمرم را با تو به سر خواهم برد. دیگر از من غیبت، دروغ، رابطه با نامحرم و چشم چرانی نخواهی دید.

ابو بصیر به حضرت صادق علیه السلام می گوید: من شب قدر نمی توانم احیا بگیرم و بیدار باشم و برایم سخت است ؛ بخصوص نماز خواندن که باید ایستاده بخوانم.

امام فرمود : «نشسته عبادت کن و نخواب». گفتم: اگر نشسته هم نتوانستم؟ فرمود :

«در بستر بخواب ، ولی بیدار باش و با پروردگارت سخن بگو». (۱) آن گاه امام فرمود: «اگر امشب یک رکعت نماز بخوانی، از هزار ماه نماز خواندن بهتر است. اگر قرآن بخوانی، اگر توبه کنی و اگر یک قطره اشک بریزی، اشک امشب با گریه هزار ماه

۱- ۱) - الکافی: ۱۵۶/۴ و ۱۵۷، حدیث ۲؛ من لایحضره الفقیه: ۱۶۰/۲، حدیث ۲۰۲۹.

مساوی است». (۱)

اثر یک شب زنده داری

روز قیامت، ملائکه پرونده ای را می بینند و عصبانی می شوند و می خواهند صاحب پرونده را به جهنم ببرند. خطاب می رسد کـه غیر از این پرونـده که شـما دیدیـد، یـک ورق پرونـده هم نزد من دارد. او یـک شب، در سراسـر عمرش، بیـدار شـد، یـاد گناهانش افتاد و اشک ریخت و خوابید. من با همان گریه، آتشش را خاموش کردم. او سـهمی از جهنم ندارد. خوش به حال کسـی که شب قدر را احیا بگیرد. امام صادق علیه السلام می فرماید : خوش به حال کسـی که همه گناهان گذشـته را در نظر بیاورد و ببینـد که نافرمانی چه خـدایی را مرتکب شده است. اگر برای گناهانی که از جلو چشم می گذراند، اشک بریزد، من به او امید می دهم که خدا او را ناامید نکند. (۲)

ص:۱۹۱

۱- ۱) – الکافی: ۱۵۶/۴، حدیث ۲؛ «عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ قَالَ کُنْتُ عِنْـدَ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِـیرٍ جُعِلْتُ فِـدَاکَ اللَّیْلَهُ الَّتِی یُرْجَی فِیهَا مَا یُرْجَی فَقَالَ فِی إِحْـدَی وَ عِشْـرِینَ أَوْ ثَلَاثٍ وَ عِشْـرِینَ قَالَ فَإِنْ لَمْ أَقْوَ عَلَی کِلْتَیْهِمَا فَقَالَ مَا أَیْسَـرَ لَیْلَتَیْنِ فِیمَـا تَطْلُبُ قُلْتُ فَرُبَّمَـا رَأَیْنَـا الْهِلَـالَ عِنْـدَنَا وَ جَاءَنَا مَنْ یُخْبِرُنَا بِخِلَافِ ذَلِکَ مِنْ أَرْضٍ أُخْرَی فَقَالَ مَا أَیْسَـرَ أَرْبَعَ لَیَالٍ تَطْلُبُهَا فِیهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ لَیْلَهُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ لَیْلَهُ الْجُهَنِیِّ فَقَالَ إِنَّ ذَلِکَ لَیُقَالُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ سُلَیْمَانَ بْنَ خَالِدٍ رَوَی فِی تِسْعَ عَشْرَهَ یُکْتَبُ وَفْدُ الْحَاجِّ فَقَالَ لِی یَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَفْدُ الْحَاجِّ یُکْتَبُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَ الْمَنَایَا وَ الْبَلَایَا وَ الْأَرْزَاقُ وَ مَا یَکُونُ إِلَی مِثْلِهَا فِی قَابِلٍ فَاطْلُبْهَا فِی لَیْلَهِ إِحْـدَی وَ عِشْـرِینَ وَ ثَلَاثٍ وَ عِشْـرِینَ وَ صَلِّ فِی کُلِّ وَاحِـدَهٍ مِنْهُمَا مِائَهَ رَکْعَهٍ وَ أَحْیِهِمَا إِنِ اسْـتَطَعْتَ إِلَی النُّورِ وَ اغْتَسِـلْ فِیهِمَـا قَالَ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَقْدِرْ عَلَی ذَلِـکَ وَ أَنَا قَائِمٌ قَالَ فَصَـلِّ وَ أَنْتَ جَالِسٌ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَسْـتَطِعْ قَالَ فَعَلَی فِرَاشِـکَ لَاعَلَیْکَ أَنْ تَکْتَحِـلَ أَوَّلَ اللَّیْلِ بِشَیْ ءٍ مِنَ النَّوْمِ إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَـاءِ تُفَتَّحُ فِی رَمَضَـانَ وَ تُصَـفَّدُ الشَّیَـاطِینُ وَ تُقْبَـلُ أَعْمَالُ الْمُؤْمِنِینَ نِعْمَ الشَّهْرُ رَمَضَانُ کَانَ یُسَمَّی عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَرْزُوقَ.»

۲- ۲) – شبیه به این مضـمون آمده: مستدرک الوسائل: ۱۸۶/۱۱، باب ۵، حدیث ۱۲۶۹۷؛ «عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ ع قَالَ قَالَ عِیسَـی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السـلام طُوبَی لِمَنْ کَانَ صَـمْتُهُ فِکْراً وَ نَظَرُهُ عِبَراً وَ کَلَامُهُ ذِکْراً وَ بَکَی عَلَی خَطِیئَتِهِ وَ سَـلِمَ النَّاسُ مِنْ یَـدِهِ وَ لِسَانِهِ.»

اهمیّت شب جمعه

این مربوط به شب قدر بود ، اما درباره شب جمعه امام صادق علیه السلام می فرماید:

فرزنـدان یعقوب، نزد پدر آمدند و گفتند : ما که پیش خدا آبرو نداریم و موقعیتی نداریم که توبه کنیم. تو از طرف ما از خدا طلب مغفرت کن. یعقوب گفت :

« سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ » (۱)

امام صادق علیه السـلام می فرمایـد: صبر کرد تا هفته بگـذرد و شب جمعه فرا برسـد ؛ چون شب جمعه، توبه پذیرفته می شود. امام صادق علیه السـلام می فرماید: همه ماهیان دریا و حیوانات صحرا یک لحظه سر را بلند می کنند و با صدای حیوانی خود، می گویند :

«رَبَّنا لاٰ تُعَذِّبنا بِذُنوبِ الآدَمِيين» (۲)خدایا ما را به گناه انسانها عذاب نکن.

شب جمعه، دعاهای بسیاری دارد. یکی از دعاها این است :

«يا اللّٰهُ يا رَحمنُ يا رَحيمُ يا ذَا الجَلالِ وَالاِكْرامِ يا اللّٰهُ أَنتَ الذى لَيسَ كَمِثلِهِ شَى وَ هُو السَميعُ البَصير».

سمیع یعنی همین الان صدای ما را می شـنوی که ما داریم دعا و گریه می کنیم ، اما بصیری یعنی کل پرونده ما را می بینی که ما چه کاره بوده ایم.

«يا اجوَد من سُئِل»

ص:۱۹۲

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۹۸؛ «درخواست آمرزش خواهم کرد.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۸۱/۸۶، باب ۲، ذیل حدیث ۲۷؛ مستدرك الوسائل: ۷۴/۶، باب ۳۶، حدیث ۶۴۷۰.

خدایا! سخاوتمندی مانند تو در عالم نبوده است که در خانه اش بروم.

«یا اکرَمَ مَن اعطِی»

ای کریم ترین کریمان، در عطا کردن!

«یا ارحَمَ مَن اسْتُرْحِمْ»

ای مهربان ترین مهربانان که از تو مهربانی خواستم و تو عطا کردی! بر پیغمبر و آلش درود فرست. من بنده ناتوان تو بودم. اگر من هم مانند ابراهیم قدرت داشتم، گناه نمی کردم. اگر من هم مانند علی اکبر قدرت داشتم، گناه نمی کردم.

«وقِلّهُ حیلَتِی»

تدبیر و چاره اندیشی من کم است.

«انّکَ ثِقَتی»

تو تکیه گاه من هستی؛

«وَرَجائی» (۱)تو امید من هستی. منتی بر من بگذار که اگر امشب نزد تو نامم در پرونده دوزخیان است، آن را در پرونده بهشتی ها بنویس. همین مطلب را امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت شکوه دل می گوید :

«لِایِّ الاُمورِ الَیکَ أَشکُو ولِما مِنها اضِجُ وَأَبکی، لِأَلِیم العَذابِ وَشِدَّتِه أَم لِطُول البَلاءِ وَمُدَّتِهِ، فَلَئِنْ صَیَّرتَنی لِلْعُقُوباتِ مَعَ أَعدائِک وَجَمَعْتَ بَینِی وَبَیْنَ أهلِ بَلائِکَ وفَرَّقتَ بَینِی وَبَیْنَ أَحِبائِکَ وَ اولیائِکَ...» (۲)

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۸۸/۸۶، باب ۳، حدیث ۲.

۲- ۲) . فرازی از دعای کمیل.

می فرمایـد : اگر می خـواهی در قیـامت، مرا نزد انبیـا راه نـدهی، نزد حسـینت راه نـدهی و می خواهی مرا در آتش ببری، من چیزی نمی گویم، بگذار جهنم مرا بسوزاند ، اما به من بگو:

«فَکَیفَ اصبِرُ عَلی فِراقِکَ»

جدایی از تو را چه کار کنم؟

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

دوستان و دشمنان واقعی

۱۵

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

دوستان و دشمنان واقعی

(۱)

---

۱ – ۱) – الکافی: ۶۳۸/۲، حدیث ۱ و ۶؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَاعَلَیْکَ أَنْ تَصْحَبَ ذَا الْعَقْلِ وَ إِنْ لَمْ تَحْمَدْ کَرَمَهُ وَ لَکِنِ انْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ احْتَرِسْ مِنْ سَیِّیِ أَخْلَاقِهِ وَ لَاتَدَعَنَّ صُحْبَهَ الْکَرِیمِ وَ إِنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ لَکِنِ انْتَفِعْ بِکَرَمِهِ بِعَقْلِکَ وَ افْرِرْ کُلَّ الْفِرَارِ مِنَ اللَّئِیمِ الْأَحْمَقِ.» «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ لَاتَکُونُ الصَّدَاقَهُ إِلَّا بِحُدُودِهَا فَمَنْ کَانَتْ فِیهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَیْءٌ مِنْهَا فَانْسُبْهُ إِلَی الصَّدَاقَهِ وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ فِیهِ شَیْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسُبْهُ إِلَی شَیْءٍ مِنَ الصَّدَاقَهِ فَأَوَّلُهَا أَنْ تَکُونَ سَرِیرَتُهُ وَ عَلَانِیَتُهُ لَکَ وَاحِدَهً وَ الثَّانِی أَنْ یَرَی زَیْنَکَ زَیْنَهُ وَ شَیْنَکَ شَیْنَهُ وَ الثَّالِثَهُ أَنْ لَاتُغَیِّرَهُ عَلَیْکَ وِلَایَهٌ وَ لَامَالٌ وَ الرَّابِعَهُ أَنْ لَایَمْنَعَکَ شَیْئاً تَنَالُهُ مَقْدُرَتُهُ وَ الْخَامِسَهُ وَ هِیَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَایُسْلِمَکَ عِنْدَ النَّکَبَاتِ.» هم چنین در زمینه دوری از بعضی انسان ها چنین آمـده: الکافی: ۶۳۹/۲ – ۶۴۰، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ قَالَ یَنْبَغِی لِلْمُسْلِمِ أَنْ یَتَجَنَّبَ مُوَاخَاهَ ثَلَاثَهٍ الْمَاجِنِ الْفَاجِرِ وَ الْأَحْمَقِ وَ الْکَذَّابِ فَأَمَّا الْمَاجِنُ الْفَاجِرُ فَیُزَیِّنُ لَکَ فِعْلَهُ وَ یُحِبُّ أَنَّکَ مِثْلُهُ وَ لَایُعِینُکَ عَلَی أَمْرِ دِینِکَ وَ مَعَادِکَ وَ مُقَارَبَتُهُ جَفَاءٌ وَ قَسْوَهٌ وَ مَدْخَلُهُ وَ مَخْرَجُهُ عَارٌ عَلَیْکَ وَ أَمَّا الْأَحْمَقُ فَإِنَّهُ لَایُشِیرُ عَلَیْکَ بِخَیْرٍ وَ لَایُرْجَی لِصَرْفِ السُّوءِ عَنْکَ وَ لَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ رُبَّمَا أَرَادَ مَنْفَعَتَکَ فَضَرَّکَ فَمَوْتُهُ خَیْرٌ مِنْ حَیَاتِهِ وَ سُکُوتُهُ خَیْرٌ مِنْ نُطْقِهِ وَ بُعْدُهُ خَیْرٌ مِنْ قُرْبِهِ وَ أَمَّا الْکَذَّابُ فَإِنَّهُ لَایَهْنِئُکَ مَعَهُ عَیْشٌ یَنْقُلُ حَدِیثَکَ وَ یَنْقُلُ إِلَیْکَ الْحَدِیثَ کُلَّمَاأَفْنَی أُحْدُوثَهً

مَطَرَهَا بِأَخْرَى مِثْلِهَا حَتَّى إِنَّهُ يُحَـدِّثُ بِالصِّدْقِ فَمَا يُصَـدَّقُ وَ يُفَرِّقُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَـدَاوَهِ فَيُنْبِتُ السَّخَائِمَ فِى الصُّدُورِ فَاتَّقُوا اللَّهَ عز و جل وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ.»

کسی نمی تواند انکار کند که انسان، در طول زندگی، دارای دوستانی واقعی و نیز دشمنانی جدی و حقیقی است. قرآن کریم در یک بخش، دوستان واقعی انسان را معرفی می کند، گرچه میان انسان و آن ها، رابطه ظاهری و فیزیکی نباشد. عده ای در این عالم، عاشق و محب و دوست انسانند و به علت این دوستی ذاتی که دارند، هر خیری را برای انسان می خواهند و نیز به دنبال حفظ انسان از هر شری هستند.

بخشی از آیات نیز دشمنان واقعی انسان را مطرح می کند، چه با این دشمنان رابطه داشته باشد یا نداشته باشد. این ها ذاتاً با انسان دشمنند. این گونه نیست که اگر بر انسان مسلط نباشند، بی توجه به انسان باشند، بلکه دشمنی خود را ثابت می کنند.

در یک بخش از آیات مبارکه سوره یوسف، این دو حقیقت مطرح شده است، دوستان واقعی و دشمنان واقعی.

عامل سعادت یوسف

علت این که یوسف یوسف شد، با آن همه شؤونی که پروردگار عالم برای ایشان بیان کرده است، چیست؟ او هم مانند همه انسان ها، در یک خانواده کنعان نشین، از مادر بزرگواری به نام راحیل به دنیا آمد، در حالی که مانند همه کودکان عالم، بی رنگ بود، نه رنگ مثبتی داشت و نه رنگ منفی. مولودی بود که بر مبنای فطرت به دنیا آمده بود ، ولی این مولود بزرگوار، همین گونه که جاده زندگی را می پیمود، با تعلیماتی که از پیامبر زمانش فرا گرفت، دوستان واقعی و دشمنان حقیقی خود را

شناخت. (۱)وقتی این پـدر بزرگوار، دشـمن شناسـی را به او درس می داد، فرزندش کمتر از ده سال داشت. چون قرآن مجید، سوره را برای عبرت و درس آموزی مطرح کرده است، به نظر می آیـد که می خواهد به همه پدران بیاموزد که هنوز کودکان ده ساله نشده اند، دشـمنان واقعی را به آنان بشـناسانید. وای به حال پدری که فرزند را به دوستی با دشـمنان تشویق می کند و وای به حال خانواده ای که رابطه فرزند را با دوستان واقعی انسان قطع کند.

این آیه شـریفه، که از تعلیمات یعقوب علیه السـلام است. این مرد الهی و این پدر مهربان، پیش از ده سالگی یوسف، به او القا کرده است:

« لاٰ تَقْصُصْ رُؤْيٰاکَ » (۲)

خوابت را برای برادرانت نقل نکن، آن چه به تو ارائه شـده است، یعنی آینـده با منفعت و عالی که همه خیر دنیا در آن است و برای تو در نظر گرفته شده است، با

۱- ۱) - الکافی: ۶۴۱/۲، حدیث ۷؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ قَالَ لِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا یَا بُنَیَّ انْظُرْ خَمْسَهً فَلَا تُصَاحِبْهُمْ وَ لَاتُحَادِثْهُمْ وَ لَاتُرَافِقْهُمْ فِی طَرِیقٍ فَقُلْتُ یَا أَبَتِ مَنْ هُمْ عَرِّفْنِیهِمْ قَالَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْکَذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَهِ السَّرَابِ یُقَرِّبُ لَکَ الْبَعِیدَ وَ یُبَعِّدُ لَکَ الْقَرِیبَ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بَائِعُکَ بِأُکْلَهٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِکَ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْبَخِیلِ فَإِنَّهُ یَخْذُلُکَ فِی مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَکُونُ إِلَیْهِ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَنْفَعَکَ فَیَضُرُّکَ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّی وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فِی کِتَابِ اللَّهِ عز و جل فِی ثَلَاثَهِ مَوَاضِعَ قَالَ اللَّهُ عز و جل فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ وَ قَالَ عز و جل الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ وَ قَالَ فِی الْبَقَرَهِ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ.»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۵؛ « خواب خود را برای برادرانت مگو.»

کسی در میان نگذار، چون آن چه به تو ارائه داده اند، اکنون از اسرار تو است. عزیز دلم! ایشان آن اندازه ظرفیت ندارند که تحمل کنند. برادران تو انسان های بی دینی نیستند امّا ظرفیت و درک آنها خیلی کم است.

اختلاف ظرفیت های انسان

دین داران ظرفیت های مختلفی دارند. روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره سلمان و ابوذر رسیده است که شخصیت نوری و معنوی ابوذر، تا ملکوت عالم کشیده شده است. دلایل بسیاری هم بر این مسأله هست. یکی از آن ها این که جبرئیل می گفت:

خداوند عالم به چهار نفر از مردم زمان تو، بیشتر علاقه دارد: علی بن ابی طالب علیه السلام ، سلمان، ابوذر و مقداد. (۱)پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: پس از نمازهایت چه دعایی می خوانی؟ چون جبرئیل به من خبر داده است که تو دعایی می خوانی که فرشتگان آن را از تو آموخته

ص:۲۰۰

۱- ۱) – الخصال: ۲۵۴/۱؛ «عن ابن بریده عن أبیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله إن الله عز و جل أمرنی بحب أربعه من أصحابی و أخبرنی أنه یحبهم قلنا یا رسول الله فمن هم فکلنا نحب أن نکون منهم فقال ألا إن علیا منهم ثم سکت ثم قال ألا إن علیا منهم و أبو ذر و سلمان الفارسی و المقداد بن الأسود الکندی.» کتاب سلیم بن قیس: ۹۴۱، الحدیث الثامن و السبعون؛ «عن سلیم بن قیس، قال خرج أمیر المؤمنین، علی بن أبی طالب علیه السلام و نحن قعود فی المسجد بعد رجوعه من صفین و قبل یوم النهروان فقعد علی علیه السلام و احتوشناه، فقال له رجل یا أمیر المؤمنین، أخبرنا عن أصحابک. قال سل. فذکر قصه طویله فقال إنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی کلام طویل له إن الله أمرنی بحب أربعه رجال من أصحابی و أخبرنی أنه یحبهم و أن الجنه تشتاق إلیهم. فقیل من هم یا رسول الله فقال «علی بن أبی طالب» ثم سکت. فقالوا من هم یا رسول الله فقال «علی» ثم سکت. فقالوا من هم یا رسول الله فقال علی و ثلاثه معه، هو إمامهم و دلیلهم و هادیهم، لا ینثنون و لا یضلون و لا یرجعون و لا یطول علیهم الأمد فتقسو قلوبهم، سلمان و أبو ذر و المقداد.»

و می خوانند. چون عرض کرد این دعا را :

«اللّهُمَّ إنّی أَسئَلُکَ الأَمْنَ و الایمانَ بک وَالتَّصْدیقَ بِنَبِیِّکَ والعافَیَه مِنْ جَمِیع البَلاءِ وَ الشُّکْرَ عَلَى العَافِیَهِ وَالغِنَی عَنْ شِرارِ النّاس» (۱)خدایا ایمان به خودت و تصدیق پیغمبرت و عافیت از همه بلایا و شکر بر عافیت و بی نیازی مردمان بد را از تو مسئلت می کنم.

یعقوب به یوسف نگفت که این ده پسر من، بی دین هستند، بلکه فرمود : پسرم! آن چه به تو ارائه شده است، به برادران خود نگو ، چون این ظرفیت را ندارند ، چون ایشان به پدر گفته بودند :

« نَحْنُ عُصْبَهٌ » (۲)

ما یک گروه قوی هستیم. آنان برادر کوچک را می بینند که زوری ندارد؛ از این رو می گفتند: یوسف و برادر او، دل پدر را بیش تر به خود متمایل کرده اند، ممکن است

ص:۲۰۱

---

۱ – ۱) – الأمالی، شیخ صدوق: ۳۴۶، حدیث ۳؛ «عن أبی عبد الله الصادق قال إن أبا ذر مر برسول الله صلی الله علیه و آله و عنده جبرئیل علیه السلام فی صوره دحیه الکلبی و قد استخلاه رسول الله صلی الله علیه و آله فلما رآهما انصرف عنهما و لم یقطع کلامهما فقال جبرئیل یا محمد هذا أبو ذر قد مر بنا و لم یسلم علینا أما لو سلم علینا لرددنا علیه یا محمد إن له دعاء یدعو به معروفا عند أهل السماء فسله عنه إذا عرجت إلی السماء فلما ارتفع جبرئیل جاء أبو ذر إلی النبی صلی الله علیه و آله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما منعک یا أبا ذر أن تکون قد سلمت علینا حین مررت بنا فقال ظننت یا رسول الله أن الذی کان معک دحیه الکلبی قد استخلیته لبعض شأنک فقال ذاک کان جبرئیل یا أبا ذر و قد قال أما لو سلم علینا لرددنا علیه فلما علم أبو ذر أنه کان جبرئیل علیه السلام دخله من الندامه ما شاء الله حیث لم یسلم فقال رسول الله ما هذا الدعاء الذی تدعو به فقد أخبرنی أن لک دعاء معروفا فی السماء قال نعم یا رسول الله أقول اللهم إنی أسألک الإیمان بک و التصدیق بنبیک و العافیه عن جمیع البلاء و الشکر علی العافیه و الغنی عن شرار الناس.»

۲ – ۲) – یوسف (۱۲) : ۸؛ «ما گروهی نیرومندیم.»

پدر از ما دل سرد شود؛ پس باید این عامل دل سردی را از او دور کنیم.

دوست شناس و دشمن شناس

یوسف هم این سرّ را بازگو نکرد. هر چیزی را نباید برای همه بگویی چون یکی از آموزه های دینی و اخلاقی اینست که :

«استُر ذَهَبَک وَ ذِهابَکَ وَمَذْهَبَک» (۱)سرمایه و رفت و آمد و دین خود را از دیگران بپوشان. همه چیز را نباید برای همه بازگو کرد. پس از آن به این کودک زیر ده سال، دشمن شناسی آموخت که :

« إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ » (۲)

شیطان، آن منحرف کننده راه زندگی، چه جنی و چه انسی، دشمن آشکار است.

یوسف نیز هم دشمن شناس و هم دوست شناس خوبی شد. هر چه در زندگی می خواست برای او پیش آید که از زهر تلخ تر بود، تحمّل می کرد. رابطه خود را با همه دشمنان، تا آخر زندگی قطع کرد. نه در شهوت، نه در حاکم شدن، نه در مال و نه در دل، کم ترین اخلالی در کارش وارد نشد. یک تار زلف زندگی را به یک تار زلف دشمن گره نزد ، اما زلیخا زلف دل و جان و نفس و حیات و منش و رفتار خود را به

---

۱ - ۱) - التحفه السنیه (مخطوط)، السید عبد الله الجزائری: ۳۳۰ - ۳۳۱؛ «وورد فی وصایا الحکماء استر ذهبک وذهابک ومذهبک ومرادهم بالذهب الشی النفیس جوهرا أو عرضا حتی أسرار العلوم والمعارف والذهاب إما مصدر ذهب والمراد به الخروج إلی طلب المقاصد علی وجه» صفحه ۳۳۱؛ «عام یندرج فیه العبادات والریاضات الشرعیه التی یخرج بها السالک المهاجر إلی الله عز و جل عن قرار طبعه أو جمعه ذهبه بالکسر وهو المطر اللین فالمراد رشحات المراحم الإلهیه والألطاف الخفیه الفائضه علی سر العبد أحیانا وعلیه فالمذهب یحتمل المصدر المیمی واسم الزمان والمکان.»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۵؛ «بدون شک شیطان برای انسان دشمنی آشکار است .»

زلف دشمنان گره زد، که در آستانه آزادی یوسف گفت: آن چه در این دربار گذشت و ما همه آن چه را که بر ضدّ یوسف گزارش دادیم، دروغ بود. نفس من بود که مرا به زشتی کشید و اکنون حق آشکار شد که یوسف، پاکدامن ترین جوان است. ما می خواستیم به همه بباورانیم که این جوان، خائن به ناموس دیگران است امّا یوسف پیروز این میدان شد. بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است (۱)

جرم ما خوبی ماست

جرم او فقط پاکی است. ای بندگان مؤمن و دیندار و حزب الهی من! این سلامت شما به نظر عده ای جرم شما است و برخی طردها و راندن ها را به دلیل این جرم، برای شما پیش می آورند. شما مانند یوسف، به اندازه ظرفیت خودتان، تحمل کنید.

جرم زن های شما حجاب و ایمان است. بالاترین جرم ایشان این است که یک تار زلفشان را با دشمن گره نمی زنند.

نخست وزیر انگلستان، در زمان ناصر الدین شاه قاجار گفت: مسلمان ها در دنیا دو جرم سنگین دارند و برای این جرم ها باید به ایشان حمله کرد: یکی قبله و دیگری قرآن. اعلام کنند که ما به قبله کاری نداریم. جرم امیرالمؤمنین، علی علیه السلام بودن است. معاویه باید حکومت کند، چرا؟ چون معاویه است. چرا همه ائمه، از موسی بن جعفر تا امام عصر، در زندان بودند، ولی بنی عباس ۵۲۳ سال بر این منطقه حاکم شدند و مجرم نبودند؟ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: جرم علی،

۱- ۱) - صائب تبریزی.

عـدالت خواهی او است. (۱)شمـا مردم مؤمن ایران از نظر دشـمنان اسـلام مجرم هستیـد. ایمـان امروزه جرم است. همه روشـن فکران داخلی، شـما را مجرم می دانند، این جلسات را جرم می دانند، گریه شما را جرم می دانند. شیطان شما را مجرم می داند و اعلام می کند:

« فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ » (۲)

گره زلف خدا به مردم نجران

به پادشـاه یمن، ذونواس خبر دادنـد که مردم نجران، واقعاً به مسـیح ایمان آورده انـد. خود او حرکت کرد و به نجران آمـد. به نماینـدگان اهل ایمان پیغام داد که بایـد با این فرهنگ، قطع رابطه کنیـد. نمایندگان هم گفتند: ما زلف خود را به دوسـتانمان، یعنی خدا و مسیح، چنان گره زده ایم که باز شدنی نیست.

« وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ » (۳)

« وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ » (۴)

« وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ * قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ » (۵)

۱- ۱) - رسائل و مقالات، شیخ جعفر سبحانی (قتل فی محراب عبادته لشده عدله)

۲- ۲) - ص (۳۸) : آیه ۸۲؛ «گفت : به عزتت سوگند همه آنان را گمراه می کنم.»

۳- ۳) - بروج (۸۵) : ۱؛ «سوگند به آسمان که دارای برج هاست.»

۴- ۴) - بروج (۸۵) : ۲؛ «و سوگند به روزی که [برپا شدنش را برای داوری میان مردم] وعده داده اند.»

۵- ۵) - بروج (۸۵) : ۳ - ۴؛ «و سوگنـد به شاهـد [که پیـامبر هر امت است] و مورد مشاهـده [که اعمال هر امت است ؛] * مرده باد صاحبان آن خندق [که مؤمنان را در آن سوزاندند .].»

« وَ هُمْ عَلیٰ مٰا یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِینَ شُهُودٌ » (۱)

ذونـواس گفت: خنـدق بزرگی بکنیـد و در آن، مـواد آتش زا بریزیـد و زن و فرزنـد و پیر و جوان و همه کسانی که مؤمننـد، بیاورید. یا گره زلف را از زلف خدا و پیامبران و مسیح باز کنند و یا آنان را در این آتش بیندازید ؛ اما به این آسانی دست از ایمان خود برنمی داشتند. کجا فرار کنند؟

« وَ هُمْ عَلیٰ مٰا یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِینَ شُهُودٌ * وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ یُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ » (۲)

زلفشان به خدا گره خورده بود. دو کودک را که در آغوش مادر بودند، آوردند.

ذونـواس گفـت: از خـدا دسـت بردار. مـادر گفـت: نمی تـوانم. یکی از کودکـان را در آتش انداختنـد. کـودک دیگر را هم انداختند. (۳)

۱- ۱) - بروج (۸۵) : ۷؛ «و آنچه را از شکنجه و آسیب درباره مؤمنان انجام می دادند تماشاگر و ناظر بودند.»

۲- ۲) - بروج (۸۵) : ۷ - ۸؛ «و آنچه را از شـکنجه و آسیب دربـاره مؤمنان انجام می دادنـد تماشاگر و ناظر بودنـدأ ۷ و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست ناپذیر و ستوده.»

۳- ۳) - تفسیر نمونه: ۳۳۷/۲۶ - ۳۳۹، ذیل آیه ۴ سوره بروج؛ «اصـحاب اخـدود چه کسانی بودند؟ «اخدود» به معنی گودال بزرگ یـا «خنـدق» است، و منظور در اینجـا خنـدقهای عظیمی است که مملو از آتش بود تـا شـکنجه گران مؤمنـان را در آنها بیفکننـد و بسوزاننـد. در اینکه این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است؟ و آیا این یک ماجرای خاص و معین بوده، و یا اشـاره به ماجراهـای متعـددی از این قبیـل در منـاطق مختلف جهان است؟ در میان مفسـران و مورخان گفتگو است. معروفتر از همه آن است که مربوط به «ذو نواس» آخرین پادشاه «حمیر» در سرزمین «یمن» است. توضیح اینکه: «ذو نواس» که آخرین نفر از سلسله گروه «حمیر» بود به آئین یهود درآمـد، و گروه «حمیر» نیز از او پیروی کردنـد، او نام خود را «یوسف» نهاد، و مدتی بر این منوال گـذشت، سپس به او خبر دادنـد که در سر زمین «نجران» (در شـمال یمن) هنوز گروهی بر آئین نصـرانیتند، هم مسـلکان «ذو نواس» او را وادار کردنـد که اهل «نجران» را مجبور به پـذیرش آئین یهودکنـد، او به سوی نجران حرکت کرد، و ساکنان آنجا را جمع نمود، و آئین یهود را بر آنها عرضه داشت و اصـرار کرد آن را پذیرا شوند، ولی آنها ابا کردند حاضـر به قبول شـهادت شدند. اما حاضر به صرف نظر کردن از آئین خود نبودند. «ذو نواس» دستور داد خندق عظیمی کنند و هیزم در آن ریختند و آتش زدند، گروهی را زنده زنده به آتش سوزاند، و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عـدد مقتولین و سوختگـان به آتش به بیست هزار نفر رسـید!. بعضـی افزوده انـد که در این گیرودار یک تن از نصارای نجران فرار کرد و به سوی روم و دربار قیصر شتافت، و از ذو نواس شکایت کرد و یاری طلبید. «قیصر» گفت: سرزمین شما از من دور است، امـا نـامه ای به پادشاه حبشه می نویسم که او مسـیحی است و همسایه شـما است، و از او می خواهم شـما را یاری دهـد، سپس نـامه ای نوشت و از پادشـاه حبشه انتقام خون مسـیحیان نجران را خواست مرد نجرانی نزد سـلطان حبشه نجاشـی آمـد، و نجاشـی از شنیدن این داستان سخت متاثر گشت، و از خاموشی شعله آئین مسیح علیه السلام در سرزمین نجران افسوس خورد،

و تصمیم بر انتقام شهیدان را از او گرفت. لشکریان حبشه به جانب یمن تاختند و در یک پیکار سخت سپاه ذو نواس را شکست دادند، و گروه زیادی از آنان کشته شد، و طولی نکشید که مملکت یمن به دست نجاشی افتاد و به صورت ایالتی از ایالات حبشه درآمد. بعضی از مفسران نقل کرده اند که طول آن خندق چهل ذراع، و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریبا نیم متر است و گاه به معنی «گز» که حدود یک متر است به کار می رود) و بعضی نقل کرده اند هفت گودال بوده که هر کدام وسعتش به مقداری که در بالا ذکر شده بوده است. ماجرای فوق به صورتهای متفاوتی در بسیاری از کتب تفسیر و تاریخ آمده است از جمله مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابو الفتوح رازی» در تفسیر خود، و «فخر رازی» در تفسیر کبیر و «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیر خود ذیل آیات مورد بحث، و همچنین «ابن هشام» در سیره خود (جلد اول صفحه ۳۵) و جمعی دیگر آورده اند. از آنچه در بالاـ گفتیم روشن می شود که این شکنجه گران بیرحم، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خونهایی که ریخته بودند در همین دنیا از آنها گرفته شد، و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است. این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد احتمالا نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود، ولی عجب اینکه این بدعت قساوت بار ضد انسانی سرانجام دامان خود یهود را گرفت، و چنان که می دانیم گروه زیادی از آنها در ماجرای آلمان هیتلری در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند، و مصداق «عذاب الحریق» این جهان نیز در باره آنها تحقق یافت. علاوه بر این «ذو نواس یهودی» بنیانگذار اصلی این بنای شوم، نیز از شر اعمال خود بر کنار نماند.»

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اوج وصال و اوج هجران

۱۶

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

کلام در سوره مبارکه یوسف است. از مجموعه صد و چند آیه این سوره، غیر از دو نکته گذشته دو حقیقت دیگر استفاده می شود که فوق العاده قابل توجه است.

یک حقیقت اوج وصال انسان به وجود مقدس حضرت حق نشان می دهد، و حقیقت دیگر اوج هجران و جدایی انسان را از پروردگار مهربان عالم است.

اتصال به حق و انقطاع از حق

آنجا که بحث از اوج وصال است، بحث از منافع ابدی برای انسان است. یعنی این انسان به مقام خیرالبریه ای رسیده که این مقام در قرآن مجید مطرح است.

این یک جهت سوره است که از مجموعه سوره مبارکه یوسف استفاده می شود، برای رسیدن انسان به اوج وصال حق و دریافت مقام خیرالبریه ای مقامی فوق آن برای انسان وجود ندارد، چون کلمه خیر در اینجا از نظر ادبیات عرب، افعل التفضیل به معنای بهترین است.

کلمه بریه هم به معنای مجموعه جنبندگان عالم، هر ذی روحی و ذی حیاتی است، که در این قسمت سوره بازگو می کند. انسان توان حرکت در راه هدایت را دارد و می تواند به اوج وصال حق برسد، تبدیل به خیرالبریه بشود و اتصال به منافع

ابدی پیدا کند. جهت دیگر بحث از اوج هجران و جدایی و فراق است، و انقطاع از حق و رسیدن به مرحله شرالبریه، اتصال به خسارت ابدی و همیشگی، خسارتی که بسیار خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: یک روزی می آید که قابل جبران برای خسارت دیده نیست.

راه رسیدن به اوج وصال و علت هجران و فراق

نکته مهمی که در اینجا قابل بحث است و در قرآن هم به طور گسترده پروردگار مهربان عالم برای بیداری انسان مطرح کرده این است که سبب رسیدن به اوج وصال و مقام خیرالبریه ای و اتصال به منافع ابدی و سبب رسیدن به اسفل السافلین و شرالبریه ای و هجران و فراق و جدایی و دچار شدن به خسارت ابدی چیست؟

به خاطر اهمیت مطلب، قرآن از ابتدای سوره بقره تا پایان به طور گسترده وارد این مسأله شده است.

مَثَل های قرآن

برای نزدیک شدن مطلب به ذهن، مثالی را ذکر می کنم. همه اهل دل از اهل علم می گویند که در مثل مناقشه نیست، یعنی در مثل چون و چرا نکنید. پروردگار هنگام قرآن در به کارگیری مثل می فرماید:

« إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً مٰا بَعُوضَةً فَمٰا فَوْقَهٰا » (۱)

من با این عظمت و بی نهایتی از اینکه برای بیان یک مطلبی به یک پشه یا فراتر از پشه مثل بزنم شرم ندارم . گاهی با همین مثل ها مطلبی را روشن می کند و گاهی

۱- ۱) - بقره (۲) : ۲۶؛ «بی تردید خدا [برای فهماندن مطلبی به مردم] از اینکه به پشه و فراتر از آن [در کوچکی] مَثَل بزند ، شرم نمی کند.»

هم همه انسانها را محدود می کند.

مثلا در آیه شریفه می فرماید:

« لَنْ یَخْلُقُوا ذُبٰاباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ » (۱)

این قدر ادعای توان و قدرت نکنید، برای اینکه اگر کل شما انسان ها یک جا جمع بشوید قدرت آفریدن یک پشه را ندارید. یعنی بر سر قدرت ادعایی انسان زده و گرنه می فرمود قدرت ساختن یک زنبور عسل را ندارید.

حضرت حق فرموده:

« لَنْ یَخْلُقُوا ذُبٰاباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ »

اگر مجموعه شما، افکار و عقل و علم و قدرتتان را روی هم بگذارید، یک پشه را نمی توانید بسازید، آن وقت شما در مقابل من سرکشی می کنید تا اینکه پیروز بشوید؟

در مثل مناقشه نیست. تار یا سه تار یک وسیله موسیقی بسیار قدیمی با چند تا سیم و دکمه است. وقتی که جدای از دست انسان و افکار انسان و حالات انسان است، هیچ صدایی ندارد و سکوت مطلق است.

اگر یک انسان جاهل ونادان سه تار را بردارد و به خاطر اینکه به هیچ صورتی دانش نُتهای موسیقی را ندارد، بنوازد صداهای ناهماهنگ و نفرت آورِ خسته کننده از این سه تار بیرون می آورد. به خصوص اگر این صداها را یک متخصص موسیقی بشنود که او در کمال نفرت قرار می گیرد و اگر ادامه پیدا بکند، او را به خشم می آورد.

۱- ۱) - حج (۲۲) : ۷۳؛ «هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند.»

اگر یک دانای معاند این سه تار را نامنظم بزند، باز همان صداهای ناهنجار، و نفرت آور در می آید.

اما اگر یک دانای منصف و فهمیده این سه تار را با ردیف و اندیشه ای که به سر انگشتانش می دهد، بنوازد صداهای هماهنگ و ردیف و مرتبی در می آورد.

انسان، موسیقیِ طبیعیِ زمینی – آسمانی

انسان یک عنصر موسیقی طبیعی زمینی - آسمانی است. یک جهت این عنصر موسیقی وصل به عالم غیب است و جهت دیگر آن وصل به خاک است. این یک مسأله قرآنی است.

اما جهتی که وصل به غیب است، از طریق

« نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » (۱)

وصل به آسمان است. چون روح مادی نیست و از آثار مادیت هیچ چیزی در روح وجود ندارد، روح یک جنس لطیف آسمانی است ، نه به معنی آسمان بالای سر، یعنی عالم بالا ـ و با رفعت و جایگاه بسیار عالی که دیگر بالاتر از آن جایگاه نیست، چون کلمه روح را با یای متکلم وصل به خودش کرده است

« نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي »

از روحم در آن دمیدم، یعنی یک عنصر همرنگ با ملکوتیان را به تناسب این بدن که در حقیقت همرنگ با خود من است، در این بدن دمیدم. (۲)

۱- ۱) - حجر (۱۵) : ۲۹؛ «و از روح خود در او بدمم.»

۲- ۲) - البرهان فی تفسیر القرآن: ۲۶۳/۳، سوره حجر (۱۵) : آیات ۲۷ - ۸۳، حدیث ۵۸۵۱؛ «عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل : «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» کیف هذا النفخ؟ فقال: إن الروح متحرک کالریح، و إنما سمی روحا لأنه اشتق اسمه من الریح، و إنما أخرجه علی لفظ الریح لأن الأرواح مجانسه للریح، و إنما أضافه إلی نفسه لأنه اصطفاه علی سائر الأرواح، کما قال لبیت من البیوت:بیتی و لرسول من الرسل: رسولی و أشباه ذلک، و کل ذلک مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبر.» البرهان فی تفسیر القرآن: ۲۶۳/۳، سور حجر (۱۵) : آیات ۲۷ - ۸۳، حدیث ۵۸۴۹؛ «عن الأحول، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الروح التی فی آدم علیه السلام فی قوله: فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. قال: هذه روح مخلوقه، و الروح التی فی عیسی علیه السلام مخلوقه».

یـک جهت انسـان عنصـر خـاکی است که همـان بـدنه سه تـار است و یک جهت عنصـر نیز آن معنویت سه تار است که وقتی ظهور می کنـد، یـا انسـان را در اوج نشـاط می برد و یـا آدم را به گریه وا می دارد تا غم ها و غصه ها و ناراحتی ها و رنـج ها تخلیه بشود.

از زمـان آدم وجود انسـان که سه تـار خلقت است، هر گـاه دست نادان یا دانای معانـدی افتاد، فقط صـداهای ناهماهنگ غرایز نفسانی و امیال حیوانی و شهوات بی محاسبه را از آن درآورده است.

این صـداها را به صورت عمـل هم در آوردنـد، صـداهایی که مورد نفرت حق و ملائکه و موجودات عالم و زمین است، مورد نفرت آسمان است.

این خواسـته هایی که انگشت این نادانان و یا دانایان معاند، از این عنصـر بروز داده اند، همیشه بخش عمده ای از کره زمین را دچار فساد و ناامنی و ظلم و جنایت و غارت و قتل و اختلاف ونابودی کرده است.

ص:۲۱۵

گرفتار شدن لنین در دست هگل

(۱)

وقتی یک نفر به تنهایی در دست هگل قرار می گیرد و سرانگشتان هگل با نوشتن کتاب فلسفه هگل تارهای وجود را به صدا در می آورد. از این یک نفر صداهای ناهماهنگی به وسیله هگل - فیلسوف دانای آلمانی ضد انسان - در می آید. این صدا پخش می شود و هگل صدای لنین را در آورده است، یعنی لنین در دست انگشتان افکار هگل افتاد و مکتب کمونیستی به وجود آمد.

در این ۸۰ - ۹۰ سال، بشر صدای هگل و لنین را گوش داد در حالی که صدای بسیار ناهماهنگی بود، نه هماهنگی با فطرت و نه با وجدان و نه با اندیشه پاک و نه

ص:۲۱۶

۱- ۱) - فرهنگ فارسی (معین): ۲۲۹۰/۶ - ۲۲۹۱؛ «فیلسوف آلمانی (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱ م) فلسفه اصالت تصوری وی از روزگار او تا کنون تأثیر عمیقی در اندیشه متفکران داشته است. هگل در دانشگاه های متعدد تدریس کرد و استاد دانشگاه ینا، هایدلبرگ و برلین بود. فلسفه خویش را در چند کتاب تشریح کرده است: نمودشناسی ذهن (۱۸۰۷ م)، علم منطق (۱۸۱۲ - ۱۸۱۶ م)، دائره المعارف علمی فلسفی (۱۸۱۷ م) و اصول فلسفه حق (۱۸۲۱ م). به عقیده هگل هستی بر اصل تضاد قائم است. هر آنچه در عالم خلقت می بینیم دارای ضدی است. شما نمی توانید به بی نهایت بدون نهایت و به زندگی بدون مرگ بیندیشید. مرد مرد است زیرا زن نیست. هر شیئی تنها بدان سبب خود او است که چیز دیگری نیست. اساس عقیده اش بر سه اصل است: وضع، وضع مقابل، وضع جامع. (این سه اصل را فروغی در سیر حکمت به ترتیب به نامهای، برنهاده، برابر نهاده، هم نهاده آورده است.) هر وضعی دارای وضع مقابل خود است. اما هر چیزی نه تنها ضدی خود را در بردارد بلکه ضد خود است. هستی نزاع قوای مخالف است برای ترکیب آنها به صورتی واحد. وضع از یک سو و وضع مقابل از سوی دیگر با هم در کشمکش هستند و از ترکیب آنها وضع جامع نتیجه می شود.»

با دنیای انسان و نه با آخرت انسان داشت. انسانها فریب این صدا را خوردند و به اندازه دو میلیارد نفر به فراق و هجران از خدا مبتلا شدند. و یک طرف وجود که جنبه ملکوتی آنان بود، به کل تعطیل شد.

آنان گفتند : همه چیز خاک و ماده و اقتصاد و بدن است. میلیاردها نفر دچار افکار لنین شدند. چقدر آدم بی گناه را کشتند، چقدر کشورها را غارت کردند، چقدر عباد خدا را گمراه کردند. میلیون ها نفر که مردند و به جهنم رفتند و میلیون ها نفر باقی مانده نیز بعد از مدتی از این صداهای ناهماهنگ متنفر شدند، و فرهنگ کمونیستی از بین رفت.

این صدا به وسیله یک دانای معانداست. و اما صدا به وسیله نادانان، در خانه ها و مدرسه ها و دانشگاه ها و پارکها و ارتباطهاست. این دیگر بخشی نیست که جهان را تحت تاثیر قرار بدهد.

یک مادر بدون اطلاع از حقایق و بدون علم برای دخترش صدای ناهماهنگ با خدا در می آورد. صدای بی حجابی و بدحجابی، صدای شهوات بی محاسبه، بعد هم او را در جامعه رها می کند. در این حال بد صدایی چه مقدار انسان را تا ابد به گمراهی می کشاند، خدا می داند.

یا یک پدر برای پسر خود ساز ناهماهنگ بزند، یا یک معلم برای بچه های کلاس صدای ناهماهنگ بنوازد، یا یک روحانی بی سواد که نگذاشته مردم به بی سوادی او پی ببرند برای مردم صداهای ناهماهنگ در بیاورد، چیزی را به عنوان دین می گوید که خودش هم نمی داند که جزء دین نیست، و مردم را به عنوان دینداری، به بی دینی می کشاند.

ص:۲۱۷

صدای ناهماهنگ زلیخا

زلیخا موجودی است که اربابان مشرک مصر، از او صدای ناهماهنگ با خدا و با خلقت و با دنیا و با آخرت پخش کرده اند، او با این صداها نشان می دهد که در فراق و هجران و جدایی از حق است، غیر از شهوت هیچ چیز را محاسبه نمی کند.

حساب نمی کند که من یک زن شوهر دار هستم، زن نخست وزیر هستم. حسابگری نمی کند که این جوان کنعانی پاک را نباید آلوده کنم.

محاسبه نمی کند که آینده زنا با زن شوهر دار با او چه خواهد کرد. هفت سال فقط به یوسف می گوید: کام مرا برآر.

« أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ » (۱)

من که از او طلب کامجویی می کنم، محاسبه هم در این کامجویی ندارم که حالا ـ شوهرم کیست و یا در کشورم چه اتفاقی می افتد یا عملم ناهماهنگ با نظام خلقت و صاحب خلقت است. اینها را اصلا محاسبه نمی کند فقط دائم می گوید بیا.

این یک سوی آیات قرآن است. در اینجا نشان می دهد انسان در ظرف دنیا به صورت یک تفاله ته نشین در مرتبه اسفل سافلین آن است.

صدای هماهنگ یوسف علیه السلام

جهت دیگر، اوج وصال حق است. اوج خیرالبریه ای و اوج اتصال به منافع ابد است. حتّی یک بار یوسف از آن زن طلب کامجویی نمی کند، دائم مبارزه می کند، صدای یوسف علیه السلام در قرآن آمده است. هفت سال این زن می گوید من دلم

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۵۱؛ «من [بودم که] از او درخواست کام جویی کردم.»

می خواهد از تو کامجویی بکنم، او می گوید: «مَعَاذَ اللّهِ » (۱)چرا؟

چون تار وجود یوسف را سه تا پیغمبر به صدا در آوردند. یکی یعقوب پدرش، یکی فرهنگ جدش اسحاق و یکی فرهنگ جد پدرش ابراهیم است، به همین خاطر که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت می خواست اسمش را ببرد، نمی گفت یوسف، می فرمود:

«الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم» (۲)چهار تا کلمه کریم کنار اسم یوسف می گذاشت و سه پیغمبر را نام می برد، یعنی یک جوان، وقتی در سرانگشتان تربیت پیغمبرانی که انگشت هایشان وصل به خدا بوده، قرار بگیرد، صدای خدا را از او در می آورند.

سامری چه کار کرد؟ قرآن می گوید: با طلا و نقره یک گوساله ساخت ، صدای گوساله از آن درآورد.

این نادانان و دانایان معاند از بشرهایی که در اختیارشان قرار گرفتند، صدای گوساله و گاو در آوردند. فقط شهوت و شکم پرورش دادند. درصد بالایی از مردم جهان در اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا، فقط دنبال شکم و شهوت هستند. ولی آنهایی که در سرانگشتان انبیا قرار گرفتند فقط دنبال خداهستند.

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۲۳؛ «پناه به خدا.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۸۹/۴۶، باب ۶، ذیل حدیث ۱۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن: ۱۱۵/۱۱؛ «و فی الدر المنثور، أخرج أحمد و البخاری عن ابن عمر أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن إسحاق بن إبراهیم.»

صدای بی نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام

ای کاش ما شصت و سه سال، کنار امیرالمؤمنین علیه السلام می نشستیم. او یک بار در شصت و سه سال عمرش، دنبال شکم و شهوت و صندلی و لباس نبود، حتی یکبار در ذهن و زبانش دنبال بهشت هم نبود.

ای کاش در کنار او بودیم. صدای علی علیه السلام در کل عمرش این بود:

«الهی ما عبدتک خوفاً من عقابک و لا طمعاً فی ثوابک» (۱)من نه آرزوی بهشت دارم و نه ترس از جهنم، همه عشقم این است که غلام حلقه به گوش عبادت تو باشم، مرا بهشت ببری، من دنبال آنجا نیستم، جهنم هم ببری، می گویم محبوبم خواسته من:

«صبرت علی عذابک» (۲)چه خبر است.

اگر امشب جبرئیل از طرف خدا به ما بگوید، همه شما یک صف بشوید، ما یک دانه چراغ یک فتیله ای قدیمی روشن می کنیم، هر کدامتان یک دقیقه انگشتتان را روی شعله این چراغ بگذارید، چون خدا از شما خواسته است، ما اعلان می کنیم «صبرت علی عذابک» من که به جبرئیل راستش را می گویم، می گویم از خدا بخواهید این کار را از من نخواهد.

صدایی خالص تر از این هم در عالم شنیدید؟ «فهبنی یا الهی» نمی گوید: یا الله،

۱- ۱) - بحار الأنوار:۱۴/۴۱، باب ۱۰۱، ذیل حدیث ۴؛ «وَ قَالَ علیه السلام فِی مَوْضِعٍ آخَرَ إِلَهِی مَا عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ عِقَابِکَ وَ لَاطَمَعاً فِی ثَوَابِکَ وَ لَکِنْ وَجَدْتُکَ أَهْلاً لِلْعِبَادَهِ فَعَبَدْتُکَ.»

۲- ۲) - إقبال الأعمال: ۷۰۸.

یا رب، می گوید : یا الهی، معبودم، محبوبم،

«فهبنی یا الهی و سیدی صبرت علی عذابک»

مرا جهنم ببری من صبر می کنم، اما به من بگو:

«فکیف اصبر علی فراقک» (۱)منِ به وصال رسیده، حالا دوباره فراق؟ چطوری؟ این اوج انسانیت است.

چه انگشتانی این صدا را از تار وجود علی علیه السلام در آورده است، انگشتان قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

دوستان ما چه کسانی هستند؟

الگوبردار از چه کسانی هستیم؟ سرمشق مان چه کسانی هستند؟ با چه فرهنگ هایی در ارتباطیم؟ به چه مجوزی تار وجودمان را دست نادان و دانای معاند بدهیم که هر صدایی از شکم و شهوت در بیاورد که بی قید و شرط شکم بگوید :

پرم کن، شهوت هم دائم داد بزنند، به هر شکلی جواب کامجوئیم را بده و آرامم کن.

صداهای هماهنگ خلقت

یک سر این تار:

« نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی »

یک سر این تار:

« كُلُوا مِمّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً » (۲)

۱- ۱) – المصباح للکفعمی:۵۵۷، الفصل الرابع و الأربعون، دعای کمیل؛ «فَهَبْنِی يَا إِلَهِی وَ سَيِّدِی صَبَرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَ هَبْنِی صَبَرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ.»

۲- ۲) – بقره (۲) : ۱۶۸؛ «از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است.»

یـک سـر اینجـا پـاکی محض است، یـک سـر آنجا هم پاکی محض. حالا این موجود دو سـر پاک را که در عالم خاک پاکی محض و در عـالم معنویت، پـاکی محض و همرنگی با فرشـتگان آفریـده شـده، یک سه تار به این با عظمتی به پهنای آفرینش یک نادان آن را به صدا در بیاورد، چه صداهای ناهنجار و آلوده از آن در می آید.

به قول سعدی: زیبقم در گوش کن تا نشنوم یا درم بگشای تا بیرون روم (۱)

یا در را باز کن تا از این محیط پرجنجال که انواع صـداهای شـیطانی از انسان درآوردند، بیرون بروم یا اگر نمی گذاری بروم، دو تا گوشم را پنبه بگذارید تا این صداها را نشنوم.

وقتی شمشیر ابن ملجم فرق حضرت را شکافت یک مرتبه فرمود:

«فزت و رب الکعبـه» (۲)یعنی می روم که این صـداها را نشـنوم، صـدای شتر عـایشه را نشـنوم، از یـک شتر صـدا درآوردیـد، صـدهزار نفر را بیچاره کردیـد و به جهنم بردیـد. صدای شامیان را نشـنوم که معاویه صدهزار نفر را برای جنگ با من به ناحق آورد. صدای خوارج را نشنوم.

ای شمشـیر! علی را راحت کردی، جـایی می روم که فقـط صـدای پیغمبر و فـاطمه را بشـنوم، جایی می روم که صـدای انبیا را بشنوم، دو شب دیگر صدای خودش را می شنوم که به من می گوید:

۱- ۱) - سعدی شیرازی.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲/۴۱، باب ۹۹، حدیث ۴.

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِرْجِعِي إِلى رَبِّكِ » (۱)

فکر کنیم چه کسی با ما بازی می کند؟ ای مفسدان! ما را رها کنید، ای احزاب! ما را رها کنید، ای دار و دسته ها! ما را رها کنید، ای شیاطین جنی و انسی ما را رها کنید، آخر ما از خداییم

« إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ » (۲)

این چه صداهایی است که از ما ساختید؟ بی حجابی، بدحجابی، عریانی، شراب، زنا، قمار، دروغ، تهمت، شایعه، غیبت. با چه انگشتانی تار وجود ما را می زنید؟ ان شاء الله خدا این دستها را قطع کند

« تَبَّتْ يَدا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ » (۳)

اما از این سو، چه صداهایی می آید. ای کاش ما را یک بار در صحرای عرفات کنار ابی عبدالله علیه السلام راه می دادند می نشستیم صدای خودش را در خواندن دعای عرفه می شنیدیم، این صدای خداست که از گلوی ابا عبدالله علیه السلام در می آید:

«أَنْتَ الَّذِی أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ» (۴)تویی که با انگشتان رحمتت تمام بیگانه ها را از دلم بیرون کردی، حالا حس می کنم که غیر از تو هیچ کس را دوست ندارم،

۱- ۱) - فجر (۸۹) : ۲۷ - ۲۸؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته ! * به سوی پروردگارت . . . باز گرد .»

۲- ۲) - بقره (۲) : ۱۵۶؛ «ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم .»

۳- ۳) - مسد (۱۱۱) : ۱؛ «نابود باد قدرت ابولهب ، و نابود باد خودش.»

۴- ۴) - بحار الأنوار: ۲۲۶/۹۵، باب ۲، حدیث ۳؛ دعای عرفه.

«حَتَّی لَمْ یُحِبُّوا سِوَاکَ»

این دعای عرفه چه صدایی است؟ این دعای کمیل چه صدایی است که از بشر درآمده، چه صدای زیبایی است؟

«اللهم برحمتک التی وسعت کل شیء» (۱)این چه صدایی است؟ چقدر این صدا زیباست.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید :

شب معراج آنجایی که جبرئیل هم نتوانست بیاید، جبرئیل به من گفت : دیگر جای ما نیست، جای انسان است. جبرئیل در مقام چهارم ماند، گفت : من دیگر پر پرواز ندارم، رفتم آنجایی که فقط من راه را پیدا کردم، هیچ کس دیگر نرفته بود. دیدم علی با من حرف می زند. دست راستم را نگاه کردم، علی نبود، دست چپ، علی نبود، رو به رویم علی نبود، پشت سرم علی نبود، متحیر شدم، گفتم بپرسم، گفتم :

یا رب! علی با من حرف می زند، خود او کجاست؟ خطاب رسید : نه حبیبم، من با صدای علی با تو حرف می زنم. (۲) انسان عجب صداهای زیبایی دارد!

۱- ۱) - إقبال الأعمال: ۷۰۶؛ دعای کمیل.

۲- ۲) - إرشاد القلوب: ۲۳۳/۲، الجزء الثانی؛ بحار الأنوار: ۳۸۶/۱۸، باب ۳، حدیث ۹۴؛ «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَرَرْتُ لَیْلَهَ أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ وَ إِذَا أَنَا بِمَلَکٍ جَالِسٍ عَلَی مِنْبَرٍ مِنْ نُورٍ وَ الْمَلَائِکَهُ تَحْدِقُ بِهِ فَقُلْتُ یَا جَبْرَئِیلُ مَنْ هَذَا الْمَلَکُ فَقَالَ ادْنُ مِنْهُ فَسَلِّمْ عَلَیْهِ فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَ سَلَّمْتُ عَلَیْهِ فَإِذَا أَنَا بِأَخِی وَ ابْنِ عَمِّی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَقُلْتُ یَا جَبْرَئِیلُ سَبَقَنِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ إِلَی السَّمَاءِ الرَّابِعَهِ فَقَالَ لَا یَا مُحَمَّدُ وَ لَکِنِ الْمَلَائِکَهُ شَکَتْ حُبَّهَا لِعَلِیٍّ فَخَلَقَ اللَّهُ هَذَا الْمَلَکَ مِنْ نُورِ عَلِیٍّ وَ صُورَهِ عَلِیٍّ فَالْمَلَائِکَهُ تَزُورُهُ فِی کُلِّ لَیْلَهِ جُمُعَهٍ سَبْعِینَ مَرَّهً وَ یُسَبِّحُونَ اللَّهَ تَعَالَی وَ یُقَدِّسُونَهُ وَ یُهْدُونَ ثَوَابَهُ لِمُحِبِّ عَلِیٍّ علیه السلام .» إرشاد القلوب: ۲۳۳/۲ - ۲۳۴، الجزء الثانی؛ بحار الأنوار: ۳۸۷/۱۸، باب ۳؛ «وَ مِنْ کِتَابِ الْمَنَاقِبِ لِلْخُوَارَزْمِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ سُئِلَ بِأَیِّ لُغَهٍ خَاطَبَکَ رَبُّکَ لَیْلَهَ الْمِعْرَاجِ فَقَالَ خَاطَبَنِی بِلُغَهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ أَلْهَمَنِی أَنْ قُلْتُ یَا رَبِّ أَ خَاطَبْتَنِی أَنْتَ أَمْ عَلِیٌّ فَقَالَ یَا أَحْمَدُ أَنَا شَیْءٌ لَیْسَ کَالْأَشْیَاءِ وَ لَاأُقَاسُ بِالنَّاسِ وَ لَاأُوصَفُ بِالْأَشْیَاءِ خَلَقْتُکَ مِنْ نُورِی وَ خَلَقْتُ عَلِیّاً مِنْ نُورِکَ فَاطَّلَعْتُ عَلَی سَرَائِرِ قَلْبِکَ فَلَمْ أَجِدْ عَلَی قَلْبِکَ أَحَبَّ مِنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَخَاطَبْتُکَ بِلِسَانِهِ کَیْمَا یَطْمَئِنَّ قَلْبُکَ.»

ای کاش یک بار ما را راه می دادند آن وقتی که هنوز سپیده صبح نزده، تاریک است، علی صورتش را روی خاک گذاشته، چقدر دلنواز است، این صدا آدم را در اوج شادی و حال و پاکی می برد.

این صدا مالک اشتر ، عمار یاسر ، حجر بن عدی و رشید حجری می سازد، برو بالاتر، این صدا قمر بنی هاشم می سازد، این صدا حسن می سازد، این صدا حسین می سازد. این صدا زینب می سازد.

صدای یعقوب و اسحاق و ابراهیم دائم گوش یوسف را نوازش داده است که یوسف به آن مقامات نائل می شود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۲۲۵

معنای فسق

۱۷

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

از کلماتی که قرآن مجید زیاد به کار گرفته شده کلمه فسق و مشتقات آن فاسقون، فاسقین، یفسقون است. قبل از اینکه قرآن کریم نازل بشود جامعه عرب به ویژه در حجاز این کلمه را به کار می بردند. زمانی که خرما از غلافش بیرون می آمد عرب می گفت فسق انجام گرفت، (۱) یعنی خرما از غلاف بیرون آمد.

بعد از اینکه وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت گردید و آیات قرآن بر قلب ملکوتی و عرشی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. این لغت هم به وسیله پروردگار عالم در آیات قرآن مجید به کار گرفته شد، اما نه در رابطه با خرما بلکه خداوند متعال این کلمه را درباره مردمی و گروهی یا انسانی به کار گرفت که از آداب، و ارزشهای انسانیت به خاطر تداوم گناه و معصیت و جرم و خطا بیرون آمده بود.

مَثَل فاسق

فاسق یعنی آن انسانی که از فضا و چارچوب انسانیت خارج شده و دیگر به

---

۱ - ۱) - المفردات: ۶۳۶؛ «فسق: فَسَقَ فلان: خرج عن حجر الشّرع، و ذلک من قولهم: فَسَقَ الرُّطَبُ، إذا خرج عن قشره، و هو أعمّ من الکفر. و الفِسْقُ یقع بالقلیل من الذّنوب و بالکثیر.»

عنوان انسان در پیشگاه خداوند متعال شناخته نمی شود.

« أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » (۱)

اینان یا مانند چهارپایان هستند و یا گمراه تر از چهارپایان یا تعبیر دیگر قرآن مجید از این گروهی که از چارچوب انسانیت بر اثر کثرت گناه و تکرار گناه بیرون آمدند،

« أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ » (۲)

اینان از همه موجودات زنده عالم شرتر و بدتر هستند. گاهی هم قرآن مجید می فرماید:

« کَمَثَلِ الْحِمارِ » (۳)

اینان مانند الاغ می مانند و گاهی هم می فرماید:

« فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ » (۴)

اینان مانند سگ می مانند.

قرار گرفتن انسان، در گروه خاسرین و فاسقین

بعد قرآن مجید توضیح می دهد با چه گناهانی انسان از چارچوب انسانیت خارج می شود و وارد جرگه حیوانات می شود، از نظر اخلاق و کردار و منش و رفتار یا مانند چهارپایان، یا مانند درندگان و یا مانند شیاطین می شود که هر سه مرحله را

۱- ۱) - اعراف (۷) : ۱۷۹؛ «آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.»

۲- ۲) - بینه (۹۸) : ۶؛ «اینانند که بدترین مخلوقاتند .»

۳- ۳) - جمعه (۶۲) : ۵؛ «مانند درازگوشی است.»

۴- ۴) - اعراف (۷) : ۱۷۶؛ «پس داستانش چون داستان سگ است.»

قرآن مجید بیان می کند.

سه آیه از آیات قرآن مجید را، در این زمینه توجه کنید:

« الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ » (۱)

آنـان که پیمـان پروردگـار را بعـد از اینکه اسـتوار و محکم کرده می شـکنند؛ پیمـان پروردگـار در این آیه، به قرآن و ولایت پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده است.

این پیمـان الهی را می شـکنند یعنی بین خود و بین خـدا، بین خود و بین قرآن، بین خود و بین نبوت، بین خود و بین اهـل بیت علیهم السـلام جـدایی می اندازنـد. به جای اینکه به تعهد فطری و عقلی خود را نسبت به آن منابع الهی عمل کنند، به فرهنگ شیطان متعهد می شوند، به فرهنگ دشمن و فرهنگ یهودیت و مسیحیت متعهد می شوند.

به فرهنگ غرب متعهد می شوند و روش و منش و اخلاق و کردار خود را با فرهنگ ضد خدا هماهنگ می کنند.

این ها پیمان شکنان هستند:

« وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ »

با اقوام و با رهبران الهی خود با عالمان ربانی واجد شرایط قطع رابطه می کنند

« وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ »

ص:۲۳۱

۱- ۱) - بقره (۲) : ۲۷؛ «آنـان کسـانی هسـتند که پیمان خـدا را [که توحیـد و وحی و نبوت است] پس از اسـتواری اش [با دلایل عقلی و علمی و براهین منطقی با عدم وفای به آن] می شـکنند و آنچه را خدا پیوند خوردن به آن را فرمان داده است [ماننـد پیونـد بـا پیـامبران و کتابهای آسـمانی و اهل بیت طاهرین و خویشان] قطع می نماینـد و در زمین تباهی و فساد بر پا می کنند ، آنانند که زیانکارند .»

و سفره فسادشان را به اندازه پهنه زمین می گسترانند.

فساد در اقتصاد، فساد در سیاست، فساد در تعقل، فساد در ناموس، فساد در قوانین، فساد در روابط، می خواهند فساد همه جانبه کنند

« أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ »

اینان از چارچوب انسانیت خارج شده اند. آنان را دیگر خدا و قرآن انسان نمی داند. اینها دچار خسران و خسارت هستند. (۱)آیه دیگر می فرماید:

« فَمَنْ تَوَلّی بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ » (۲)

«بعد ذلک» یعنی بعد از نبوت انبیا و بعد از ولایت ائمه طاهرین، بعد از قرآن و بعد از اتمام حجت پروردگار در همه زمینه ها کسانی که سرپیچی کنند، طغیان کنند و

ص:۲۳۲

۱- ۱) – البرهان فی تفسیر القرآن: ۱۵۹/۱ – ۱۵۸، حدیث ۳۶۱؛ «تفسیر الإمام أبی محمد العسکری علیه السلام ، قال: «قال الباقر علیه السلام : . . . فقال عز و جل : «الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّه» المأخوذ علیهم بالربوبیه، و لمحمد صلی الله علیه و آله بالنبوه، و لعلی علیه السلام بالإمامه، و لشیعتهما بالمحبه و الکرامه مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ إحکامه و تغلیظه وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ من الأرحام و القرابات أن یتعاهدوهم و یقضوا حقوقهم. و أفضل رحم و أوجبه حقا رحم رسول الله صلی الله علیه و آله ، فإن حقهم بمحمد کما أن حق قرابات الإنسان بأبیه و أمه، و محمد صلی الله علیه و آله أعظم حقا من أبویه، کذلک حق رحمه أعظم، و قطیعته أفظع و أفضح. وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ بالبراءه ممن فرض الله إمامته، و اعتقاد إمامه من قد فرض الله مخالفته أُولئِکَ أهل هذه الصفه هُمُ الْخاسِرُونَ قد خسروا أنفسهم و أهلیهم لما صاروا إلی النیران، و حرموا الجنان، فیا لها من خساره ألزمتهم عذاب الأبد، و حرمتهم نعیم الأبد.»

۲- ۲) – آل عمران (۳) : ۸۲؛ «پس کسی که از انحراف وصیت کننده [در مورد حقوق ورثه] یا از گناه او [که به کار نامشروع و ناحقّی وصیت کند] بترسد ، و میان ورثه [با تغییر دادن وصیت بر اساس احکام دین] اصلاح دهد ، گناهی بر او نیست ؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .»

پشت به حقایق کنند و رو به شیاطین بیاورند.

مخصوصاً شیاطین انسی که الان در دنیا فراوان هستند، در کشور ما هم وجود دارند و همه نوع ابزار را هم در جهان در اختیار دارند، پشت کنندگان به خدا و انبیا و قرآن و روکنندگان به شیاطین،

« فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ »

از چارچوب انسانیت بیرون هستند. (۱)آیه دیگر می فرماید:

« وَ لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنْسٰاهُمْ أَنْفُسَهُمْ »

ای مردم مؤمن، ای اهل ایمان، مانند آن مردم و ملت ها و اقوامی نباشید که به طور کلی خدا را از یاد بردند و جریمه از یاد بردن این شد که خدا هم آنها را از یاد خود برد.

یعنی غافل از این بودند که انسان هستند، دیگر توجهی ندارند که انسان و مملوک پروردگار هستند، توجهی ندارند که در حیطه تدبیر و تصرف تکوینی و تشریعی پروردگارند. آنهایی که دچار سخت ترین و زیانبارترین بیماری روانی

---

۱ - ۱) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۷۸۵/۲ - ۷۸۶؛ «(فَمَنْ تَوَلّٰی بَعْدَ ذٰلِکَ) أی فمن أعرض عن الإیمان بمحمد بعد هذه الدلالات و الحجج و بعد أخذ المیثاق علی النبیین الذین سبق ذکرهم و المقصود بهذه الأمم دون النبیین لأنه قد مضی أزمانهم و جاز ذلک لأن أخذ المیثاق علی النبیین یتضمن الأخذ علی أممهم و قد روی عن علی علیه السلام أنه قال لم یبعث الله نبیا آدم و من بعده إلا أخذ علیه العهد لئن بعث الله محمدا و هو حی لیؤمنن به و لینصرنه و أمره بأن یأخذ العهد بذلک علی قومه. «فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» و لم یقل الکافرون لأن المراد الخارجون فی الکفر إلی أفحش مراتب الکفر بتمردهم و ذلک أن أصل الفسق الخروج عن أمر الله إلی حال توبقه و فی الکفر ما هو أکبر کما أن فیما دون الکفر من المعاصی ما هو أکبر و ما هو أصغر بالإضافه إلیه.»

شده اند که بیماری خود فراموشی است،

« أُولَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » (۱)

از چارچوب انسانیت، بیرون رفته اند.

توبه و اعاده حیثیت

معنای فسق را که از قرآن عنایت کردید، حالا معنای توبه بسیار ریشه دار معلوم می شود. انسانی که گرفتار فسق است، یعنی دچار بیرون شدن از چارچوب انسانیت است، در توبه به رویش باز است.

توبه او به معنای اعاده حیثیت انسانیت است، یعنی اگر بخواهد توبه کند، توبه اش به این کیفیت باید باشد که تمام آثار، علائم، و نشانه های حیوانیت را در وجود خودش ریشه کن کند، که با ریشه کن کردن آن علائم حیوانی و آثار حیوانی به بارگاه ربوبیت حق برای وصل شدن به آمرزش و رحمت و شفاعت شافعین راه پیدا بکند.

اگر چنانچه توبه او اعاده حیثیت انسانیت نباشد، یعنی برگشت از حیوانیت به فضای انسانیت نباشد، آن توبه قابل قبول نیست و مغفرت و رحمت و شفاعت شامل حال او نخواهد بود. (۲)کسی که در جامعه، اخلاق روباه را دارد، یعنی یک آدم متقلبی است و در هر مقامی که قرار می گیرد تقلب در گفتار، تقلب در نوشتار، تقلب در سیاست، تقلب در

۱- ۱) - حشر (۵۹) : ۱۹؛ «و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند ، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد ؛ اینان همان فاسقانند .»

۲- ۲) - الکافی: ۴۳۵/۲، باب التوبه، حدیث ۱۰؛ «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَاذَنْبَ لَهُ وَ الْمُقِیمُ عَلَی الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ کَالْمُسْتَهْزِئِ.»

اقتصـاد، تقلب در خریـد و فروش می کنـد، این روباه مسـلک، راهی به بارگاه حضـرت حق برای مغفرت و رحمت و شـفاعت ندارد.

اگر کسـی واقعـا بیـدار شود که دارای حـالت روبـاه مسـلکی است، و این حالت را رها کنـد، وبه چارچوب انسانیت که فضای صـدق است، فضـای درستی است، فضـای حق است، فضای بی تقلبی و بی دوز و کلکی است، برگردد، همین برگشت او توبه واقعی است ولو اینکه با زبانش اسـتغفار نکند، و با دست و سـر، قرآن به سر نگیرد و با چشمش هم گریه نکند. همین برگشت از روباه مسلکی توبه است، و شایسته مغفرت و رحمت خدا و شفاعت شفیعان خواهد شد.

انسانی که گرگ طبیعت است، دندانی تیز کرده برای دریدن یوسـفان، دندانی تیز کرده برای کشـتن برادران، دندانی تیز کرده برای به چاه انداختن یاران، چنگالی را نشان داده برای دریدن شـکم مردمان، این شخص بگوید استغفر الله فایده ای ندارد، این باید از شـهر گرگ صفتی به شهر انسانیت سفر بکند تا مورد مغفرت، رحمت و شفاعت قرار بگیرد. (۱)انسانی که پایه زندگی خود را بر کذب قرار داده، به خدا دروغ می گوید، به خانواده دروغ می گوید، به خودش دروغ می گوید، به جامعه دروغ می گویـد، به همسایه دروغ می گوید. نه فقط دروغ زبانی، بلکه دروغ عملی دارد. می گوید من مسـلمانم، ولی آثار اسـلام در او نیست، خانم است، دختر خانم است، می گوید من

ص:۲۳۵

---

۱ – ۱) – نهـج البلاـغه: حکمت ۴۱۷؛ «وَ قَالَ علیه السـلام لِقَائِـلٍ قَالَ بِحَضْـرَتِهِ أَسْـتَغْفِرُ اللَّهَ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ أَ تَـدْرِی مَا الِاسْـتِغْفَارُ الِاسْـتِغْفَارُ دَرَجَهُ الْعِلِّیِّینَ وَ هُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَی سِـتَّهِ مَعَانٍ أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَی مَا مَضَی وَ الثَّانِی الْعَزْمُ عَلَی تَرْکِ الْعَوْدِ إِلَیْهِ أَبَداً وَ الثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّیَ إِلَی الْمَخْلُوقِینَ حُقُوقَهُمْ حَتَّی تَلْقَی اللَّهَ أَمْلَسَ لَیسَ عَلَیْکَ تَبِعَهٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی کُلِّ فَرِیضَهٍ عَلَیْکَ ضَـیَّعْتَهَا فَتُؤَدِّیَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی اللَّحْمِ الَّذِی نَبَتَ عَلَی السُّحْتِ فَتُذِیبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّی تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ یَنْشَأَ بَیْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِیدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِیقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَهِ کَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَهَ الْمَعْصِیَهِ فَعِنْدَ ذَلِکَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»

مسلمانم ولی هر روز چهارده آیه حجاب قرآن را لگد مال می کند. او در عمل به خدا دروغ می گوید که من مسلمانم.

آن کسی که می گوید

« إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ » (۱)

ولی دلش با خدا نیست. این دروغگوست و مشمول آیه

« فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ » (۲)

می باشد.

خدا که مسلمان را لعنت نمی کند، خدا که مؤمن را لعنت نمی کند، خداوند از لعنت کردن به مسلمان نهی کرده است، معلوم می شود خارج از حدود انسانیت است. توبه یعنی اعاده انسانیت. یعنی از فضای کذب و دروغ به فضای سلامت عمل و زبان و اندیشه برگردد تا مغفرت و رحمت و شفاعت از انسان استقبال بکنند.

تکبر، دلیل خروج از انسانیت

آن کسی که دچار استکبار روحی است، خود بزرگ بین است و دیگران را خادم خود می داند و خود را آقای دیگران می پندارد، هیچ انتقادی را قبول نمی کند، برای خودش یک مکتبی عین مکتب شیطان دارد؛ چرا به من سجده نکردی، من از او بهترم، من می دانم باید چگونه زندگی بکنم، من حرف تو را برای سجده کردن به آدم گوش نمی دهم.

۱- ۱) - فاتحه (۱) : ۵؛ «[پروردگارا !] تنها تو را می پرستیم وتنها از تو کمک می خواهیم .»

۲- ۲) - آل عمران (۳) : ۶۱؛ «پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

متکبر و خود بزرگ بین خارج از حدود انسانیت است، دیگران را کوچک دانستن و خود را بزرگ دانستن خارج از حدود انسانیت است. خدا این حال را نمی پسندد، انبیا و ائمه علیهم السلام این حال را نمی پسندند، توبه او به این است که بنای کبر را خراب کند و بنای فروتنی و تواضع را بسازد.

به تمام نعمت ها فروتن بشود. در برابر مردم فروتنی کند و در خانه و اداره و جامعه آسان و فروتن بشود. (۱)

سخن حضرت سجاد علیه السلام درباره تواضع

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: مسلمان همه را از خودش بهتر بداند، چون مردم یا در عمر از ما بزرگترند ولو یک دقیقه یا کوچکترند، یک ساعت از ما دیرتر به دنیا آمده اند.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

آن کسی که از تو زودتر به دنیا آمده ولو یک دقیقه، فرصت برای یک الله اکبر بیشتر داشته، فکر کن یک الله اکبر اضافه تر از تو گفته، پس از تو بهتر است و آن کسی که یک دقیقه از تو دیرتر به دنیا آمده، دیرتر متولد شده، فرصت کمتری برای گناه

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۳۷۶/۱۵، باب تحریم التکبر، حدیث ۲۰۷۸۸؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِی رَأْسِهِ حَکَمَهٌ وَ مَلَکٌ یُمْسِکُهَا فَإِذَا تَکَبَّرَ قَالَ لَهُ اتَّضِعْ وَضَعَکَ اللَّهُ فَلَا یَزَالُ أَعْظَمَ النَّاسِ فِی نَفْسِهِ وَ أَصْغَرَ النَّاسِ فِی أَعْیُنِ النَّاسِ وَ إِذَا تَوَاضَعَ رَفَعَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ لَهُ انْتَعِشْ نَعَشَکَ اللَّهُ فَلَا یَزَالُ أَصْغَرَ النَّاسِ فِی نَفْسِهِ وَ أَرْفَعَ النَّاسِ فِی أَعْیُنِ النَّاسِ.» وسائل الشیعه: ۳۷۶/۱۵، باب تحریم التکبر، حدیث ۲۰۷۹۰؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ مَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ آدَمَ إِلَّا وَ نَاصِیَتُهُ بِیَدِ مَلَکٍ فَإِنْ تَکَبَّرَ جَذَبَهُ بِنَاصِیَتِهِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ لَهُ تَوَاضَعْ وَضَعَکَ اللَّهُ وَ إِنْ تَوَاضَعَ جَذَبَهُ بِنَاصِیَتِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ ارْفَعْ رَأْسَکَ رَفَعَکَ اللَّهُ وَ لَاوَضَعَکَ بِتَوَاضُعِکَ لِلَّهِ.»

داشته، احتمال بده که کمتر از تو گناه کرده، پس از تو بهتر است، پس همه از تو بهترند. (۱) چرا تکبر می کنید؟

چرا خود را از دیگران بالاتر می دانید که براساس این حال مردم را نپذیرید، در را به روی مردم ببندید، شانه بالا بیندازید برای مردم و از گشودن گره کار مردم رو برگردانید و مردم را کوچک ببینید.

علی بن یقطین نخست وزیر عصر هارون الرشید که به اجازه موسی بن جعفر علیهما السلام پست نخست وزیری را قبول کرده بود، یک بار فقط یک شیعه را راه نداد، گفت من وقت ندارم، بگویید یک وقت دیگر بیاید.

وقتی با لباس مبدل به مکه آمد و اعمال حجش را انجام داد، با اینکه در روایات آمده است. حاجی وقتی اعمالش تمام می شود مانند روزی است که از مادر متولد شده، دیگر هیچ گناهی در پرونده اش نیست، ولی این نخست وزیر حج انجام داده، وقتی آمد مدینه، سحر که مأمورین هارون الرشید هم او را نبینند، درب خانه موسی بن جعفر علیهما السلام را زد، حضرت آمد پشت در و گفت من وقت ندارم تو را ملاقات کنم.

سه شبانه روز در زد و گریه می کرد و گفت من چه کردم که مرا را راه نمی دهید؟ فرمود: ابراهیم جمال را چرا در اداره راه ندادی؟ وقت ندارم یعنی چه؟ چرا روی صندلی نخست وزیری کسی را کوچک دیدی و بی ارزش و قرب راهش ندادی مگر کیستی؟ تو چه می دانی، شاید اینهایی که به تو مراجعه می کنند در بین اینها اولیای خاص خدا وجود داشته باشد، که وقتی تکبر کنی، او دل شب بلند شود و یک قطره

---

۱ - ۱) - الإحتجاج على أهل اللجاج: ۳۲۰/۲، احتجاجه علیه السلام فی أشیاء شتی من علوم الدین؛ «قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ إِیَّاکَ أَنْ تُعْجَبَ مِنْ نَفْسِکَ بِذَلِک . . . وَ إِنْ عَرَضَ لَکَ إِبْلِیسُ لَعَنَهُ اللَّهُ بِأَنَّ لَکَ فَضْلًا عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَهِ فَانْظُرْ إِنْ کَانَ أَکْبَرَ مِنْکَ فَقُلْ قَدْ سَبَقَنِی بِالْإِیمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَیْرٌ مِنِّی وَ إِنْ کَانَ أَصْغَرَ مِنْکَ فَقُلْ قَدْ سَبَقْتُهُ بِالْمَعَاصِی وَ الذُّنُوبِ فَهُوَ خَیْرٌ مِنِّی وَ إِنْ کَانَ تِرْبَکَ فَقُلْ أَنَا عَلَى یَقِینٍ مِنْ ذَنْبِی وَ فِی شَکٍّ مِنْ أَمْرِهِ فَمَا لِی أَدَعُ یَقِینِی لِشَکِّی. .».

اشک بریزد و بگوید ای خدا و همان ای خدا گفتن او هزار گره به زندگیت بیندازد. (۱)متکبر اگر متواضع بشود، یعنی به دایره انسانیت برگردد، چون کبر مال شیطان است، خدا او را می آمرزد، رحمتش را نصیب او می کند، مغفرتش را نصیب او می کند، و شایسته شفاعت شفیعان می شود.

گناه جابجایی مقام و منصب

یک گناه بسیار سنگین جابجایی مقام است. یعنی آن کسی را که برایش جایگاهی گذاشته اند این جایگاه را تغییر دهند. کسی مثل امیرالمؤمنین علی علیه السلام که شایسته امامت است، در صف مأمومین قرار بدهند و دیگری را به امامت انتخاب

ص:۲۳۹

---

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۸۵/۴۸، باب ۴، حدیث ۱۰۵؛ «وَ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصُّوفِيِّ قَالَ اسْتَأْذَنَ إِبْرَاهِيمُ الْجَمَّالُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ الْوَزِيرِ فَحَجَبَهُ فَحَجَّ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ فِي تِلْكَ السَّنَهِ فَاسْتَأْذَنَ بِالْمَدِينَهِ عَلَى مَوْلَانَا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَحَجَبَهُ فَرَآهُ ثَانِيَ يَوْمِهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ يَا سَيِّدِي مَا ذَنْبِي فَقَالَ حَجَبْتُكَ لِأَنَّكَ حَجَبْتَ أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالَ وَ قَدْ أَبَى اللَّهُ أَنْ يَشْكُرَ سَعْيَكَ أَوْ يَغْفِرَ لَكَ إِبْرَاهِيمُ الْجَمَّالُ فَقُلْتُ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ مَنْ لِي بِإِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ فِي هَذَا الْوَقْتِ وَ أَنَا بِالْمَدِينَهِ وَ هُوَ بِالْكُوفَهِ فَقَالَ إِذَا كَانَ اللَّيْلُ فَامْضِ إِلَى الْبَقِيعِ وَحْدَكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْلَمَ بِكَ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَ غِلْمَانِكَ وَ ارْكَبْ نَجِيباً هُنَاكَ مُسْرَجاً قَالَ فَوَافَى الْبَقِيعَ وَ رَكِبَ النَّجِيبَ وَ لَمْ يَلْبَثْ أَنْ أَنَاخَهُ عَلَى بَابِ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ بِالْكُوفَهِ فَقَرَعَ الْبَابَ وَ قَالَ أَنَا عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ الْجَمَّالُ مِنْ دَاخِلِ الدَّارِ وَ مَا يَعْمَلُ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ الْوَزِيرُ بِبَابِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ يَا هَذَا إِنَّ أَمْرِي عَظِيمٌ وَ آلَى عَلَيْهِ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ إِنَّ الْمَوْلَى علیه السلام أَبَى أَنْ يَقْبَلَنِي أَوْ تَغْفِرَ لِي فَقَالَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ فَآلَى عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ عَلَى إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ أَنْ يَطَأَ خَدَّهُ فَامْتَنَعَ إِبْرَاهِيمُ مِنْ ذَلِكَ فَ آلَى عَلَيْهِ ثَانِياً فَفَعَلَ فَلَمْ يَزَلْ إِبْرَاهِيمُ يَطَأُ خَدَّهُ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ انْصَرَفَ وَ رَكِبَ النَّجِيبَ وَ أَنَاخَهُ مِنْ لَيْلَتِهِ بِبَابِ الْمَوْلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام بِالْمَدِينَهِ فَأَذِنَ لَهُ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ فَقَبِلَهُ.»

کنند، این جابجایی، کار فاسق است.

کسی که دانش کاری را دارد در جایی قرار بدهند که وجودش هیچ نفعی ندارد.

می گویند چون در دار و دسته ما نیست نباید در جایگاه الهی و انسانیش باشد، او برود هر که را ما می پسندیم جای او قرار بدهیم.

این جابجایی در تاریخ انجام گرفته و هنوز هم می گیرد و چه زیانهایی به جوامع وارده کرده است که بعضی هایش مثل جابجا کردن امیرالمؤمنین علیه السلام تا به حال زیانهایش جبران نشده است.

توبه، یعنی من که قدرت دارم از این جابجایی های نابجا برگردم، یعنی این جابجایی های نابجای خطرناك و زیانبارِ برای دین و برای کشور و برای ملت را رها بکنم.

خدا به انسان نمی گوید برو، بلکه به آن کسی که انسانیتش را از دست داده می گویند برو، اما آن کسی که انسان است و آن کسی که به انسانیت بر می گردد، می گویند: «تَعالَوْا » (۱)بیا. می گویند: «یا عِبادِیَ » (۲)بنده من. می گویند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا » (۳)می گویند: «وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ » (۴)رحمت برای تو گذاشته، شفاعت و مغفرت برای تو است، اما آن کسی که از چارچوب انسانیت بیرون است، تا بیرون است می گویند: برو

« قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجِیمٌ * وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلی یَوْمِ الدِّینِ » (۵)

ص:۲۴۰

۱- ۱) - آل عمران (۳) : ۶۱.

۲- ۲) - زمر (۳۹) : ۵۳.

۳- ۳) - بقره (۲) : ۱۰۴.

۴- ۴) - هود (۱۱) : ۱۱۹.

۵- ۵) - ص (۷۷) : ۷۷ - ۷۸؛ «[خدا] گفت : از آن [جایگاه] بیرون رو که بی تردید تو رانده شده ای ؛ * و حتما لعنت من تا روز قیامت بر تو باد .»

بشارت به توبه کنندگان واقعی

به تمام آنانی که دارای آثار انسانیت هستند، با یک دنیا محبت می گویند بیایید.

خدا می گوید بیا در انتظارت هستم. ارواح انبیا می گویند بیایید در انتظارتان هستیم، ارواح ائمه می گویند بیایید، در انتظارتان هستیم، وجود مبارک امام زمان علیه السلام می گوید بیایید، منتظرتان هستم تا با شفاعت ما قلم پروردگار مقدرات شما را به سعادت و عافیت دنیا و آخرت رقم بزنند. به کرامت و حق ثبت کند. شما انسان ها حرکت کنید به جانب من و رحمت من، «سارِعُوا » بشتابید:

« إِلىٰ مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّماوٰاتُ وَ الْأَرْضُ » (۱)

به آنهایی هم که می خواهند به انسانیت برگردند، می فرماید:

« يا عِبادِیَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ »

ای کسانی که صفات و آثار انسانیت را درهم کوبیدید، و موجودی وجودتان را باختید، از رحمت من ناامید نباشید:

« إِنَّ اللّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » (۲)

همه توبه کنید. همه فرد فرد جامعه باید توبه کنند. از دروغ، از غیبت، از تهمت، از خوردن مال حرام، از بی حجابی و بدحجابی همه باید توبه کنند تا جامعه روی به

۱- ۱) - آل عمران (۳) : ۱۳۳؛ «و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعتِ] آسمان ها و زمین است بشتابید.»

۲- ۲) - زمر (۳۹) : ۵۳؛ «ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید ! از رحمت خدا نومید نشوید ، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد ؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

صلاح پیش رود.

اثر توبه

همه توبه کنید، خدا می فرماید:

« لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ »

درهای برکات آسمان و زمین را به رویتان باز می کنم. با این توبه واقعی مشکلاتتان حل می شود، گره ها از کارتان باز می شود. تنگناها ریشه کن می شود، مضیقه ها از سر جامعه برداشته می شود، ناامنی ها بر طرف می شود.

« وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ » (۱)

منتظر توبه، توبه واقعی و جدی شما هستند، شما می دانید با چه خدایی روبرو هستید؟ خدایی که منتظر توبه فرعون بود، به موسی و به برادرش گفت:

« اذْهَبا إِلىٰ فِرْعَوْنَ »

به آنان نگفت بروید سر فرعون را قطع کنید یا خانه فرعون را بر سر او خراب کنید، به موسی نگفت برو با خشونت در مقابل فرعون فریاد بزن، بلکه به موسی و هارون فرمود:

« اذْهَبا إِلىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغىٰ * فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً » (۲)

۱- ۱) -اعراف (۷): ۹۶؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند ، یقیناً [درهایِ] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.»

۲- ۲) - طه (۲۰) : ۴۳ - ۴۴؛ «هر دو به سوی فرعون بروید ؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است . * پس با گفتاری نرم به او بگویید.»

با نرمی و مدارا و با محبت با این دشمن من حرف بزنید

« لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى » (۱)

به امید اینکه بیدار بشود و حالت خشیت از مرا پیدا بکند. اگر فرعون توبه می کرد، خداوند از همه گذشته او گذشت می نمود ولی توبه نکرد.

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام هفتاد و یک داغ دیده بود، گرسنه و تشنه بود، نفس که می کشید از اطراف بدنش خون می آمد. پسر فاطمه دید طاقت ندارد که روی اسب بنشیند. نوک تیز نیزه را کنار اسب در زمین فرو کرد، جای نیزه را محکم کرد، به نیزه تکیه داد. مردم هم ساکت شدند. به مردم رو کرد: ای یزیدیان! ای یاران بنی امیه! هفتاد و یک نفر از یاران مرا کشتید که هر کدامشان در گذشته و آینده جهان نمونه نداشتند.

قمر بنی هاشم یگانه بود، علی اکبر یگانه بود، حبیب بن مظاهر یگانه بود، همه هفتاد و یک نفر را قطعه قطعه کردید، من به شما اعلام می کنم قبل از اینکه خون مرا بریزید اگر توبه کنید، خداوند توبه شما را می پذیرد. اگر گلوی مرا باز کنید، درب توبه بسته می شود، من منتظرم همه برگردید ولی برنگشتند. (۲)

۱- ۱) - طه (۲۰) : ۴۴؛ «امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد .]»

۲- ۲) - الإرشاد: ۹۸/۲؛ «ثُمَّ نَادَى يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسابِ وَ قَالَ علیه السلام مَوْتٌ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ.» الإرشاد: ۹۷/۲؛ «ثم دعا الحسین علیه السلام براحلته فرکبها و نادى بأعلى صوته یا أهل العراق و جلهم یسمعون فقال أیها الناس اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتى أعظکم بما یحق لکم علی و حتى أعذر إلیکم فإن أعطیتمونی النصف کنتم بذلک أسعد و إن لم تعطونی النصف من أنفسکم فاجمعوا رأیکم ثم لا یکن أمرکم.» بحار الأنوار: ۱۹۲/۴۴، باب ۲۶؛ «الْحِلْيَةُ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ الْقَوْمُ بِالْحُسَيْنِ وَ أَيْقَنَ أَنَّهُمْ قَاتِلُوهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قَدْ نَزَلَ مَا تَرَوْنَ مِنَ الْأَمْرِ وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ إِلَّا خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ أَ لَاتَرَوْنَ الْحَقَّ لَايُعْمَلُ بِهِ وَ الْبَاطِلَ لَايُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ وَ إِنِّي لَاأَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَماً وَ أَنْشَأَ مُتَمَثِّلًا لَمَّا قَصَدَ الطَّف.»

با یک چنین خدایی روبه رو هستید، با یک کلمه با یک اقرار با یک تعهد، که خدایا من آمدم از حالات غیرانسانی برگردم، و حیثیت انسانی خود را برگردانم. یک چنین قراری با خدا ببندید، به خودش قسم، تمام گذشته ما را می بخشد،

« إِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » (۱)

حضرت رضا علیه السلام نشسته بودند یک نفر به ایشان گفت: یابن رسول الله، فرعون که توبه کرد، خدا چرا قبول نکرد. حضرت فرمود: در امواج دریا که کار از کار گذشته بود مرگ را دید توبه کرد، این توبه که فایده ای ندارد، یک علت دیگرش هم این است که وقت فرو رفتن در آب به موسی ناله کرد، ای موسی مرا نجات بده، ولی من به موسی گفتم فرعون را که تو خلق نکرده بودی، اگر به خودم ناله زده بود، قبولش می کردم.

توبه حرّ

(۲)

آیا گناهان دوره عمر ما سنگین تر است یا گناه حرّ بن یزید ریاحی؟ یقینا گناه حر، گناه حر این بود که جلوی ابی عبدالله را گرفت؛ گفت: نمی گذارم بروی، نه مکه

۱- ۱) - زمر (۳۹) : ۵۳؛ «یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد ؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲- ۲) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۷۷/۲، باب ۲۲؛ «عَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ لِأَيِّ عِلَّةٍ اغرق اللَّهُ عزوجل فِرْعَوْنَ وَ قَدْ آمَنَ بِهِ وَ أَقَرَّ بِتَوْحِيدِهِ قَالَ لِأَنَّهُ آمَنَ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْبَأْسِ وَ الْإِيمَانُ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْبَأْسِ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي السَّلَفِ وَ الْخَلَفِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا الْآيَتَيْنِ.»

بروی و نه یمن بروی، نه مدینه بروی و نه کوفه بروی.

امام علیه السلام را اینقدر نگه داشت تا سی هزار نفر گرگ امام علیه السلام را محاصره کردند و با یارانش کشتند، ولی صبح عاشورا یک مقدار فکر کرد، دید عجب گناه عظیمی را مرتکب شده، یک گناه بی نمونه، بار این گناه کمر آسمانها و زمین را می شکست، چنانچه در زیارت عاشوراست، که می گوییم یا اباعبدالله مصیبت تو بر همه آسمانها و زمین گران آمد. چه مصیبتی، بعد از جلوگیری حر، چه اتفاق عجیبی افتاد که حضرت زین العابدین علیه السلام روی منبر مسجد شام زار زار گریه کرد و گفت: مردم کسی را کشتید که ماهیان دریا برایش گریه کردند، پرندگان هوا برایش گریه کردند، ملائکه گریه کردند، جن گریه کرد و این کار حر بود.

اما حرّ اول طلوع آفتاب پسرش علی را صدا کرد که هیجده سالش بود، گفت: بابا بیا طرف ابی عبدالله برویم، گفت پدر، خجالت نمی کشی، تو هشت روز جلوی پسر پیامبر را گرفتی، با زن و بچه اش، به این مردم قاتل تحویل دادی، فکر می کنی بروی پیش امام حسین راهت می دهد، گفت: پسرم تو حسین را نمی شناسی، من چکمه هایم را پر خاک می کنم و می اندازم گردنم، این گردنم را کج می کنم، تو دست مرا بگیر، مرا طرف پسر فاطمه برسان.

چند قدمی خیمه ها ابی عبدالله بیرون آمد، قمر بنی هاشم بیرون آمد، تا چشمش به ابی عبدالله افتاد گفت اول بپرسم و بقیه قدمها را بردارم، صدا زد من می توانم از این حیوانیتی که دچارش بودم به انسانیت برگردم.

امام حسین علیه السلام فرمود: چرا سرت را پایین انداختی؟ ابی عبدالله آغوشش را باز کرد. (۱)

۱- ۱) - الإرشاد: ۹۸/۲؛ «. . . فلما رأى الحر بن يزيد أن القوم قد صمموا على قتال الحسين عليه السلام قال لعمر بن سعد أى عمر أمقاتل أنت هذا الرجل قال إى و الله قتالا أيسره أن تسقط الرءوس و تطيح الأيدى قال أفما لكم فيما عرضه عليكم رضى قال عمر أما لو كان الأمر إلى لفعلت و لكن أميرك قد أبى. فأقبل الحر حتى وقف من الناس موقفا و معه رجل من قومه يقال له قره بن قيس فقال له يا قره هل سقيت فرسك اليوم قال لا قال فما تريد أن تسقيه قال قره فظننت و الله أنه يريد أن يتنحى فلا يشهد القتال و يكره أن أراه حين يصنع ۰۰۰ فقال له الحر إنى و الله أخير نفسى بين الجنه و النار فو الله لا أختار على الجنه شيئا و لو قطعت و حرقت. ثم ضرب فرسه فلحق بالحسين عليه السلام فقال له جعلت فداك يا ابن رسول الله أنا صاحبك الذى حبستك عن الرجوع و سايرتك فى الطريق و جعجعت بك فى هذا المكان و ما ظننت أن القوم يردون عليك ما عرضته عليهم و لا يبلغون منك هذه المنزله و الله لو علمت أنهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت منك الذى ركبت و إنى تائب إلى الله تعالى مما صنعت فترى لى من ذلك توبه فقال له الحسين عليه السلام نعم يتوب الله عليك فانزل قال فأنا لك فارسا خير منى راجلا أقاتلهم على فرسى ساعه و إلى النزول ما يصير آخر أمرى فقال له الحسين عليه السلام فاصنع يرحمك الله ما بدا لك. فاستقدم أمام الحسين عليه السلام ثم أنشأ رجل من أصحاب الحسين عليه السلام يقول لنعم الحر حر بنى رياح و حر عند مختلف الرماح و نعم الحر إذ نادى حسين و جاد بنفسه عند الصباح»

به خدا قسم، الان آغوش رحمت خدا برای همه شما باز است. غرق گنه ناامید مشو زدربار ما که عفو کردن بود در همه دم کار ما

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

نقش دوست در سرنوشت انسان

۱۸

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

سوره مبارکه یوسف، دوستان حقیقی و دشمنان واقعی را به انسان شناسانده است. اگر زلف زندگی انسان، به دوستان واقعی او گره بخورد، رابطه ای میان او و منابع خیر کامل ایجاد می شود که باعث انتقال خیر و نیکی و احسان خاص ایشان به انسان می گردد. در سایه این انتقال است که انسان خاک نشین، به انسان عرشی و ملکوتی تبدیل می شود ؛ اما اگر زلف حیات انسان، به دشمنان او گره بخورد، میان او و منابع شر، گره خورده است و باعث اخلال در حالات روان انسان می شود، انسان را به منبع شر تبدیل می کند و او را به بی نهایت زیر صفر می کشاند :

« ثُمَّ رَدَدْنٰاهُ أَسْفَلَ سٰافِلِینَ » (۱)

أسفل أفعل تفضیل است ؛ مانند خوب و خوب تر، که خوب تر أفعل تفضیل است ؛ مثلاً خداوند درباره پاداش اعمال می فرماید :

« بِأَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ » (۲)

۱- ۱) - تین (۹۵) : ۵؛ «آن گاه او را [به سبب گناهکاری] به [مرحله] پست ترینِ پَستان بازگرداندیم .»

۲- ۲) - نحل (۱۶) : ۹۶؛ «پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند ، می دهیم .»

نماز هشتاد سال نماز را به اندازه بهترین نماز او می دهیم. ملاک، بهترین عمل است.

بدترین، گناه جبران نکردن گناه است

یکی از موارد أفعل تفضیل، همین جا است که اگر گناه کاران جبران نکنند، بدی های آنان را برمی گردانیم و ایشان را به پست ترین درجه بازمی گردانیم که دیگر جایی برای پستی بیش تر ندارد. اگر بتوان با چشم دل، معنای عینی أسفل السافلین را دید، همان لحظه، قلب انسان از ترس می ایستد. خود انسان، به دشمن راه می دهد که این قدر او را به هم بریزد تا از پست ها هم پست تر شود. نمونه این شیطان را خداوند در سوره مبارکه فرقان، ضمن یک داستان بیان کرده است که متأسفانه این نوع شیطان در کشور ما نیز در همه شؤون هست.

داستان این است که یکی از نام های کتاب خدا «ذکر است» :

« إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ » (۱)

یعنی این کتاب، حقایق شهودی را به شما یادآور می شود، یاد خدا، قیامت، صراط و پرونده اعمال گذشته و آینده.

انسانی که از قرآن بریده شود، فراموش کار و غافل می شود و یک ذره ای در این فضا نمی تواند به سوی خدا برود.

شخص جسور و اهانت به پیامبر اکرم

ص:۲۵۰

۱- ۱) - حجر (۱۵) : ۹؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم ، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم .»

یک نفر پول داری می خواست سفره ای بیندازد. پیش خود فکر کرد که سران قوم و خویشان خود را هم دعوت کنم. یکی از این سران، پیامبر صلی الله علیه و آله بود. گفت: دلم می خواهد برای ناهار تشریف بیاورید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این خانه بت پرست است. من از غذای او نمی خورم ، ولی چون دعوت کردی، می آیم. او گفت: میهمان به خانه من بیاید، ولی چیزی نخورد؟ این برای من کشنده است. سپس گفت: من چه کار کنم تا شما بیایید و از این سفره، غذا بخورید؟ حضرت گفت: مسلمان شو و شهادت به توحید و رسالت من بده و بگو که از همه معبودهای باطل و فرهنگ های منفی بریدم. حضرت آمدند، غذا خوردند و رفتند.

فردا ابی بن خلف به این شخص گفت: شنیده ام که میهمانی داشتید و این آقا را هم دعوت کرده ای و مسلمان هم شده ای. گفت: بله.

گفت: من و دوستانم قصد داریم رابطه خود را با تو قطع کنیم.

« الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ » (۱)

ای بیچاره! همه را رها کردی و رفتی؟ در همین جا است که خداوند می فرماید:

سختی و تنهایی را تحمل کن! چند روز دیگر، اسلام جهان گیر می شود به این چند موج ظاهری فریب نخور. این، نقطه خطرناکی است که انسان در این نقطه تصمیم بگیرد. همه این جهنمی ها از همین نقطه جهنمی می شوند.

گفت: نه، من با شما هستم. ابی بن خلف گفت: پس کار دیروز خود را جبران کن و به مسجد الحرام برو و سجده پیامبر که تمام شد، به صورت او آب دهان بینداز. (۲)

۱- ۱) – ناس (۱۱۴) : ۵؛ «آنکه همواره در سینه های مردم وسوسه می کند.»

۲- ۲) – المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۳۶/۱؛ بحار الأنوار: ۶۹/۱۸، باب ۸، حدیث ۲۴؛ «ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الضَّحَّاکُ فِی قَوْلِهِ وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ نَزَلَتْ فِی عُقْبَهَ بْنِ أَبِی مُعَیْطٍ وَ أُبَیِّ بْنِ خَلَفٍ وَ کَانَا تَوْأَمَیْنِ فِی الْخَلَّهِ فَقَدِمَ عُقْبَهُ مِنْ سَفَرِهِ وَ أَوْلَمَ جَمَاعَهَ الْأَشْرَافِ وَ فِیهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لَاآکُلُ طَعَامَکَ حَتَّی تَقُولَ لَاإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ فَشَهِدَ الشَّهَادَتَیْنِ فَأَکَلَ مِنْ طَعَامِهِ فَلَمَّا قَدِمَ أُبَیُّ بْنُ خَلَفٍ عَذَلَهُ وَ قَالَ صَبَأْتَ فَحَکَی قِصَّتَهُ فَقَالَ إِنِّی لَاأَرْضَی عَنْکَ أَوْ تُکَذِّبَهُ فَجَاءَ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ تَفَلَ فِی وَجْهِهِ صلی الله علیه و آله فَانْشَقَّتِ التَّفْلَهُ شِقَّتَانِ [شِقَّتَیْنِ] وَ عَادَتَا إِلَی وَجْهِهِ فَأَحْرَقَتَا وَجْهَهُ وَ أَثَّرَتَا وَ وَعَدَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله حَیَاتَهُ مَا دَامَ فِی مَکَّهَ فَإِذَا خَرَجَ قُتِلَ بِسَیْفِهِ فَقُتِلَ عُقْبَهُ یَوْمَ بَدْرٍ وَ قَتَلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِیَدِهِ أُبَیّاً.»

شیطان یعنی کسی که انسان را از خیر و کرامت و ارزش داران قیچی می کند ، اما کار دوست، وصل کردن است : تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی (۱)

هیچ پیامبری برای فصل کردن نیامده است ، اما شیطان همه را از تو می بُرد.

نثر و نظم ماجرای موسی و کافر

مرحوم نراقی، در کتاب «خزائن» و «طاقدیس»، این مطلب را به صورت نثر و نظم بیان کرده است : دید موسی کافری اندر رهی

۱- ۱) - مولوی.

شد روان تا طور با حق راز گفت

گفت حق: کو آن پیام بنده ام؟

این طرف، هر چه هست، ادب است و آن طرف، بی ادبی. پس بگو: گفتت خدای دلخراش

این پیرمرد هم مثل کودک شش ماهه است. چون که موسی باز گشت از کوه طور

موسی او را یک سخن تعلیم کرد این بگفت و جان به حق تسلیم کرد (۱)

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۲۵۴

۱- ۱) - ملا احمد نراقی.

توبه، افق طلوع آمرزش

۱۹

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

غیر از آیاتی که در قرآن مجید و کتاب های آسـمانی نازل شده است، سخنان مهمی را خداوند به وسیله پیامبران بزرگ خود، به بنـدگانش ابلاغ کرده است. این مجموعه سـخنان، بسـیار مهم، باارزش و پیچیـده به رحمت، کرامت و لطف است؛ از جمله، خداوند می فرماید :

شش برنامه از سوی من برای شـما قرار داده شده است و شش برنامه را شما باید ارائه کنید تا همزمان با برنامه های شما، برنامه های من از افق حیات شما طلوع کند. (۱)اول این است که: مغفرتم را برای شـما قرار دادم ، اما طلوع این مغفرت، به زلف توبه شمـا گره خـورده است. اگر تـوبه از سـوی شـما تحقق یابـد، این توبه، افق طلوع آمرزش من است. در آیـات قرآن و روایـات، توضیح داده شده است که توبه به معنای خروج از گناه و بازگشت به خواسته های خداوند است. توبه بی نماز، برگشت به

۱- ۱) - تحریر المواعظ العددیه: ۴۲۹؛ «قال اللّه تعالی: یا عبادی ستّه منّی و ستّه منکم: المغفره منّی و التّوبه منکم، و الجنّه منّی و الطّاعه منکم، و الرّزق منّی و الشکر منکم، و القضاء منّی و الرّضاء منکم، و البلاء منّی و الصبر منکم، و الإجابه منّی و الـدّعاء منکم.»

نماز است. توبه دروغ و غیبت و تهمت، ترک این ها است. وقتی این عمل از بنده صادر شود، به یقین غفران الهی از حضرتش طلوع و ظهور خواهد کرد. به همه گناه کاران هم اعلام شده است که ناامیدی از رحمت او کفر است. (۱) گناه است که انسان گمان کند که با این گناهان سنگین، خدا او را نمی آمرزد. از گناهان کبیره، ربا، قتل نفس، زنا و عاق والدین هستند ، ولی قرآن می فرماید: همه این ها حل شدنی اند و آمرزیده می شوند. آن چه بر آن اصرار شده است، این است که گناه کار، به گناه برنگردد و آن را تکرار نکند، این یک حقیقت است: طفیل هستی عشق اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادتی ببری (۲)

کدام درخواست کننده، به من مراجعه کرده است و من او را رد کرده ام؟ کدام گناه کار توبه کرده است و من او را نیامرزیده ام؟

برخورد عیسی بن مریم علیه السلام با گناهکار حرفه ای

عیسی بن مریم علیه السلام جایی می رفت. گناه کاری حرفه ای با دیدن او و یاران او، بیدار شد و گفت : می شود من راهم را عوض کنم و به گروه شما بپیوندم؟ او در باطن، اطمینان یافته بود که می تواند این کار را بکند. با یکی دو قدم فاصله، دنبال این جمعیت حرکت کرد.

یکی از یاران مسیح برگشت، او را شناخت. با حالتی رنج آور به مسیح گفت: آیا درست است که این پلید بد طینت، دنبال ما راه بیفتد و از ما شود؟ خطاب به مسیح رسید که به او بگو: صدایت را بلند کردی و با کبر مطالبی را گفتی که دل این گناه کار

۱- ۱) - خداوند در قرآن می فرماید: یوسف (۱۲) : ۸۷؛ «لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ»
۲- ۲) - حافظ شیرازی.

شکست. همه اعمال عمرت را بر باد دادی. از امروز، عمل از سر بگیر و به این گناه کار هم بگو که بیا و از ما باش و گناهان تو آمرزیده شد. (۱)اگر به مردم بدهکاریم، می توانیم به خداوند راست بگوییم که آن چه از مردم نزد من است، برمی گردانم. او نیز این گونه است که یا از همین الان می آمرزد. ممکن است اجرای توبه من یک ماه طول بکشد ، ولی آمرزش خداوند طولی نمی کشد.

همان وقت که پشیمان می شود و توبه می کند، می آمرزد؛ کسی را که بیست سال است نماز نخوانده است، هنوز یک رکعت قضا نکرده است، می آمرزد. دیگری را چون نیت کرده است و پسر بزرگی هم ندارد که برایش نماز بخواند یا پول ندارد که وصیت کند برای او نماز بخوانند، آمرزیده است.

آیات آمرزش عجیب است. عشق به بخشیدن گناهکار، در این آیات موج می زند.

برگردان طرح نظامی فتح مکّه توسط علی علیه السلام

در یک جمعیت چند نفره از مؤمنان درجه اول، به پیامبر گرامی اسلام طرحی نظامی داده شد و باید این طرح پنهان می ماند تا پیامبر غافلگیرانه مکه را بگیرند.

یکی از ایشان پنهانی به یکی از دوستان بت پرست خود نامه ای نوشت که ما در حال آمدن هستیم. اگر این سرّ فاش می شد، به یقین مکه فتح نمی شد. جبرئیل نازل شد و گفت: نامه را به زنی داده است و الان به سوی مکه در حرکت است. حضرت به ابوبکر فرمود: برو نامه را از آن زن بگیر. ابوبکر آمد و به او رسید. زن التماس کرد.

ابوبکر دلش سوخت و برگشت. حضرت به عمر فرمود: برو نامه را بگیر. زن گفت:

نامه نزد من نیست. عمر برگشت. حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علی جان!

ص:۲۵۹

۱- ۱) - تفسیر فاتحه الکتاب، عالمی ناشناخته، هم عصر فیض کاشانی.

برو نامه را بگیر و بیاور. امام مؤدبانه فرمود: نامه را بده! زن گفت: نامه نزد من نیست.

امام فرمود: خدا و پیامبر دروغ نمی گویند. شمشیرش را کشید و فرمود : تو را می کشم و نامه را پیدا می کنم. زن نامه را داد.

دل پیامبر به درد آمده است که چرا می خواستند سرّ مملکت را فاش کنند. چرا می خواستند اسرار حکومت را به بیگانه بدهند. فرمود: ای صاحب نامه! از جایت برخیز! آبروی تو باید برود. بلند شو تا همه ببینند که من تو را می شناسم. او نیز در میان جمعیت، سرش را به زیر انداخته بود و بدون این که حرفی بزند، گفت: خدایا! من مخالف تو و پیامبرت نیستم، پس نگذار آبروی من برود. پیامبر دوباره با ناراحتی فرمود : برخیز وگرنه اسم تو را می برم. گناهکار دوباره گفت: خدایا! زودتر برای من کاری بکن، الان اسم مرا می برد. پیامبر بار سوم نیز سخن خود را تکرار کرد ، اما جبرئیل نازل شد و گفت: خدا او را بخشید، رهایش کن. (۱)

ص:۲۶۰

---

۱ – ۱) – الإرشاد، شیخ مفید: ۵۷/۱ – ۵۹؛ «أن النبی صلی الله علیه و آله لما أراد فتح مکه سأل الله جل اسمه أن یعمی أخباره علی قریش لیدخلها بغته و کان علیه السلام قد بنی الأمر فی مسیره إلیها علی الاستسرار بذلک فکتب حاطب بن أبی بلتعه إلی أهل مکه یخبرهم بعزیمه رسول الله صلی الله علیه و آله علی فتحها و أعطی الکتاب امرأه سوداء کانت وردت المدینه تستمیح بهاالناس و تستبرهم و جعل لها جعلا علی أن توصله إلی قوم سماهم لها من أهل مکه و أمرها أن تأخذ علی غیر الطریق فنزل الوحی علی رسول الله صلی الله علیه و آله بذلک فاستدعی أمیر المؤمنین علیه السلام و قال له إن بعض أصحابی قد کتب إلی أهل مکه یخبرهم بخبرنا و قد کنت سألت الله أن یعمی أخبارنا علیهم و الکتاب مع امرأه سوداء قد أخذت علی غیر الطریق فخذ سیفک و ألحقها و انتزع الکتاب منها و خلها و صر به إلی.. . فقال له أمیر المؤمنین علیه السلام یخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله أن معها کتابا و یأمرنی بأخذه منها و تقول أنت أنه لا کتاب معها ثم اخترط السیف و تقدم إلیها فقال أما و الله لئن لم تخرجی الکتاب لأکشفنک ثم لأضربن عنقک فقالت له إذا کان لا بد من ذلک فأعرض یا ابن أبی طالب بوجهک عنی فأعرض علیه السلام بوجهه عنها فکشفت قناعها و أخرجت الکتاب من عقیصتها فأخذه أمیر المؤمنین علیه السلام و صار به إلی رسول الله ص فأمر أن ینادی بالصلاه جامعه فنودی فی الناس فاجتمعوا إلی المسجد حتی امتلأ بهم ثم صعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنبر و أخذ الکتاب بیده و قال أیها الناس إنی کنت سألت الله عز و جل أن یخفی أخبارنا عن قریش و إن رجلا منکم کتب إلی أهل مکه یخبرهم بخبرنا فلیقم صاحب الکتاب و إلا فضحه الوحی فلم یقم أحد فأعاد رسول الله صلی الله علیه و آله مقالته ثانیه و قال لیقم صاحب الکتاب و إلا فضحه الوحی فقام حاطب بن أبی بلتعه و هو یرعد کالسعفه فی یوم ریح العاصف فقال یا رسول الله أنا صاحب الکتاب و ما أحدثت نفاقا بعد إسلامی و لا شکا بعد یقینی فقال له النبی صلی الله علیه و آله فما الذی حملک علی أن کتبت هذا الکتاب قال یا رسول الله إن لی أهلا بمکه و لیس لی بها عشیره فأشفقت أن یکون الدائره لهم علینا فیکون کتابی هذا کفا لهم عن أهلی و یدا لی عندهم و لم أفعل ذلک لشک فی الدین فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله مرنی بقتله فإنه قد نافق فقال النبی صلی الله علیه و آله إنه من أهل بدر و لعل الله تعالی اطلع علیهم فغفر لهم أخرجوه من المسجد قال فجعل الناس یدفعون فی ظهره حتی أخرجوه و هو یلتفت إلی النبی صلی الله علیه و آله لیرق علیه فأمر النبی صلی الله علیه و آله برده و قال له قد عفوت عنک و عن جرمک فاستغفر ربک و لا تعد بمثل ما جنیت.»

بهشت از خدا، طاعت از بنده

تو جدی توبه کن، همان جا تو را می بخشد. خدا را که نمی توانی فریب دهی :

«الجَنّهُ مِنّی»

همه هشت بهشت ساخت او است. اکنون هم بهشت موجود است ، ولی زلف بهشت او، به خدمت و عبادت تو گره خورده است. بی عبادت و طاعت و خدمت، راهی به بهشت او نخواهی داشت.

نماز پیامبر بر جنازه گنهکار نیکوکار

جنازه ای را در مسجد گذاشتند. خانواده او گفتند: آیا می آیید بر بدن او نماز بخوانید؟ آنها اظهار بی میلی کردند. جبرئیل آمد و گفت : یا رسول اللّه! خدا می گوید

ص:۲۶۱

نماز او را بخوان. می دانیم از او دل گیر هستی ؛ امّا دیشب که باران باریـد و یک خانواده گرفتار شدند، او که زنده بود، رفت و مشکل ایشان را حل کرد. (۱) تو بیا و در نماز بگو: «اغفر لِهذا المیت» تا او را ببخشم. من نکردم امر تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم (۲)

من خاك را به انسان زنـده تبدیل کردم تا به او جودی کرده باشم. ایشان مرا رها می کنند ؛ ولی من که ایشان را رها نمی کنم و به آنـان بی محبتی نمی کنم. وقتی می خواهم او را بیـامرزم، حال گریه در او به وجود می آورم. چون خـدا خواهـد که ما را یاری کند میل ما را جانب زاری کند (۳)

نعمت از خدا، پاسخ از بنده

سوم، ای بندگان من! روزی شـما از من، و شـکر از شما. این جا غیر از آمرزش و توبه است. این جا غیر از دو مورد قبلی است. نان تو را قطع نمی کنم. من نان تو را نمی بُرم.

موسی علیه السلام یک بار به من گفت: مرگ فرعون را برسان! گفتم چگونه؟ گفت: آب و نان او را قطع کن! این قدر تشنه و گرسـنه شود تا بمیرد. به او گفتم: او می تواند از بندگی من دست بردارد ، اما من از خدایی خود دست برنمی دارم. من آب و نان او را می دهم، او هر کاری می خواهد، بکند. (۴)

ص:۲۶۲

۱- ۱) - تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار: ۷۲۰/۱.

۲- ۲) - مولوی.

۳- ۳) - مولوی.

۴- ۴) - راجع هلاـکت فرعون در روایات این طور آمـده: الخصال: ۵۳۹/۲، حدیث ۱۱؛ «عن زراره عن أبی جعفر علیه السـلام قال أملی الله عز و جل لفرعون ما بین الکلمتین قوله أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلیٰ و قوله مٰا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرِی أربعین سـنه ثم أخذه الله نکال الآخره و الأولی و کان بین أن قال الله عز و جل لموسـی و هارون علیه السلام قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُمٰا و بین أن عرفه الله تعالی الإجابه أربعین سـنه ثم قال قال جبرئیل علیه السـلام نازلت ربی فی فرعون منازله شدیـده فقلت یا رب تـدعه و قـد قال أنا ربکم الأعلی فقال إنما یقول مثل هذا عبد مثلک.»

احکام از من، نماز واجب، خمس واجب، اطاعت از اولیای الهی واجب، رضا و خشنودی از احکام من از شما. نگویید چرا نماز را بر ما واجب کردی. تو وضو می گیری و نماز می خوانی تا می گویی :

« اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ »

می گویم: صراط مستقیم من علی است. تو را با او پیوند می دهم. امتحان از من، استقامت در امتحان از تو. دعا از تو، جواب دعا از من. (۱)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

---

۱ – ۱) – الکافی: ۲۸۸/۸، حدیث ۴۳۴؛ «عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَيَّ فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ نَحْنُ عَلَى بَابِ بَنِي شَيْبَةَ فَقَالَ يَا فُضَيْلُ هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَايَعْرِفُونَ حَقّاً وَ لَايَدِينُونَ دِيناً يَا فُضَيْلُ انْظُرْ إِلَيْهِمْ مُكِبِّينَ عَلَى وُجُوهِهِمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَسْخُورٍ بِهِمْ مُكِبِّينَ عَلَى وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ يَعْنِي وَ اللَّهِ عَلِيّاً عليه السلام وَ الْأَوْصِيَاءَ عليه السلام ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَا فُضَيْلُ لَمْ يَتَسَمَّ بِهَذَا الِاسْمِ غَيْرُ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَّا مُفْتَرٍ كَذَّابٌ إِلَى يَوْمِ الْبَأْسِ هَذَا.» شواهد التنزیل: ۳۴۶/۱؛ «محمد، عن أبیه علی عن أبیه عبد الله بن عباس فی تفسیر قول الله تعالی وَ اللّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ یعنی به الجنه، وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی بولایه علی بن أبی طالب علیه السلام .»

گستردگی ظرفیت انسان

۲۰

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

حضرت یوسف زندگی اش با دوستان و یاران حقیقی، گره خورد و از این دوستان و یاران، که عالی ترین منابع سود و برکت بودند، بهره کامل را برد. از راه این دوستان، ساختمان انسانیتی برای او ساخته شد که کامل و جامع بود و بنابر فرموده قرآن، همه خیر دنیا و آخرت، برای او طلوع کرد. او ثابت کرد که ظرفیت انسان این چنین گسترده است.

این دوستان واقعی، عبارت از انبیای خدا به ویژه، پدر و جد و پدر جد او و نیز منبع درونی عقل او بودند. معلوم است که وقتی انسان سر این سفره قرار بگیرد و این گونه تغذیه شود، یوسف می شود. بنا نیست که در عالم، فقط یک یوسف به وجود آید. از نظر ظاهری و چهره، همه انسان ها تک نسخه و منحصر به فرد هستند.

سر انگشتان دو انسان، با هم مساوی نیستند ، ولی از نظر شخصیت انسانی می توانند در عرض هم قرار گیرند و از نظر معنوی می توانند یوسف شوند. و اگر یوسف نشوند، چه بسا گرگ یوسف شوند.

اقسام مردم

قرآن مجید، مردم را به دو دسته تقسیم کرده است: مجرم و مسلم – و به معنای

وسیع آن – مؤمن و فاسق، جاهل و عالم و این مطلب را در ضمن آیاتی به صورت پرسش مطرح کرده است :

« أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً » (۱). (۲)« هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ » (۳). (۴)

۱- ۱) – سجده (۳۲) : ۱۸؛ «با این حال آیا کسانی که مؤمن اند مانند کسانی هستند که فاسق اند ؟»

۲- ۲) – بحار الأنوار: ۳۳۷/۳۵، باب ۱۳، حدیث ۲؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ قَالَ وَ ذَلِکَ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ الْوَلِیدَ بْنَ عُقْبَهَ بْنِ أَبِی مُعَیْطٍ تَشَاجَرَا فَقَالَ الْفَاسِقُ الْوَلِیدُ بْنُ عُقْبَهَ أَنَا وَ اللَّهِ أَبْسَطُ مِنْکَ لِسَاناً وَ أَحَدُّ مِنْکَ سِنَاناً وَ أَمْثَلُ مِنْکَ حَشْواً فِی الْکَتِیبَهِ فَقَالَ عَلِیٌّ اسْکُتْ فَإِنَّمَا أَنْتَ فَاسِقٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَأْوی نُزُلًا بِما کانُوا یَعْمَلُونَ فَهُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ أَمَّا الَّذِینَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النّارُ کُلَّما أَرادُوا أَنْ یَخْرُجُوا مِنْها أُعِیدُوا فِیها وَ قِیلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ.» تفسیر فرات الکوفی: ۳۲۷، حدیث ۴۴۶؛ «عن ابن عباس [رضی الله عنه] فی قوله [تعالی] أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً [یعنی علی بن أبی طالب علیه السلام] کَمَنْ کانَ فاسِقاً [یعنی] الولید بن عقبه بن أبی معیط [لعنه الله لا یَسْتَوُونَ عند الله] و [فی] قوله [تعالی] أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَأْوی نُزُلًا [بِما کانُوا یَعْمَلُونَ] نزلت فی علی [بن أبی طالب علیه السلام] وَ أَمَّا الَّذِینَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النّارُ نزلت فی الولید بن عقبه.»

۳- ۳) – زمر (۳۹) : ۹؛ «آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانش اند ، یکسانند ؟»

۴- ۴) – الکافی: ۲۱۲/۱، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عز و جل هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لَایَعْلَمُونَ عَدُوُّنَا وَ شِیعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ.» الکافی: ۲۶/۱، حدیث ۲۹؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ یَا مُفَضَّلُ لَایُفْلِحُ مَنْ لَایَعْقِلُ وَ لَایَعْقِلُ مَنْ لَایَعْلَمُ وَ سَوْفَ یَنْجُبُ مَنْ یَفْهَمُ وَ یَظْفَرُ مَنْ یَحْلُمُ وَ الْعِلْمُ جُنَّهٌ وَ الصِّدْقُ عِزٌّ وَ الْجَهْلُ ذُلٌّ وَ الْفَهْمُ مَجْدٌ وَ الْجُودُ نُجْحٌ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ مَجْلَبَهٌ لِلْمَوَدَّهِ وَ الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَاتَهْجُمُ عَلَیْهِ اللَّوَابِسُ وَ الْحَزْمُ مَسَاءَهُ الظَّنِّ وَ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ الْحِکْمَهِ نِعْمَهُ الْعَالِمِ وَ الْجَاهِلُ شَقِیٌّ بَیْنَهُمَا وَ اللَّهُ وَلِیُّ مَنْ عَرَفَهُ وَ عَدُوُّ مَنْ تَکَلَّفَهُ وَ الْعَاقِلُ غَفُورٌ وَ الْجَاهِلُ خَتُورٌ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تُکْرَمَ فَلِنْ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ فَاخْشُنْ وَ مَنْ کَرُمَ أَصْلُهُ لَانَ قَلْبُهُ وَ مَنْ خَشُنَ عُنْصُرُهُ غَلُظَ کَبِدُهُ وَ مَنْ فَرَّطَ تَوَرَّطَ وَ مَنْ خَافَ الْعَاقِبَهَ تَثَبَّتَ عَنِ التَّوَغُّلِ فِیمَا لَایَعْلَمُ وَ مَنْ هَجَمَ عَلَی أَمْرٍ بِغَیْرِ عِلْمٍ جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ یَعْلَمْ لَمْ یَفْهَمْ وَ مَنْ لَمْ یَفْهَمْ لَمْ یَسْلَمْ وَ مَنْ لَمْ یَسْلَمْ لَمْ یُکْرَمْ وَ مَنْ لَمْ یُکْرَمْ یُهْضَمْ وَ مَنْ یُهْضَمْ کَانَ أَلْوَمَ وَ مَنْ کَانَ کَذَلِکَ کَانَ أَحْرَی أَنْ یَنْدَمَ.»

« أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ » (۱). (۲)

« وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ » (۳). (۴)

۱- ۱) - قلم (۶۸) : ۳۵؛ «آیا ما تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام خود] رای چون مجرمان قرار می دهیم ؟»

۲- ۲) - الکافی: ۱۱/۸، حدیث ۱؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام قال خرجت هذه الرساله من أبی عبد الله علیه السلام إلی أصحابه ... و اعلموا أن الإسلام هو التسلیم و التسلیم هو الإسلام فمن سلم فقد أسلم و من لم یسلم فلا إسلام له و من سره أن یبلغ إلی نفسه فی الإحسان فلیطع الله فإنه من أطاع الله فقد أبلغ إلی نفسه فی الإحسان و إیاکم و معاصی الله أن ترکبوها فإنه من انتهک معاصی الله فرکبها فقد أبلغ فی الإساءه إلی نفسه و لیس بین الإحسان و الإساءه منزله فلأهل الإحسان عند ربهم الجنه و لأهل الإساءه عند ربهم النار فاعملوا بطاعه الله و اجتنبوا معاصیه و اعلموا أنه لیس یغنی عنکم من الله أحد من خلقه شیئا لا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا من دون ذلک فمن سره أن تنفعه شفاعه الشافعین عند الله فلیطلب إلی الله أن یرضی عنه و اعلموا أن أحدا من خلق الله لم یصب رضا الله إلا بطاعته و طاعه رسوله و طاعه و لا ه أمره من آل محمد صلی الله علیه و آله و معصیتهم من معصیه الله و لم ینکر لهم فضلا عظم أو صغر و اعلموا أن المنکرین هم المکذبون و أن المکذبین هم المنافقون و أن الله عز و جل قال للمنافقین و قوله الحق إن المنافقین فی الدرک الأسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا... .»

۳- ۳) - و اقعه (۵۶) : ۲۷؛ «و سعادتمندان چه بلند مرتبه اند سعادتمندان !»

۴- ۴) - الکافی: ۸/۲، حدیث ۱؛ «عن أبی جعفر علیه السلام قال إن الله تبارک و تعالی حیث خلق الخلق خلق ماء عذبا و ماء مالحا أجاجا فامتزج الماء ان فأخذ طینا من أدیم الأرض فعرکه عرکا شدیدا فقال لأصحاب الیمین و هم کالذر یدبون إلی الجنه بسلام و قال لأصحاب الشمال إلی النار و لا أبالی ثم قال أ لست بربکم قالوا بلی شهدنا أن تقولوا یوم القیامه إنا کنا عن هذا غافلین ثم أخذ المیثاق علی النبیین فقال أ لست بربکم و أن هذا محمد رسولی و أن هذا علی أمیر المؤمنین قالوا بلی فثبتت لهم النبوه و أخذ المیثاق علی أولی العزم أننی ربکم و محمد رسولی و علی أمیر المؤمنین و أوصیاؤه من بعده و لا ه أمری و خزائن علمی و أن المهدی أنتصر به لدینی و أظهر به دولتی و أنتقم به من أعدائی و أعبد به طوعا و کرها قالوا أقررنا یا رب و شهدنا و لم یجحد آدم و لم یقر فثبتت العزیمه لهؤلاء الخامسه فی المهدی و لم یکن لآدم عزم علی الإقرار به و هو قوله عز و جل و لقد عهدنا إلی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما قال إنما هو فترک ثم أمر نارا فأججت فقال لأصحاب الشمال ادخلوها فهابوها و قال لأصحاب الیمین ادخلوها فدخلوها فکانت علیهم بردا و سلاما فقال أصحاب الشمال یا رب أقلنا فقال قد أقلتکم اذهبوا فادخلوا فهابوها فثم ثبتت الطاعه و الولایه و المعصیه .»

اگر بگویید: گروه سومی هم در این سوره نام برده شده اند :

« وَ السّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ » (۱)

پاسخ آن، این است که ایشان تکامل یافتگان همین اصحاب یمین هستند. هر دو در مدار یک حقیقت قرار دارند. «سابقون» انبیا و ائمه هستند و «اصحاب الیمین» پیروان ایشانند. با ارتباط با ایشان می توان أصحاب الیمین شد. سرمایه هایی که به ایشان داده شده است، برای انتقال به دیگران است. از خود ایشان چیزی کم نمی شود:

« یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ » (۲)

ای حبیب من! سرمایه ات را به دیگران انتقال بده. انبیا آمده اند برای انتقال

۱- ۱) - واقعه (۵۶) : ۱۰؛ «و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش]اند.»

۲- ۲) - مائده (۵) : ۶۷؛ «ای پیامبر ! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن أبی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن.»

فیوضات ربانی خود، کارِ خداوند برای انتقال فیض، همیشگی است :

«یا دائِمَ الفَضلِ عَلی البَرِیَّه»

ای که فضل تو بر مخلوقات دائمی است.

تفسیری لطیف از دوازده ستاره اگر زلف کسی با خدا و انبیا و ائمه، گره بخورد، این توان در او هست که فیوضات ایشان را بگیرد. ایشان و ذات انسان از بهره گرفتن، بخلی ندارند، مگر این که انسان به خود بخل بورزد و این فیوضات را از آنان نگیرد.

در این جا اهل خدا گفتاری دارند که من آن را در تفسیری نوشته شده در قرن یازدهم دیدم و برای من بسیار اهمیت داشت. ایشان فرموده بودند : شما دارای ده عضو هستید و یک قلب دارید و یک عقل. این دوازده عضو، دوازده برادر یوسف خانواده وجود شما هستند. عقل، یوسف است ، چون مکانت او از همه بالاتر است و اعتبار او از همه بیش تر و مقرّب تر به خداوند است. عقل شعاعی از خداوند است. قلب هم بنیامین است. ده عضو دیگر هم، دیگر برادران هستند. روح، یعقوب است و نفس، راحیل است:

« إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ » (۱)

نتیجه پیوند عقل با انبیاء

اگر این عقل، به انبیای خدا پیوند بخورد، چون آن گونه که موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید:

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۴؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت : پدرم ! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند !»

«إنَّ لِلّهِ عَلی النـاسِ حُجَّتَین : حُجَّهٌ ظـاهِرهٌ وحُجَّهٌ باطِنَهٌ ...» (۱) خداونـد دو حجّت برای مردم قرار داده است ، حجت ظـاهری و حجت بـاطنی، اگر حجّت ظـاهری که انبیا هسـتند و حجّت باطنی که عقل انسان است با یکـدیگر پیونـد بخورنـد انسان همانند یوسف رشـد می کنـد و در این مملکت، این یوسف، بر تخت عزیزی مصـر وجود می نشـیند. یعقوب، راحیل و یازده برادر، با همه وجود، به سوی او حرکت و تعظیم می کنند و از انحراف های قبلی خود، در برابر این یوسف، عذرخواهی می کنند:

«یَا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ » (۲)

به یوسف درون می گوینـد: به ما صـدقه بده. صدقه عقل هم ایمان و معرفت و انگیزه مثبت دادن به قلب است. قلب هم این ها را به صورت اعمال حسنه، به این یازده برادر می رساند و همه از سر سفره یوسف تغذیه می کنند.

اسیر شهوت

امـا اگر از این منـابع بریـده شونـد، میـدان دار این زنـد گی شـهوت می شود. یوسف وجود را به چاه می اندازنـد. حال آیا این یوسف هـای به چـاه افتـاده، به کاروان توبه ماه رمضان، محرّم یا ایّام فاطمیه و دوسـتان خوبی برمی خورنـد؟ همه یوسف ها به کاروان خوب برنمی خورنـد. ممکن است کاروانی بیایـد و رد شود و این چاه، آن قدر عمیق باشد که طناب این کاروان ها به عمق آن نرسد. آیا ریسمانی قوی تر و

۱- ۱) - الکافی: ۱۶/۱، حدیث ۱۲؛ «عَنْ هِشَـام بْنِ الْحَکَم قَـالَ قَـالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ مُوسَـی بْنُ جَعْفَرٍ ع.. . . یَـا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حُجَّتَیْنِ حُجَّهً ظَاهِرَهً وَ حُجَّهً بَاطِنَهً فَأَمَّا الظَّاهِرَهُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَئِمَّهُ علیه السلام وَ أَمَّا الْبَاطِنَهُ فَالْعُقُولُ یَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِی لَایَشْغَلُ الْحَلَالُ شُکْرَهُ وَ لَایَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ ... .»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۸۸؛ «عزیزا ! از سختی [قحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده.»

مطمئن تر و طولانی تر از قرآن، که از اللّه تا کره زمین کشیده شده است، وجود دارد؟ آن چاه چه قدر عمیق است که این طناب به ته آن نمی رسد؟ خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: این قدر خود را به زحمت نیانداز:

« ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ » (۱)

چه چاهی است که می فرماید:

« أُولئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ » (۲)

این چاه شهوت، چه قدر عمق دارد که «حبل اللّه» به آن نمی رسد، ائمه از صراط عبور می کنند ، ولی دست پر قدرت آنان به عمق آن چاه نمی رسد. شعله جهنم به اندازه ای است که می فرماید:

« فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَهُ الشّافِعِینَ » (۳)

همین دهانه و چاه نفس و شهوت است که یوسفِ وجود انسان را که عقل است، در چاه شهوت می اندازند تا در محاق الی الابد برود. حال یا گرگ یوسف باطن و یا گرگ یوسف ظاهر می شود. چه قدر گرگ در این دنیا یوسف دریدند. آنان که در کربلا، این انسان ها را قطعه قطعه کردند، انسان بودند؟ در گفتار قمر بنی هاشم هست که ایشان را در چه مرتبه ای آورده است.

در روز عاشورا در آن رویارویی بین حق و باطل ، قمر بنی هاشم خطاب به نفس خود فرمودند:

۱- ۱) - انعام (۶) : ۹۱؛ «آنان را رها کن تا در باطل گویی و خرافاتشان بازی کنند .»

۲- ۲) - ابراهیم (۱۴) : ۳؛ «اینان در گمراهی دوری هستند .»

۳- ۳) - مدثر (۷۴) : ۴۸؛ «پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد.»

«یا نَفْسُ لاٰ تَخْشِی مِنَ الکَفّارِ» (۱)ای نفس از کافران هراس به خود راه مده.

بعضی از صفات ، انسان را به گرگ تبدیل می کند ، رباخوار یک گرگ است.

رشوه خوار بی رحم، یک گرگ است. انسان بی رحم، گرگ است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فالصُورَهُ صُورَهُ انسان وَالقَلْبُ قَلْب حَیوان» (۲)صورت انسانی دارد ولی باطنش حیوانی است. خدا هم به صراحت در قرآن می فرماید: « أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » (۳)

۱- ۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۰۸/۴؛ «و کان العباس السقاء قمر بنی هاشم صاحب لواء الحسین و هو أکبر الإخوان مضی بطلب الماء فحملوا علیه و حمل هو علیهم و جعل یقول لا أرهب الموت إذ الموت رقی حتی أواری فی المصالیت لقی نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا إنی أنا العباس أغدو بالسقا و لا أخاف الشر یوم الملتقی ففرقهم فکمن له زید بن ورقاء الجهنی من وراء نخله و عاونه حکیم بن طفیل السنبسی فضربه علی یمینه فأخذ السیف بشماله و حمل علیهم و هو یرتجز و الله إن قطعتم یمینی إنی أحامی أبدا عن دینی و عن إمام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الأمین فقاتل حتی ضعف فکمن له الحکیم بن الطفیل الطائی من وراء نخله فضربه علی شماله فقال یا نفس لا تخشی من الکفار و أبشری برحمه الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فأصلهم یا رب حر النار فقتله الملعون بعمود من حدید.»

۲- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۸۶؛ «فَالصُّورَهُ صُورَهُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَیَوَانٍ لَایَعْرِفُ بَابَ الْهُدَی فَیَتَّبِعَهُ وَ لَابَابَ الْعَمَی فَیَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِکَ مَیِّتُ الْأَحْیَاءِ.»

۳- ۳) - اعراف (۷) : ۱۷۹؛ «آنان مانند حیوان و بلکه پست تر از حیوان اند.»

در کتاب «بحار الأنوار» دیدم که موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: این ده برادر، به یعقوب گفتند:

« أَرْسِلْهُ مَعَنٰا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ » (۱)

پدرا! این کودک را با ما بفرست تا در مراتع بازی کند. یعقوب به ده برادر گفت:

دلم می ترسد که گرگ او را بخورد. یعقوب می دانست که گرگ یوسف را نمی خورد.

از کجا می دانست؟ از خوابی که یوسف دیده بود. وقتی یوسف خواب خود را برای پدر گفت، یعقوب گفت :

« وَ کَذٰلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ » (۲)

در آینده، خداوند تو را از میان انسان ها به عنوان فرد شایسته انتخاب می کند. او می دانست که گرگ او را نمی خورد. پس چرا فرمود:

« وَ أَخٰافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ » (۳)

پیامبران که معصومند. موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: او کنایه ای سرّی به بچه هایش گوشزد کرد و در دلش این ده تا برادر را برای یوسف، گرگ می دید : (۴)

ص:۲۷۵

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۱۲؛ «فردا او را با ما روانه کن تا [در دشت و صحرا] بگردد و بازی کند ، قطعاً ما حافظ ونگهبان او خواهیم بود .»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۶؛ «و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند.»

۳- ۳) - یوسف (۱۲) : ۱۳؛ «ومی ترسم شما از او غفلت کنید و گرگ ، او را بخورد .»

۴- ۴) - بحار الأنوار: ۲۱۷/۱۲، باب ۹، ذیل حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ کَانَ مِنْ خَبَرِ یُوسُفَ أَنَّهُ کَانَ لَهُ أَحَدَ عَشَرَ أَخاً وَ کَانَ لَهُ مِنْ أُمِّهِ أَخٌ وَاحِدٌ یُسَمَّی بِنْیَامِینَ وَ کَانَ یَعْقُوبُ إِسْرَائِیلَ اللَّهِ وَ مَعْنَی إِسْرَائِیلِ اللَّهِ أَیْ خَالِصَ اللَّهِ ابْنَ إِسْحَاقَ نَبِیِّ اللَّهِ ابْنِ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ فَرَأَی یُوسُفُ هٰذِهِ الرُّؤْیٰا وَ لَهُ تِسْعُ سِنِینَ فَقَصَّهٰا عَلَی أَبِیهِ فَقَالَ یَعْقُوبُ یٰا بُنَیَّ لاٰ تَقْصُصْ رُؤْیٰاکَ عَلیٰ إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطٰانَ لِلْإِنْسٰانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ قَوْلُهُ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً أَیْ یَحْتَالُوا عَلَیْکَ فَقَالَ یَعْقُوبُ لِیُوسُفَ وَ کَذٰلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحٰادِیثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلیٰ آلِ یَعْقُوبَ کَمٰا أَتَمَّهٰا عَلیٰ أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْحٰاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ. . . . فَأَجْرَی اللَّهُ عَلَی لِسَانِ یَعْقُوبَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخٰافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غٰافِلُونَ فَقَالُوا کَمَا حَکَی اللَّهُ لَئِنْ أَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ إِنّٰا إِذاً لَخٰاسِرُونَ الْعُصْبَهُ عَشَرَهٌ إِلَی ثَلَاثَهَ عَشَرَ فَلَمّٰا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فِی غَیٰابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هٰذٰا وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ أَیْ تُخْبِرُهُمْ بِمَا هَمُّوا بِهِ.»

شنیدم گوسفندی را بزرگی

رباخوار گرگ است. کسی که به ناموس مردم رحم نمی کند، گرگ است. کسی که در مسیر حل شدن مشکلات، چوب لای چرخ دیگران می گذارد، گرگ است. کسی که لوازم آرایش تولید می کند به قیمت ارزان و زن روستایی آن را تا می خرد به لب و پوستش بزند برای این که برای همسرش جلوه ای کند ، اما دچار بیماری می شود که درمان ندارد و از شکل و قیافه می افتد، این انسان اگر گرگ نیست، کیست؟ یک آمار بگیرید و ببینید چه اندازه گرگ داریم. رئیس همه گرگ های دنیا هم یک انسان است.

جهان در دست گرگ ها است.

یوسف چرا یوسف شد و زلیخا چرا زلیخا شد؟ زلیخا یک گرگ است. تو که شوهر داری، به چه علت، دنبال یک جوان پاک دامن را گرفته ای تا از او کام جویی کنی، که هم به او خیانت شود، هم به انسانیت و هم به شوهرت شود؟ چون او گرگ است. چرا یوسف را بی جرم، با این همه پاکی و نزاهت، نه سال به زندان انداختی؟ تو گرگی، اگر چه قیافه ات قیافه زن است، با باطن تاریک و آلوده چه جنایت بزرگی را مرتکب شدی :

ای دریده پوستین یوسفان کی تو برخیزی از این خواب گران (۱)

تو که می دانی یوسف پـاک دامن است، چرا او را نه سال به زنـدان انـداختی؟ چون گرگ هستی. هر یک از آیات، اگر دقیق بررسی شود، یک دریا معارف دارد و به گستردگی آفرینش، مطلب در آن است.

بـدترین دوست زلیخا و دشـمن لجوج او، شـهوت بی قید است که یوسف وجود او را به چاهی انداخته است که دست یوسـف هم برای نجات آن، به او نمی رسد :

« رٰاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ » (۲)

این جمله، از قرآن است. من فقط لذت بدن و شهوت را می خواهم. اگر زلف زندگی به این دشمنان گره بخورد، این بلاها بر سر انسانیت می آید.

اقسام دشمنان

انبیا دشـمنان را رده بندی کرده اند. گروهی دشـمنان انسـی هستند. اینان قلم به دست دارند، هنرپیشه دارند، هنرآموز دارند، و قیافه پر جاذبه دارند. گروهی هم دشمنان شیطانی اند. قرآن می فرماید:

« وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ » (۳)

نمی گذارنـد نسـل، مثـل یوسـف شـود. بایـد همه گرگ شونـد. این خواست شـیطان است و در پیروی شـیطان، در قیـامت جز حسرت نصیب انسان نخواهد شد.

ص:۲۷۷

۱- ۱) - مولوی.
۲- ۲) - یوسف (۱۲)، آیه ۳۲؛ «ولی او در برابر خواست من به شدت خودداری کرد.»
۳- ۳) - بقره (۲) : ۲۰۵؛ «و زراعت و نسل را نابود کند.»

« وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ » (۱)

در قیامت، ده انگشت خود را با تیزی جلو دهانش می جود :

« يَقُولُ يٰا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا »

ای کاش راه پیامبر را انتخاب کرده بودم.

«يٰا وَيْلَتىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاٰناً خَلِيلًا » (۲)

کاش دشمن را دوست نمی گرفتم. او رابطه من را با قرآن قطع کرد. این شیطان، مرا خوار کرد.

دشمن ترین دشمنان

(۳)

بنابر این، در انتخاب دوست هوشیار و مراقب باشید. خداوند در سوره تغابن می فرماید :

« إِنَّ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ وَ أَوْلاٰدِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ » (۴)

۱- ۱) – فرقان (۲۵) : ۲۷؛ «و روزی که ستمکار ، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دانداn] می گزد.»

۲- ۲) – فرقان (۲۵) : ۲۸؛ «ای وای ، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی گرفتم.»

۳- (۳) – الأمالی، شیخ صدوق: ۳۹۳، حدیث ۴؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَى وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ.»الأمالی، شیخ مفید: ۲۷۴، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ أَلَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا فَإِنَّ فِي الْقِيَامَهِ خَمْسِينَ مَوْقِفاً كُلُّ مَوْقِفٍ مُقَامُ أَلْفِ سَنَهٍ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَهَ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَهٍ.» بحار الأنوار: ۶۸/۶۷، باب ۴۵؛ «وَ نَرْوِي أَنَّ الْهُمُومَ سَاعَاتُ الْكَفَّارَاتِ وَ سَأَلَنِي رَجُلٌ عَمَّا يَجْمَعُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ فَقُلْتُ خَالِفْ نَفْسَكَ.»

۴- ۴) – تغابن (۶۴) : ۱۴؛ «ای اهل ایمان ! به راستی برخی از همسران و فرزندانتان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمایند.»

برخی از همسران و اولاد شما دشمن شما هستند. چگونه زن، دشمن انسان است؟ از این طریق که انسان را به اسراف و تبذیر تشویق می کند، که اگر با من هماهنگ نباشی با تو قهر می کنم. این دشمن شما است. به او گوش ندهید و دل شما نسوزد ، اما دشمن ترین دشمنان،

«اعدی عَدوِّکَ نَفسُکَ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیکَ» (۱)نفس آزاد است. هر چه گناه به نفس می دهی، معده اش بزرگ تر می شود. دهان گرگ ها برای ربودن پاکی شما باز است. در مدرسه، پارک ها، اداره و هواپیماها پر از گرگ است. دل امام زمان علیه السلام به شما خوش است. انسان از جمال و سیرت یوسف خوشش می آید. کاری کنید که اگر شما را دید، لذت ببرد و خوشحال شود. شما یوسف هستید. قرآن و پیامبران، شما را یوسف می بینند. ایران پر از یوسف است.

خوشحالی او چه پشتوانه ای برای شما مردم است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۲۷۹

۱- ۱) - تغابن (۶۴) : ۱۴؛ «ای اهل ایمان ! به راستی برخی از همسران و فرزندانتان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمایند.»

سرمایه عمر ۲۱

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

از مسائل مهمی که در سوره مبارکه یوسف مطرح است، اهمیت عمر و چگونگی مصرف کردن آن است. ممکن است همه عزیزان، چند بار این صد و چند آیه را خوانده باشند ؛ اما به نظر نیامده باشد که در کجای این سوره، مسأله مهم عمر و چگونگی صرف کردن آن مطرح شده است. پیش از این که محل این مطلب را در این سوره مبارکه بیان کنم، باید به چند نکته توجه کرد.

اسلام یعنی دین خدا، از زمان آدم تا زمان وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله ، کاری به مقدار عمر ندارد که حدی برای آن معلوم کرده باشد. عمر تکلیفی، یک سال باشد یا هفتاد سال، سرمایه انسان شناخته شده است ؛ یعنی در بیان و گفتار اسلام، عمر، سرمایه شناخته شده است. (۱) امکاناتی هم در کنار این سرمایه، داده شده است ؛

۱- ۱) - الأمالی للطوسی: ۵۲۷، حدیث ۱۱۶۲؛ «قال رسول الله صلی الله علیه و آله : یَا أَبَا ذَرٍّ کُنْ عَلَی عُمُرِکَ أَشَحَّ مِنْکَ عَلَی دِرْهَمِکَ وَ دِینَارِکَ یَا أَبَا ذَرٍّ هَلْ یَنْتَظِرُ أَحَدٌ إِلَّا غِنًی مُطْغِیاً أَوْ فَقْراً مُنْسِیاً أَوْ مَرَضاً مُفْسِداً أَوْ هَرَماً مُفْنِداً أَوْ مَوْتاً مُجْهِزاً أَوِ الدَّجَّالَ فَإِنَّهُ شَرُّ غَائِبٍ یُنْتَظَرُ أَوِ السَّاعَةَ فَ السَّاعَةُ أَدْهی وَ أَمَر.» غرر الحکم: ۱۵۱، حدیث ۲۷۸۸؛ «إن ماضی یومک منتقل و باقیه متهم فاغتنم وقتک بالعمل.» غرر الحکم: ۴۷۳، حدیث ۱۰۸۰۸؛ «ماضی یومک فائت و آتیه متهم و وقتک مغتنم فبادر فیه فرصه الإمکان و إیاک أن تثق بالزمان.» فلاح السائل: ۲۰۴؛ «و من المهمات الدعاء عقیب العصر بما کانت الزهراء فاطمه سیده النساء علیه السلام تدعو به فی جمله دعائها للخمس الصلوات ... اللَّهُمَّ أَحْیِنِی مَا عَلِمْتَ الْحَیَاهَ خَیْراً لِی وَ تَوَفَّنِی إِذَا کَانَتِ الْوَفَاهُ خَیْراً لِی.» و امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: الأمالی للطوسی: ۶۸۴، حدیث ۴۵۶؛ «قال أیها الناس، الآن الآن من قبل الندم، و من قبل «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِین ... .»

مانند هدایت پروردگار عالم و انبیای خدا و ائمه طاهرین ؛ چون خود انسان، منهای خدا و انبیا و ائمه، نمی تواند طرح به کار گرفتن امکانات را در کنار عمر، به دست آورد. این مسأله، به زلف هدایت خداوند گره خورده است. وقتی خداوند آدم و حوا را در آغاز عمر تکلیفی، روی کره زمین می فرستد به ایشان می فرماید :

« فَمَنْ تَبِعَ هُدٰایَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ » (۱)

تکلیف عمر

هدفی که خدا از انسان می خواهد، ممکن است در هفتاد سال تحقق بدهد و ممکن هست در یک ماه، پس در این جا زمان مطرح نیست، فقط عمر تکلیفی مطرح است، هر اندازه که باشد.

اندازه عمر کسی را هم به او نگفته است و کسی از عمرش خبر ندارد. افراد خاص که خبرداران عالم بودند، خیلی تعدادشان کم است. ایشان کلاس دیگری داشتند. علت آن هم برای ما روشن نیست ، ولی غیر از این بندگان خاص، بنای خدا بر این نبوده و نیست که اندازه عمر کسی را به او بگوید.

بزرگانی از علمای طراز اول علم و عبادت و فقه و زهد و کرامت و مقبولیت در

۱- ۱) - بقره (۲) : ۳۸؛ «پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند، نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند .»

فرهنگ اهل بیت، دراین ۱۵۰۰ سال، دلایلی بسیار محکم آورده و گفته اند که امیرالمؤمنین، پیامبر، سید الشهدا و فاطمه زهرا از لحظه مرگ خود خبر نداشتند.

امیرالمؤمنین، در شب نوزدهم از لحظه و چگونگی شهادت خود آگاهی نداشت.

عده ای هم می گویند: خبر داشت، ولی تکلیف فرار از فضای آن خبر را نداشت.

ایشان نمی بایست به کشته شدن خود کاری داشته باشد.

خلاصه، اندازه عمر کسی را نگفته اند، مگر چند نفر خاص. به آدم و حوا گفتند:

باید مدتی در این دنیا بمانید ، اما نه آزاد، مانند حیوانات و نه با غفلت و جهل. شما مرد و زن، سرمایه بزرگی به نام عمر تکلیفی دارید.

آثار تکلیف عمر

این عمر تکلیفی، میوه ای می دهد که به خود شما برمی گردد. باید به نفع خود زندگی کنید. این باید، به معنی واجب است. از رأی خود هم برنمی گردد. در این مقدار از عمر، اگر یک ساعت هم باشد، به اندازه یک ساعت باید تکلیف خود را به من ادا کنی. تکلیف که به من برسد، میوه ابدی می شود و به صورت بهشت، به خودت برمی گردد. پس عمر چه قدر می ارزد؟ وقتی یک ساعت آن، بهشت ایجاد کند، ده ساعت و یک سال و هفتاد سال آن چه قدر ارزش دارد؟ انسان چنین سرمایه ای دارد که مولد چنین منفعتی است. از راه ادای تکلیف، به بالاترین قله معنا که خدا است، می رسد و آن جا به میوه تبدیل می شود ؛ چون تا به خدا نرسد، تبدیل نمی شود. بسیاری از نمازها به خدا نمی رسد :

« فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ » (۱)

روزه برخی، مانند روزه اسب مسابقه ای است که خیلی چاق شده است. مسابقه

۱- ۱) - ماعون (۱۰۷) : ۴؛ «پس وای بر نمازگزاران .»

دهنده می گوید: باید چربی او را آب کنم و بعد سوار آن شوم تا در مسابقه برنده بشوم. انفاق هایی که ریایی است، این گونه است. برای امور خیر کمک می کردی، ولی با این نیت که مردم بگویند: بارک اللّه! عجب بخشنده است. این ها همه بار سنگینی می شود بر گردن خود انسان و به خدا ربطی ندارد! اما اگر این تکلیف را در عمر تکلیفی، به خدا برسانی، به بهشت تبدیل می شود. دایره زیبایی میان انسان و خدا است و عمر انسان در این دایره زیبا می چرخد. اول عبادت است، به صورت قله درمی آید و بعد به صورت بهشت، به خود او می رسد. در نیم ساعت هم می توان این سرمایه را به این میوه تبدیل کرد ، اما بدون هدایت خدا نمی شود. اگر دنبال هدایت خدا نروی، چگونه این سرمایه را تبدیل می کنی؟ وقتی از تکلیف خدا آگاهی نداشته باشی، اشتباه خرج می کنی و به سوی سقوط می روی و سرانجام، به « أَسْفَلَ سافِلِينَ » می روی تا به نقطه خسران برسی ؛ یعنی سرمایه وجود را از دست دادن و عاقبت اسکلت استخوانی می ماند که من روح را به آن برمی گردانم :

« فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً » (۱)

پس هدایت باید از سوی خداوند باشد. اگر شما طرح ریزی کنید، طرح به درد خوری به دست نمی آید. این کار خدا است. دوران آدم و حوا گذشته است و اکنون نوبت ما است. آن طرح، همین قرآن مجید است. یک بار هم این سرمایه را به ما می دهند. اصحاب کهف را دو ساعت از خواب بیدار کرد و دوباره به خواب برگرداند. حضرت سید الشهدا علیه السلام را یک لحظه هم به دنیا برنگرداند و این سرمایه را یک بار می دهند، همراه با امکانات آن، که عقل و فطرت و گوش و قدم و شکم و چشم است. یکی از بهترین امکانات آن، شهوت است. تجارت عجیبی می توان با آن کرد.

۱- ۱) - جن (۷۲) : ۱۵؛ «منحرفان هیزم دوزخند .»

حکایتی از حضرت عیسی علیه السلام در قبرستان

حضرت عیسی علیه السلام از کنار قبرستانی رد می شد. فرمود: به سرعت عبور کنید ؛ چون چشمم به کسی در عالم برزخ افتاد که طاقت دیدن عذاب او را ندارم. سال دیگر، از همان جا عبور می کردند. حضرت حرکت خود را کندتر کردند. یاران ایشان پرسیدند : چرا سال گذشته تند رفتید و امسال کُند؟ حضرت فرمود: امسال دیدم او را آزاد کرده اند. جبرئیل گفت: او بی دین نبود ، اما شلوغ کرده بود. فرزند صالحی از او مانده بود که چند روز پیش به یتیم کمک کرد از این رو خداوند دیگر حیا می کند که پدر او را عذاب کند. (۱)

غریزه شهوت همراه با هدایت الهی

غریزه جنسی از بهترین امکانات است. اگر شهوت نبود، ابراهیمی به وجود نمی آمد، یوسفی، موسیٰ و پیامبری به وجود نمی آمد. عبداللّه و آمنه، دو جوان بودند. شب عروسی میل شدید به یک دیگر پیدا می کنند که باعث مباشرت می شود و بعد هم انسانی مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود می آید. دنیا این قسمت غریزه جنسی را به کثیف ترین شکل، به لجن کشیده است. در حالی که این نعمت، بسیار پاک و سازنده است. شکم وچشم و گوش و عقل، که انسان ساز نیستند. عقل

۱- ۱) - الکافی: ۳/۶، حدیث ۱۲؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام بِقَبْرٍ یُعَذَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَایُعَذَّبُ فَقَالَ یَا رَبِّ مَرَرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلَ فَکَانَ یُعَذَّبُ وَ مَرَرْتُ بِهِ الْعَامَ فَإِذَا هُوَ لَیْسَ یُعَذَّبُ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ أَنَّهُ أَدْرَکَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِیقاً وَ آوَی یَتِیماً فَلِهَذَا غَفَرْتُ لَهُ بِمَا فَعَلَ ابْنُهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِیرَاثُ اللَّهِ عز و جل مِنْ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَلَدٌ یَعْبُدُهُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام آیَةَ زَکَرِیَّا علیه السلام رَبِّ فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا. یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا.»

کارخانه علم سازی است. چشم می بیند. گوش می شنود. آن عضوی که کارخانه پیامبر و امام سازی است، شهوت است. کارخانه انسان سازی است که اگر با هدایت خدا خرج شود، یوسف به وجود می آید ، اما وقتی بی هدایت خدا خرج شود، یزید، شمر و صهیونیست ها به وجود می آیند.

طرح خدا پر سودترین سرمایه عمر تکلیفی است. این عمر وقتی بدون هدایت و در جهالت خرج شود، همه آن امکانات و این عمر، فقط ضرر می دهد. در کاسبی، اگر خود انسان اهل نباشد، نمی داند که دارد ضرر می دهد :

« وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً » (۱)

احساس مسئولیت یوسف

یوسف نماد حقیقی خرج کردن عمر و امکانات آن، با هدایت خداوند بود و زلیخا نماد خرج کردن عمر، بدون هدایت بود. یوسف با خرج کردن عمر، با پشتوانه هدایت، از بندگان مخلَص خدا شد ، اما زلیخا شهوتران کامجوی گرگ معرفی شد. چه ظلمی از این عمر بریده از هدایت سر زد! اگر آیات سوره یوسف را کنار هم بگذارید، نکته ای بسیار عالی به دست می آید که بیش ترین زمانی که نوشته اند که یوسف در دربار با این زن درگیر بوده است، هفت سال است و نه سال هم در زندان بوده است. اگر ده ساله بوده است، جمعاً ۲۶ ساله از زندان آزاد می شود. اگر شما شانزده سال، یک جا اسیر و زندان باشید، لحظه ای که آزاد می شوید، چه می خواهید؟ اگر خانه شما تهران باشد و شما در مشهد زندان باشید، فقط به موطن اصلی خود، نزد پدر و مادر می روید ، اما یوسف را که آزاد کردند، اگر

۱- ۱) - کهف (۱۸) : ۱۰۴؛ «[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند که خوب عمل می کنند .»

می خواست از مصر تا کنعان پیاده هم برود، (۱) هیجده روز طول می کشید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خانواده او زنده بودند. دل او هم برای پدر و مادر تنگ شده بود. از روی بصیرت هم می دانست که از بس پدر گریه کرده است، چشم هایش سفید شده است. از زندان که آزاد شد، به او گفتند : چه می خواهی؟ گفت: من دورنمای این مملکت را می دانم. با خوابی که دیدم، می بینم که هفت سال این ملت، دچار قحطی مواد غذایی می شوند. این وزیر دارایی، قدرت گرداندن این مملکت را و حل مشکلات مردم را در آن هفت سال ندارد. وزارت دارایی را به من بدهید من اهل رشوه و اختلاس و دزدی نیستم. من ثروت مملکت را حفظ می کنم و می دانم که چگونه این جامعه بی فرهنگ را نجات دهم. این عمر را خدا به من نداده است که نزد پدر و مادرم بروم و بگویم: خدا را شکر که از زندان آزاد شدم. من این عمر را برای نجات بندگان خدا می خواهم. (۲)

ص:۲۸۹

---

۱ – ۱) – تفسیر القمی: ۳۴۶/۱ – ۳۴۷؛ «قال أبو عبد الله علیه السلام قرأ رجل علی أمیر المؤمنین علیه السلام ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عامٌ فِيهِ يُغاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ قال ویحک أی شیء یعصرون أیعصرون الخمر قال الرجل یا أمیر المؤمنین کیف أقرؤها قال إنما نزلت «عام فیه یغاث الناس و فیه یعصرون» أی یمطرون بعد سنین المجاعه و الدلیل علی ذلک قوله «وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجَّاجاً» ... کان بینه و بین أبیه ثمانیه عشر یوما و کانوا فی بادیه و کان الناس من الآفاق یخرجون إلی مصر لیمتاروا طعاما و کان یعقوب و ولده نزولا فی بادیه فیه مقل فأخذ إخوه یوسف من ذلک المقل و حملوه إلی مصر لیمتاروا به و کان یوسف یتولی البیع بنفسه فلما دخلوا إخوته علی یوسف عرفهم و لم یعرفوه کما حکی الله... .»

۲ – ۲) – ثواب الأعمال: ۱۴۷؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن یعین مؤمنا مظلوما إلا کان أفضل من صیام شهر و اعتکافه فی المسجد الحرام و ما من مؤمن ینصر أخاه و هو یقدر علی نصرته إلا و نصره الله فی الدنیا و الآخره و ما من مؤمن یخذل أخاه و هو یقدر علی نصرته إلا خذله الله فی الدنیا و الآخره.» ثواب الأعمال: ۱۴۶؛ «عن أبی حمزه الثمالی عن علی بن الحسین علیه السلام قال من قضی لأخیه حاجه فبحاجه الله بها و قضی الله بها مائه حاجه فی إحداهن الجنه و من نفس عن أخیه کربه نفس الله عنه کربه یوم القیامه بالغا ما بلغت و من أعانه علی ظالم له أعانه الله علی إجازه الصراط عند دحض الأقدام و من سعی له فی حاجه حتی قضاها له فسر بقضائها فکان کإدخال السرور علی رسول الله صلی الله علیه و آله و من سقاه من ظمإ سقاه الله من الرحیق المختوم و من أطعمه من جوع أطعمه الله من ثمار الجنه و من کساه من عری کساه الله من إستبرق و حریر و من کساه من غیر عری لم یزل فی ضمان الله ما دام علی المکسو من الثوب سلک و من کفاه بما هو یمتهنه و یکف وجهه و یصل به یدیه یخدمه الولدان و من حمله من رحله بعثه الله یوم القیامه علی ناقه من نوق الجنه یباهی به الملائکه و من کفنه عند موته فکأنما کساه یوم ولدته أمه إلی یوم یموت و من زوجه زوجه یأنس بها و یسکن إلیها آنسه الله فی قبره بصوره أحب أهله إلیه و من عاده عند مرضه حفته الملائکه تدعو له حتی ینصرف و تقول طبت و طابت لک الجنه و الله لقضاء حاجته أحب إلی الله من صیام شهرین متتابعین باعتکافهما فی الشهر الحرام.»

اهمّیت ارشاد و هدایت

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: پیامبر مرا برای تبلیغ، به یمن فرستاد. وقتی می خواست از من خداحافظی کند، گفت علی جان!

«لِأَنْ یَهدِی اللّهُ عَلَی یَدَیْکَ رجلاً»

اگر یک نفر را خدا به دست تو نجات بدهد، از گمراهی هدایت بشود، یا گرفتاری آزاد شود، این،

«خَیرٌ لَکَ مِما طَلعَتِ عَلَیهِ الشَمسُ أَو غَربَت» (۱)

ص: ۲۹۰

---

۱ – ۱) – بحار الأنوار: ۳۶۱/۲۱، باب ۳۴، حدیث ۳؛ الکافی: ۲۸/۵، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ بَعَثَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی الْیَمَنِ وَ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ لَاتُقَاتِلَنَّ أَحَداً حَتَّی تَدْعُوَهُ وَ ایْمُ اللَّهِ لَأَنْ یَهْدِیَ اللَّهُ عَلَی یَدَیْکَ رَجُلًا خَیْرٌ لَکَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَکَ وَلَاؤُهُ یَا عَلِیُّ.» وسائل الشیعه: ۱۸۸/۱۶، باب ۱۹، حدیث ۲۱۳۱۰؛ «عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ أَوْصِنِی فَقَالَ أُوصِیکَ أَنْ لَاتُشْرِکَ بِاللَّهِ شَیْئاً وَ لَاتَعْصِ وَالِدَیْکَ إِلَی أَنْ قَالَ وَ ادْعُ النَّاسَ إِلَی الْإِسْلَامِ وَ اعْلَمْ أَنَّ لَکَ بِکُلِّ مَنْ أَجَابَکَ عِتْقَ رَقَبَهٍ مِنْ وُلْدِ یَعْقُوبَ.»

برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر او می تابد ، و غروب می کند.

عمر خود را زلیخاوار خرج نکن که سی سال در لجن شهوت حرام بغلطی و بعد که این آتش خاموش شد، به حسرت گذشته بنشینی یا در فشار روانی قرار بگیری.

این عمر تکلیفی را یوسف وار خرج کن.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

گذران عمر، همراه با هدایت

۲۲

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

در آیات سوره مبارکه یوسف، از دو عمر بحث به میان آمده است : عمری که صاحب آن، به علت بصیرت، عاقبت اندیشی و اتصال به فرهنگ پاک حق، آن را به عبادت خالصانه و خدمت مخلصانه تبدیل کرد. او در تبدیل آن، به اندازه ای استوار بود که هیچ چیز نتوانست مانع حرکت او شود. روزی هم که ناجوانمردانه او را محکوم کردند و در کمال بی گناهی به زندان افتاد، از آیات قرآن استفاده می شود که زندان را برای هم زندانی های خود، به کلاس معرفت تبدیل کرد. ظاهر محل، برای او مهم نبود که این جا زندان و جایی است که باید حوصله اش سر برود، دلش تنگ شود و التماس کند. این ملاحظات برای او نبود؛ از این رو، آن را به کلاس معرفت تبدیل کرد.

پاداش عابدان

قرآن بخشی از درس های الهی و ملکوتی او را نقل می کند. این یک عمر بود که به عبادت و خدمت ماندگار تبدیل شد. قرآن کریم پاداش عابدان را با کلمه «ابد» یا «خالد» بیان کرده است. پاداش بندگان پاک را که بیان می کند، آن را خالد و ابدی توصیف می کند. خداوند چه لطفی به انسان دارد که زمان کوتاهی را در اختیار او

قرار می دهد و او آن را سرمایه قرار می دهد تا نتیجه ابدی و دائمی بدهد. (۱)

آرزوی گنهکار در قیامت

یکی از آرزوهای گناهکاران حرفه ای در قیامت، بازگشت به دنیا است که این عمر کم را به سرمایه جاودانی تبدیل کنند ، اما پاسخ ایشان این است که بازگشتی برای شما نیست. (۲)

ص:۲۹۶

---

۱ – ۱) – عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۲۷۵/۱ – ۲۷۴؛ «قیل للصادق علیه السلام صف لنا الموت قال للمؤمن کأطیب ریح یشمه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الألم کله عنه ... قیل فما بالنا نری کافرا یسهل علیه النزع فینطفی و هو یحدث و یضحک و یتکلم و فی المؤمنین أیضا من یکون کذلک و فی المؤمنین و الکافرین من یقاسی عند سکرات الموت هذه الشدائد فقال ما کان من راحه للمؤمن هناک فهو تعجیل ثواب و ما کان من شدید فتمحیصه من ذنوبه لیرد الآخره نقیا نظیفا مستحقا للثواب الأبد لا مانع له دونه و ما کان من سهوله هناک علی الکافر فلیوفی أجر حسناته فی الدنیا لیرد الآخره و لیس له إلا ما یوجب علیه العذاب و ما کان من شده علی الکافر هناک فهو ابتداء عذاب الله له.» و نیز در تفسیر نمونه: ۹۵/۱۱ – ۹۶، ذیل آیه ۴۵ – ۴۸ سوره حجر در زمینه پاداش آمده: پاداش و ثواب در صورتی کامل می شود که چهار شرط در آن جمع گردد: منفعت قابل ملاحظه ای باشد – با احترام مقرون باشد – از هر گونه ناراحتی خالی باشد – و جاودانی و همیشگی باشد. در آیات ذیل، در زمینه نعمتهای بهشتی به هر چهار قسمت اشاره شده است. جمله إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ اشاره به قسمت اول است. جمله ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ دلیل بر احترام و تعظیم است. جمله وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ، اشاره به نفی هر گونه ناراحتی و ضررهای روحانی، و جمله لا یَمَسُّهُمْ فِیها نَصَبٌ، اشاره به نفی زیانهای جسمانی است. اما جمله وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِینَ بیانگر آخرین شرط، یعنی دوام و بقاء این نعمتهاست و به این ترتیب، این پاداش از هر نظر کامل خواهد بود.»

۲ – ۲) – مومنون (۲۳) : ۹۹ – ۱۰۰؛ «حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ *لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلاّ إِنَّها کَلِمَهٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» و نیز در روایت آمده: الأمالی، شیخ صدوق: ۲۹۰، حدیث ۱۲؛ «عن موسی بن جعفر عن أبیه الصادق جعفر بن محمد علیه السلام ... قال إذا مات الکافر شیعه سبعون ألفا من الزبانیه إلی قبره و إنه لیناشد حاملیه بصوت یسمعه کل شیء إلا الثقلان و یقول لو أن لی کره فأکون من المؤمنین و یقول ارجعونی لعلی أعمل صالحا فیما ترکت فتجیبه الزبانیه کلا إنها کلمه أنت قائلها و ینادیهم ملک لو رد لعاد لما نهی عنه فإذا أدخل قبره و فارقه الناس أتاه منکر و نکیر فی أهول صوره فیقیمانه ثم یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیتلجلج لسانه و لا یقدر علی الجواب فیضربانه ضربه من عذاب الله یذعر لها کل شیء ثم یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول لا أدری فیقولان له لا دریت و لا هدیت و لا أفلحت ثم یفتحان له بابا إلی النار و ینزلان إلیه الحمیم من جهنم و ذلک قول الله عز و جل وَ أَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضّالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ یعنی فی القبر وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ یعنی فی الآخره.»

یک عمر هم عمر خانمی بود که به فرهنگ مادی آلوده بود که با اختیار خود، زمان محدود را به موج شهوات حرام و مجالس لغو و بازی گری و بطالت تبدیل کرد.

خداوند از این مجالس، که قاتل عمر است، اسم می برد :

« فِي جَنّاتٍ يَتَسٰاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ » (۱)

اشراف بهشتیان بر جهنّمیان

وقتی بهشتی ها در بهشت قرار می گیرند، خداوند به ایشان اشرافی بر جهنمی ها می دهد که بدانند و لمس کنند از چه تنگنایی رها شده اند و با بیداری از چه چاه عمیقی رد شده اند! خداوند به آنان اجازه می دهد که با جهنمی ها سخن بگویند :

« مٰا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ » (۲)

چه چیزی شما را به این جا کشید؟ آنان چهار جواب می دهند : یکی این که

۱- ۱) - مدثر (۷۴) : ۴۰ - ۴۱؛ «در بهشت ها از یک دیگر می پرسند. * از روز و حال گنهکاران.»

۲- ۲) - مدثر (۷۴) : ۴۲؛ «[به آنان رو کرده] می گویند : چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟»

« وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ » (۱)

ما در مجالس گناه و باطل و لغو و بیهوده شرکت داشتیم.

اولین سؤال در روز محشر

روایتی را شیعه و سنی نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : اولین بار که مردم وارد محشر می شوند، چهار سؤال از ایشان می شود. اولین سؤالی که از انسان دارند، این است : «عَنْ عُمُرِکَ فیما أَفْنَیْتَهُ» (۲) ؛ زمانی را که در اختیار تو گذاشتیم، به عشق چه کسی تمام کردی؟ در کدام مجلس و در چه راه و هدفی مصرف کردی؟ عمر سرمایه کمی نیست.

گردش فلک، موجب تداوم عمر

آن گونه که در ذهن دارم، نزدیک بیست کتاب هست که باید بخوانید و محاسبه کنید که برای یک دقیقه عمر، خداوند باید چند میلیارد چرخ را با نظم خاص، در هستی بچرخاند، اگر در یکی از آن ها اختلالی صورت گیرد، رشته عمر پاره می شود؛ برای مثال همین لحظه که خورشید در نیمکره غربی در حال تابش است، اگر برای خورشید اختلالی پیش بیاید، مثلاً فاصله اش از زمین بیش تر یا کم تر شود، همه

۱- ۱) مدثر (۷۴) : ۴۵؛ «و با فرورفتگان [در گفتار و کردار باطل] فرومی رفتیم.»

۲- ۲) - کنزالعمال، المتقی الهندی: ۳۷۹/۱۴؛ «یا ابن آدم ! لا تزول قدماک یوم القیامه بین یدی الله عز و جل حتی تسئل عن أربع: عن عمرک فیما أفنیته، وجسدک فیما أبلیته، ومالک من أین اکتسبته، وأین أنفقته.» و در کتب شیعه به این عبارت آمده: مشکاه الأنوار: ۱۷۱؛ «و قال لا تزول قدما العبد یوم القیامه حتی یسأل عن أربع عن عمره فیما أفناه و عن شبابه فیما أبلاه و عن علمه کیف عمل به و عن ماله من أین اکتسبه و فیما أنفقه.»

موجودات زنـده منظومه شمسـی می میرنـد. فعـل و انفعالاـت زمین و گردش آن به دور خورشـید یـا هوایی که دور کره زمین است، اگر پنج متر بالاتر برود، به دقیقه نمی رسد که همه موجودات می میرند.

در قیامت از تو می پرسـند گوهری که به تو دادیم، که از گردانـدن میلیاردها چرخ به وجود آمده بود، در کجا معامله کردی؟ انبیا با بیش از قیمت خودش آن را معامله کردند :

« قُلْ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ » (۱)

همه سلطنت در مقابل عمر

من از تصور این دادو ستد عاجزم. ظاهراً این داستان از مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری (۲) نقل شده است که:

۱- ۱) - انعام (۶) : ۱۶۲؛ «بگو: مسلّماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا، پروردگار جهانیان است .»

۲- ۲) - جعفر شوشـتری (شوشـتر ۱۲۲۷ ت نجـف ۱۳۰۳ ق) فرزنـد حسـین، فقیه و خطیب شـیعی ایرانی. مقـدمات علوم را در زادگـاهش فراگرفت. در هشت سـالگی با پـدرش به عتبات عراق رفت و در کاظمین نشـیمن گزیـد. در کربلا به مجلس درس محمد حسـین اصـفهانی، معروف به صاحب فصول و شـریف العلمای مازندرانی و در نجف به مجلس درس حاج محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر پیوسـتند. شیخ جعفر در ۱۲۵۵ ق به شوشتر بازگشت. اما دیری نگـذشت که دوباره به نجف رفت و این بـار در مجلس درس شـیخ مرتضـی انصـاری حضور یافت و در عین حال به مجالس درس شـیخ حسن آل کاشـف الغطاء و شـیخ راضی نجفی نیز آمد و شد می کرد. دو سال پس از آن که دیگر مرجع تقلیدی بلند آوازه بود و رساله ای عملیه برای مقلـدان خـود نوشـته بود به زاد و بومش بـازگشت. وی حسـینیه ای در شوشـتر بنیـاد کرد که پناهگـاه مردم بود و مردم از مظـالم دولتیـان در آنجـا پنـاه می جسـتند. شـیخ به خواهش یحیی خان مشیر الـدوله در مـدرسه نوبنیاد سـپهسالار به اقامه نماز جمـاعت و ایراد خطبه پرداخت. گوینـد هر بـار که وی نماز جماعت می گزارد بیش از چهل هزار تن به او اقتـدا می کردنـد و شیـخ پس از پایان نماز خطبه هایی بلیغ ایراد می کرد. وی در بازگشت به نجف در کرنـد نزدیک کرمانشاه بیمار گردید و در همانجـا درگـذشت، امـا پیکرش را به نجف بردنـد و بـا مشـایعت انبوه مردمی که سوگوار مرگ او بودنـد در صـحن علوی به خـاک سپردنـد. شـیخ جعفر فقیهی فاضـل و خطیبی زبان آور بود. اعتماد السـلطنه که از شـیخ به صـفتهای «زاهـد زمانه و عابد یگانه» یاد می کنـد می گوید که در میان معاصـران «در تقوی و قدس و ورع و زهد» کسـی چون او دیده و شـنیده نشده است. مردم به شیخ جعفر کراماتی نسبت می دادند و بنابر معروف در شبی که او درگذشت در آسمان تناثر نجوم (ستاره باران) پیش آمـد و مردم آن را به واقعه مرگ شـیخ جعفر نسـبت دادنـد. از آثـارش: منهـج الرشاد به فارسـی در اصول دین و مسائل عملیه طهارت و نماز که رساله عملیه او است و آن را پس از پایان بردن دوره شاگردی در خدمت شیخ انصاری نوشته است. (بمبئی، ۱۲۹۸ ق)؛ اصول الـدین یا الحـدائق فی اصول الـدین به فارسـی که مقام اول از مقامات ششـگانه مقـدمه منهج الرشاد است، اما شیـخ جعفر آن را از رساله جـدا کرده و کتاب مسـتقلی ساخته است؛ خصائص حُسـینیه به عربی در مصیبت، مقتل و خصایص امام حسین علیه السلام بر این کتاب شروح فراوانی نوشته شده و میرزا محمد حسین شهرستانی آن را با نام دمع العین به فارسی

ترجمه کرده است؛ فوائد المشاهد و نتائج المقاصد که مجموعه مواعظ او در شـهرهای نجف، کربلا و کاظمین است و گه گاه از آن به نام مجالس المواعظ نیز یاد می کنند؛ رساله ای درباره واجبات نماز. (دائره المعارف تشیع: ۳۹۲/۵ – ۳۹۳)

پادشاهی در شکارگاه، چشمش به آهویی افتاد و آن را دنبال کرد. اسب پادشاه توان این را که به آهو برسد، نداشت. آهو شاه را در بیابان بسیار دواند تا این که راه را گم کرد. از دور دیوارهای گلی به نظرش آمد. در خانه ای را زد. پیرزنی بیرون آمد.

پادشاه گفت: تشنه ام. پیرزن آب خنک آورد و شکارچی از مرگ نجات یافت. نشانی خود را به او داد و گفت: اگر روزی گذر تو به این منطقه افتاد، نزد من بیا.

ص:۳۰۰

روزی پیرزن به امیدی این راه را پیمود و به کاخ، نزد شاه آمد. شاه رو به درباریان کرد و گفت این زن، مرا از مرگ حتمی نجات داده است. درباریان گفتند : اگر همه سلطنت خود را به او بدهی، مساوی می شود.

آن گاه مرحوم آقا شیخ می گوید : امام حسین علیه السلام هر چه داشت، به سلطان اصلی پرداخت. چه چیزی به او بدهد که از مساوی بیش تر شود؟ عاقل تر از انبیا و ائمه، کسی در این دنیا زندگی نکرده است که این عمر را که محصول چرخش میلیاردها چرخ بوده است، تقدیم بندگان خدا کردند.

کسانی که عمر را به گناه و خواب اضافه و همراهی بازیگران گذراندند، اگر فردا نتوانند اولین سؤال را جواب بدهند، نوبت به سؤال دوم نمی رسد. یک روایت بسیار جالبی از پیامبر و اهل بیت رسیده است که برای انسان، در شبانه روز، شش ساعت خواب، کافی است.

تقسیم بندی ساعات عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید :

«عَلى العاقِلِ أَن يَكونَ لَهُ ساعاتٌ»

بر عهده انسان اندیشمند است که خالی از ساعاتی نباشد.

«سَاعَةٌ يُناجى فِيهَا رَبَّه»

یک بخش را با خدا سر و سرّ داشته باشد، سود و منفعتی دارد که خدا می داند.

«وَسَاعَةٌ يُحاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ»

در یک بخش، حساب گر خود باشد که عمرم در چه راهی گذشت.

«وَسَاعَةٌ يتفَكَر فِيما صَنَع اللّهُ عَزَّوَجَلَّ» (۱)ساعتی هم حساب کند که خداوند عالم تاکنون چگونه با او معامله کرده است.

«کَمْ مِنْ قَبیحٍ سَتَرتَهُ»

من پرده دری کردم ، اما تو پوشاندی. پنجاه سال است که پرده پوشی می کنی. چه زمانی پرده از کار من برمی داری؟ حوصله من از بنده ام سر نمی رود.

«وَکَمِ من فادحٍ مِنَ البلاءِ أَقلتَهُ»

خودت سفارش کردی که اگر با کسی معامله کردید، اقاله کنید و پس بگیرید. چه بلاها و گناهانی که تو اقاله کردی.

«وَکَمِ مِن عِثارٍ وَقَیتَهُ»

در طول عمرم چه قدر می خواستم در گناهان زشت بیفتم ، ولی تو مرا حفظ کردی.

«وَکَم مِن مَکْروهٍ دفَعْتَهُ»

---

۱ – ۱) – بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۵، حدیث ۲؛ «قـال النبی صـلی الله علیه و آله : عَلی العاقِلِ أَن یَکونَ لَهُ ساعاتٌ سَاعَةٌ یُناجی فِیهـا رَبَّه وَسَـاعَةٌ یُحـاسِبُ فِیهـا نَفْسَهُ وَسَـاعَةٌ یتفَکُر فِیما صَـنَع اللّهُ عز و جل .» الکافی: ۵۵/۲، حدیث ۳؛ «عَـنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ إِدْمَانُ التَّفَکُّرِ فِی اللَّهِ وَ فِی قُدْرَتِهِ.» الکافی: ۵۵/۲، حدیث ۴؛ «عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَـا علیـه السـلام یَقُولُ لَیْسَ الْعِبَـادَهُ کَثْرَهَ الصَّلَـاهِ وَ الصَّوْم إِنَّمَـا الْعِبَـادَهُ التَّفَکُّرُ فِی أَمْرِ اللَّهِ عز و جـل .» مسـتدرک الوسائـل: ۱۸۳/۱۱، حدیث ۱۲۶۸۹؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ تَفَکُّرُ سَاعَهٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَهِ سَنَهٍ [قَالَ اللَّهُ] إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ.»

صدها بار بنا بود حادثه برای تو پیش بیاید و من دفع کردم.

«وَكَم مِن ثَناءٍ جَمِيلٍ لَستُ أَهلاً لَهُ نَشَرتَهُ»

هر جا می روی تعریف تو را می کنند. نمی دانند که باطن من با تو، چگونه است.

یک ساعت هم بنشینید خوبی های خدا را در حق خودتان مرور کنید. تو عجب خدای خوبی هستی! یک مقدار هم تو به ما بگو که تو چه بنده بدی هستی : مجلس تمام شد و به آخر رسید عمر ما هنوز اندر اول وصف تو مانده ایم

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۳۰۳

ثمره هدایت در زندگی ۲۳

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

لطایف، اشاره ها، نکته های بسیار باارزش و مؤثری از سوره مبارکه یوسف، با نگاهی کلی بیان شد و به این نکته رسیدیم که در این سوره مبارکه، خداوند دو نوع عمر را مطرح می فرماید :

یکی به علت بینایی و بصیرت، با امکاناتی که در اختیار او بود، به کارهای بزرگی دست زد و به بیان خود قرآن، در سوره فاطر «تِجارَةً لَنْ تَبُورَ »، (۱) تجارتی بود که تا ابد ضرر و خسارت و کسادی ندارد، بلکه منفعتی جاوید و ابدی برای صاحب عمر به دنبال دارد. در خود سوره مبارکه یوسف، به یک قطعه از عمر او توجه کردید که چگونگی خرج کردن عمر، شگفت آور بود. کاری که او کرد، حدود هفت سال از عمر او را در بر گرفت. قرآن کریم حج و عمره را نام برده است. اعمال عمره محدود است، طواف، نماز، سعی صفا و مروه، تقصیر و طواف و دو رکعت نماز است.

عمره مستحب هم هست. اگر انسان زرنگی وارد عمره شود، از آغاز تا پایان آن، بیش از یک ساعت و نیم نمی شود.

ص:۳۰۴

۱- ۱) - فاطر (۳۵) : ۲۹.

ثواب عمره در ماه رجب

راوی به امام ششم علیه السلام می فرماید : (۱)می خواهم در ماه رجب به عمره بروم. حضرت فرمود : آیا ثواب آن را هم می دانی؟ گفت : نه. امام فرمود: اگر سطح زمین را طلا بچینی و در راه خدا صدقه بدهی، ثواب آن، مطابق با این است. خزانه او بی نهایت است و تمام نمی شود. برای او مهم نیست که در قبال عمره چنین پاداشی بدهد. راوی می گوید: من برخاستم که بروم، حضرت فرمود : می خواهی به عملی دیگر هم راهنمایی ات کنم که ثوابش ده برابر عمره باشد؟ (۲) عرض کردم: بله. فرمود: اگر مشکل کسی را حل کنی ثوابش ده برابر از عمره بیش تر است. (۳)

۱- ۱) - ثواب الأعمال: ۴۸، البته حدیث درباره حج آمده است؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام قال لما أفاض رسول الله صلی الله علیه و آله تلقاه أعرابی فی أفطح فقال یا رسول الله إنی خرجت أرید الحج فعاقنی عائق و أنا رجل ملی کثیر المال فمرنی ما أصنع فی مالی ما أبلغ ما بلغ الحاج قال فالتفت رسول الله صلی الله علیه و آله إلی أبی قبیس فقال لو أن أبا قبیس لک زنه ذهبه حمراء أنفقته فی سبیل الله ما بلغت ما بلغ الحاج.»

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۳۰۲/۱۴، حدیث ۱۹۲۵۲؛ «رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ الْحَجَّةُ ثَوَابُهَا الْجَنَّةُ وَ الْعُمْرَةُ کَفَّارَةٌ لِکُلِّ ذَنْبٍ وَ أَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةُ رَجَبٍ.» الکافی: ۵۳۶/۴، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ الْمُعْتَمِرُ یَعْتَمِرُ فِی أَیِّ شُهُورِ السَّنَةِ شَاءَ وَ أَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةُ رَجَبٍ.» وسائل الشیعه: ۳۰۱/۱۴، باب ۳، حدیث ۱۹۲۴۸؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ أَیُّ الْعُمْرَةِ أَفْضَلُ عُمْرَةٌ فِی رَجَبٍ أَوْ عُمْرَةٌ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لَابَلْ عُمْرَةٌ فِی رَجَبٍ أَفْضَلُ.»

۳- ۳) - وسائل الشیعه: ۳۶۵/۱۶، باب ۲۶، حدیث ۲۱۷۷۴؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ مَشْیُ الْمُسْلِمِ فِی حَاجَةِ أَخِیهِ الْمُسْلِمِ خَیْرٌ مِنْ سَبْعِینَ طَوَافاً بِالْبَیْتِ.» وسائل الشیعه: ۳۶۶/۱۶، حدیث ۲۱۷۷۷؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مَنْ مَشَی فِی حَاجَةِ أَخِیهِ الْمُسْلِمِ أَظَلَّهُ اللَّهُ بِخَمْسٍ وَ سَبْعِینَ أَلْفَ مَلَکٍ وَ لَمْ یَرْفَعْ قَدَماً إِلَّا کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا حَسَنَةً وَ حَطَّ عَنْهُ بِهَا سَیِّئَةً وَ یَرْفَعُ لَهُ بِهَا دَرَجَةً فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ کَتَبَ اللَّهُ عز و جل لَهُ بِهَا أَجْرَ حَاجٍّ وَ مُعْتَمِرٍ.» وسائل الشیعه: ۳۷۰/۱۶؛ «أَصْحَابِنَا عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ کُنْتُ جَالِساً مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَکَّةَ یُقَالُ لَهُ مَیْمُونٌ فَشَکَا إِلَیْهِ تَعَذُّرَ الْکِرَاءِ عَلَیْهِ فَقَالَ لِی قُمْ فَأَعِنْ أَخَاکَ فَقُمْتُ مَعَهُ فَیَسَّرَ اللَّهُ کِرَاهُ فَرَجَعْتُ إِلَی مَجْلِسِی فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا صَنَعْتَ فِی حَاجَةِ أَخِیکَ فَقُلْتُ قَضَاهَا اللَّهُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی فَقَالَ أَمَا إِنَّکَ أَنْ تُعِینَ أَخَاکَ الْمُسْلِمَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ طَوَافِ أُسْبُوعٍ بِالْبَیْتِ مُبْتَدِئاً ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَجُلًا أَتَی الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی أَعِنِّی عَلَی قَضَاءِ حَاجَةٍ فَانْتَعَلَ وَ قَامَ مَعَهُ فَمَرَّ عَلَی الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ هُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی فَقَالَ أَیْنَ کُنْتَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ تَسْتَعِینُهُ عَلَی حَاجَتِکَ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی فَذَکَرَ أَنَّهُ مُعْتَکِفٌ فَقَالَ أَمَا لَوْ أَنَّهُ أَعَانَکَ کَانَ خَیْراً لَهُ مِنِ اعْتِکَافِهِ شَهْراً.»

تلاش بی وقفه یوسف برای مردم یوسف برای مقابله با قحطی هفت ساله مصر، ده سال وقت گذاشت و در آن سال ها مشکل همه مردم را حل کرد که در آن هفت سال، یک صبحانه از مردم، کم نشود. این لطف وجود مقدس حق است. او امکاناتی را در اختیار ما گذاشته است، عقل، فطرت، قرآن، انبیا، ائمه و عارفان را در اختیار ما گذاشته است. غیر از عمر که باید این سرمایه و امکانات را درست خرج کرد، راه آن را پیش از اسلام، در کتاب های آسمانی گذشته و پس از آن، در سخنان ائمه و قرآن ترسیم کرده است.

به وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: اگر شما بخواهید کلمه «سعادت» را معنا کنید، چگونه معنا می کنید؟ فرمود:

«طُولُ العمر فی طاعه اللّه» (۱)

۱- ۱) - غرر الحکم: ۱۵۹، حدیث ۳۰۲۵؛ «إن أوقاتک أجزاء عمرک فلا تنفد لک وقتا إلا فیما ینجیک [فی غیر ما ینجیک].» غرر الحکم: ۱۶۰، حدیث ۳۰۵۸؛ «احفظ عمرک من التضییع له فی غیر العباده و الطاعات.» غرر الحکم: ۱۶۰، حدیث ۳۰۶۱؛ «إن المغبون من غبن عمره و إن المغبوط من أنفذ عمره فی طاعه ربه.»

این که در دنیا بسیار بمانی و این بسیار ماندن را در طاعت خداوند عالم خرج کنی. همه سخنان خدا را گوش دهید.

خداونـد در قرآن مجید، برای یک زندگی سالم، مطلب دارد. طاعت خدا فقط نماز و روزه نیست. گوش دادن به همه سـخنان او در همه زمینه ها لازم است.

همسر فداکار آیت الله بروجردی

آیـت اللّه بروجردی (۱) در احوالـت خـود گفتـه است من در اصـفهان تحصـیل می کردم. اساتیـد آن روز اصـفهان، کم نظیر بودند ؛ مانند آیت اللّه العظمی کلباسـی (۲)، مرحوم آقا سـید محمد باقر درچه ای (۳)، حکیم بزرگ قشقایی (۴) و حکیم کم نظیر

ص:۳۱۰

۱- ۱) - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن جلسه ۱۲ آمده است.

۲- ۲) - فهرس الـتراث: ۱۴۱/۲؛ «محمـد إبراهیم الکلباسـی (۱۱۸۰ - ۱۲۶۲) الشـیخ محمـد إبراهیم بن محمـد حسن الکـاخی الخراسـانی الأصـفهانی. مما قال شـیخنا العلامه: من أعاظم علماء عصـره المشاهیر، ولـد فی ربیع الثانی سـنه ۱۱۸۰، و هـاجر إلی العراق و أخذ عن الوحید البهبهانی و غیره، ثم رجع إلی إیران و اشتغل علی المحقق القمی فی قم، و النراقی فی کاشان، ثم رجع إلی أصـفهان و نهض بأعبـاء العلم مع شـدّه الاحتیـاط و الورع، و أشـغل منصه التـدریس طیله حیاته، و کانت بینه و بین معاصـره السید محمد باقر حجه الإسلام صله وثیقه، لم تخل بها زعامه کلّ منهما توفی فی ۸ جمادی الاولی سنه ۱۲۶۱. و ألّف ابنه الشیخ جعفر رساله فی حیاه والـده، کما ألّف حفیده أبو الهدی رساله سـمّاها (البدر التمام فی ترجمه الوالد القمقام و الجدّ العلّام) روی عن الشـیخ جعفر کـاشف الغطـاء. أسـند إلیه المرعشـی فی الإجازه الکبیره: ۱۶۸. من آثـاره: إشـارات الأـصول طبع طبعه حجریه بطهران سنه ۱۲۴۵ ه.

۳- ۳) - دائره المعارف تشیع: ۴۷۳/۷؛ «درچه ای، آقا سید محمد باقر (۱۲۶۴ - ۱۳۴۲ ق)، از علما و فقهای برجسته امامیه که به زهد و تقوی شـهره بود. در دُرچه، یکی از روستاهای اصفهان، متولد شد. نخست در اصفهان نزد میرزا محمد باقر چهار سوئی، میرزا محمد حسن نجفی و میرزا ابوالمعالی کلباسـی به تحصـیل پرداخت و سـپس عازم نجف اشـرف شد و در آنجا از محضـر بزرگـانی چون میرزا محمـد حسن شـیرازی، حـاج میرزا حبیب رشتی و حـاج سـید حسن کوه کمره ای استفاده کرد و به مقـام اجتهـاد رسـید، پس از مراجعت به اصـفهان به تـدریس فقه و اصول پرداخت، از آثار او یک دوره فقه و اصول در شانزده جلد اسـت. آیت الله درچه ای شـاگردان بسیاری تربیت کرد که از آن جمله انـد: آیت الله بروجردی و جلال الـدین همـایی وی به مرض سکته رخت از جهان بربست و در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد. استاد همایی که به مدت دوازده سال متوالی ملازم خـدمت او بود درباره مرحوم درچه ای می نویسد: «آن بزرگ در علم و ورع و تقوا آیتی بود عظیم، به حقیقت جانشـین پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام بود. در سادگی و صـفای روح و بی اعتنایی به امور دنیوی گویی فرشته ای بود که از عرش به فرش فرود آمـده بود . . . مکرر دیـدم سـهم امامهـای کلاـن برای او آوردنـد و دینـاری نپـذیرفت، وقتـی سبب می پرسـیدم، می فرمـود: من فعلاًـ بحمـدالله مقروض نیسـتم و خرجی فردای خود را هم دارم و معلوم نیست که فردا و پس فردا چه

پیش آید و (ما تَدری نفس ماذا تکسب غداً).»

۴-۴) - موسوعه طبقـات الفقهاء: ۱۶۰/۱۴ - ۱۵۹، قسم ۱؛ «۴۵۰۷ القشقائی (۱۲۴۳ - ۱۳۲۸ ه) جهانگیر خان بن محمـد خان القشقائی الأصفهانی. کان فقیها إمامیا، أصولیا، فیلسوفا متبحّرا.ولد فی دهاقان (من قری أصفهان) سنه ثلاث و أربعین و مائتین و ألف.و تعلّم فی قریته.و درس المقـدمات فی أصـفهان، و أخـذ بها العلوم العقلیه عن محمـد رضا القمشـهی (المتوفّی ۱۳۰۶ ه) و قصـد النجف الأشـرف، فحضـر فی الفقه علی محمـد حسن بن باقر النجفی صاحب «جواهر الکلام».و برع فی الفقه و الأصول، و أولع بالفلسـفه و تعمّقهـا، و صار من المبرّزین فیها.و باشـر تـدریس الفقه و الأصول و الفلسـفه و الریاضـیات فی مـدرسه الصـدر بأصـفهان.و حاز شـهره واسـعه، لا سـیما فی تدریس الفلسـفه، و تقاطرت علیه الطلبه من سائر البلاد لأخذها عنه. و قد انتفع به، و تخرج علیه جمع غفیر، منهم: المیرزا محمد حسین النائینی (المتوفّی ۱۳۵۵ ه) و السید حسین بن علی البروجردی (المتوفّی ۱۳۸۰ ه)، و علی أکـبر بـن حسـن بـن أبی القـاسم الیزدی (المتـوفّی ۱۳۴۹ ه)، و السـید یحیی الیزدی الواعـظ، و أسـد الله بـن محمـود الگلبایگانی مؤلف «شـمس التواریخ»، و السید جمال الدین بن حسین الگلبایگانی (المتوفّی ۱۳۷۷ ه)، و السید حسین بن هبه الله الرضوی الکاشانی (المتوفّی ۱۳۸۴ ه)، و غیرهم. و صـنّف شـرحا علی «نهج البلاغه»، و له شـعر بالفارسیه أودعه الکثیر من آرائه الفلسـفیه. توفّی فی أصـفهان سنه ثمان و عشرین و ثلاثمائه و ألف.» - موسوعه طبقات الفقهاء: ۱۶۰/۱۴ - ۱۵۹، قسم ۱؛ «۴۵۰۷ القشقائی (۱۲۴۳ - ۱۳۲۸ ه) جهانگیر خان بن محمد خان القشقائی الأصفهانی. کان فقیها إمامیا، أصولیا، فیلسوفا متبحّرا.ولد فی دهاقـان (من قری أصـفهان) سـنه ثلاث و أربعین و مـائتین و ألف.و تعلّم فی قریته.و درس المقـدمات فی أصـفهان، و أخـذ بها العلوم العقلیه عن محمـد رضا القمشـهی (المتوفّی ۱۳۰۶ ه) و قصـد النجف الأشـرف، فحضـر فی الفقه علی محمد حسن بن باقر النجفی صـاحب «جواهر الکلام».و برع فی الفقه و الأصول، و أولع بالفلسـفه و تعمّقها، و صار من المبرّزین فیها.و باشـر تـدریس الفقه و الأصول و الفلسـفه و الریاضیات فی مدرسه الصدر بأصفهان.و حاز شهره واسعه، لا سیما فی تدریس الفلسفه، و تقاطرت علیه الطلبه من سـائر البلاـد لأخـذها عنه. و قـد انتفـع به، و تخرج علیه جمع غفیر، منهم: المیرزا محمـد حسـین النـائینی (المتوفّی ۱۳۵۵ ه) و السید حسین بن علی البروجردی (المتوفّی ۱۳۸۰ ه)، و علی أکبر بن حسن بن أبی القاسم الیزدی (المتوفّی ۱۳۴۹ ه)، و السـید یحیی الیزدی الواعـظ، و أسـد الله بن محمود الگلبایگـانی مؤلف «شـمس التواریـخ»، و السـید جمـال الـدین بن حسـین الگلبایگانی (المتوفّی ۱۳۷۷ ه)، و السید حسین بن هبه الله الرضوی الکاشانی (المتوفّی ۱۳۸۴ ه)، و غیرهم. و صـنّف شرحا علی «نهج البلاغه»، و له شعر بالفارسیه أودعه الکثیر من آرائه الفلسفیه. توفّی فی أصفهان سنه ثمان و عشرین و ثلاثمائه و ألف.»

ملّا محمّد کاشانی. (۱)ایشان می فرمود: من گرم تحصیل در محضر ایشان و عاشق این اساتید بودم.

ص:۳۱۲

۱- ۱) - مستدرکات أعیان الشیعه: ۲۴۹/۳ - ۲۵۰؛ «المولی الآخوند ملا محمد الکاشانی الاصفهانی ولد سنه ۱۲۴۹ فی کاشان و توفی سنه ۱۳۳۳ فی أصفهان و دفن فیها فی مقابر تخت فولاذ من علماء الفلسفه و الحکمه فی عصره. أخذ المقدمات فی کاشان علی جمله من أهل الفضل ثم هاجر إلی أصفهان و أولع بالفلسفه و الحکمه و التحق بحوزه کل من المیرزا حسن نجل ملا علی النوری و المولی الآغا محمد رضا القمشه إی حتی برع و تقدم فی ذلک، ترجم له السید مصلح الدین المهدوی فی کتابه تذکره القبور بما تعریبه ... الحکیم العارف الکبیر و الفیلسوف علی الإطلاق المرحوم الآخوند ملا محمد الکاشانی من نوادر الدهر فی العلم و العمل و الزهد و التقوی و التدریس کان یدرس الحکمه العلمیه و العملیه فریدا فی عصره و فی أوائل هجرته إلی أصفهان کان مقیما فی مدرسه (جده کوجک) ثم انتقل إلی مدرسه الصدر ینقلون عنه حکایات عجیبه و أحادیث غریبه و لم یتزوج فی طول عمره الشریف و عاش ۸۴ سنه. أقول: تخرج علیه کوکبه من أکابر علماء الشیعه و أساطین الشریعه علماء الحکمه و الفلسفه و العرفان منهم الآغا نجفی القوچانی و الحاج آغا رحیم الأرباب و السید حسین البروجردی، و الشیخ محمد الحکیم الخراسانی، و الدهقان السامانی، و آغا ضیاء الدین العراقی، و الشیخ هاشم القزوینی و السید حسن مشکان الطبسی، و الشیخ أسد الله الایزدکشت، و المیرزا أرسطو، و الحاج المیرزا حسن الجابری الأنصاری و غیرهم من الحکماء و الفلاسفه و قد سمعت ان له حواشی علی کتاب الاسفار و کتاب المشاعر و کتاب العرشیه لصدر المتألهین الشیرازی.»

همواره مایه های علمی من بالا می رفت که نامه ای از پدر دریافت کردم.

پـدر ایشان در بروجرد، معاش زندگی را از کشاورزی تأمین می کرد. چون زبان ایشان می گرفت، کسـی ایشان را برای منبر و سخنرانی دعوت نمی کرد. در نامه آمده بود: حسین عزیزم! به بروجرد بیا، من وسایل عروسی تو را فراهم کرده ام.

من نامه ای به ایشان نوشـتم که مرا از ازدواج معاف کنیـد و اجازه دهیـد درس بخوانم. پـدرم در جواب نوشت: فکر نمی کنی اگر به سخن پدر گوش ندهی، این مانع تو باشد؟ خدا در قرآن فرموده است :

« وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً » (۱)

ایشان بلافاصله به بروجرد رفت. عروسی که تمام شد، گفت: حالا می خواهی بروی، برو. ایشان می فرمود: بروجردی شدن من مرهون این خانمی بود که پدرم برای من گرفت.

یک عروس جوان، چگونه عمر را صـرف می کند که محصول عمر او آیت اللّه بروجردی می شود؟ یک خانم چگونه عمرش را خرج می کنـد که محصول همـان عمر نه سـاله، امام مجتبی، امام حسـین، زینب کبری و حضـرت کلثوم می شود؟ در قیامت خیلی از مردها به خاطر خانم هایشان باید به جهنم بروند و بسیاری نیز در اعلی علیین قرار می گیرند.

یوسف عزیز هفت سـال عمرش را این گونه برای یک ملت خرج کرد و نگفت که در میان این ملت، ممکن است بی دین، بی نمـاز و کـافر هم باشـد. اگر خـدا می خواست، ریشه ایشـان را می زد. عمر خود را در چه مسـیری بـپردازم؟ در برابر این هزینه کردن، دریافتی ابدی دارد. وقت مردن این افراد، خدا خطاب می کند :

۱- ۱) - نساء (۵) : ۳۶؛ « و به پدر و مادر نیکی کنید.»

«یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * اِرْجِعِی إِلیٰ رَبِّکِ رٰاضِیَهً مَرْضِیَّهً » (۱)

سرانجام گمراهان

شصت - هفتاد سال، در دنیا به تو عمر دادم، خوب کاشتی، خوب عمل کردی و خوب عمرت را خرج کردی. اکنون خود من به انتظار تو هستم، ربی که از تو کمال رضایت را دارد. این «ارجعی» را یادمان باشد که کلام شخص خداوند است. عده ای هم هستند که قرآن می فرماید: به لحظه مرگ که می رسند، اوضاع تاریک بسیاری را می بینند و به خدا می گویند : (۲)

---

۱ - ۱) - فجر (۸۹) : ۲۷ - ۲۸؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته ! به سوی پروردگارت، در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است ، باز گرد .»

۲ - ۲) - روضه الواعظین: ۲۹۷/۲-۲۹۸؛ «قال الصادق علیه السلام إذا مات المؤمن شیعه سبعون ألف ملک إلی قبره فإذا دخل قبره أتاه منکر و نکیر فیقعدانه و یقولان من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول ربی الله و محمد نبیی و الإسلام دینی فیفسحان له فی قبره مد بصره و یأتیانه بالطعام من الجنه و یدخلان علیه الروح و الریحان و ذلک قوله تعالی فَأَمّٰا إِنْ کٰانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحٰانٌ یعنی فی قبره وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ یعنی فی الآخره ثم قال علیه السلام إذا مات الکافر شیعه سبعون ألفا من الزبانیه إلی قبره و إنه لیناشد حاملیه بصوت یسمعه کل شیء إلا الثقلان الجن و الإنس و یقول لو أن لی کره فأکون من المؤمنین و یقول رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صٰالِحاً فِیمٰا تَرَکْتُ فتجیبه الزبانیه کَلاّٰ إِنَّهٰا کَلِمَهٌ هُوَ قٰائِلُهٰا و ینادیهم ملک وَ لَوْ رُدُّوا لَعٰادُوا لِمٰا نُهُوا عَنْهُ فإذا دخل قبره و فارقه الناس أتاه منکر و نکیر فی أهول صوره فیقیمانه ثم یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیتلجلج لسانه و لا یقدر علی الجواب فیضربانه ضربه من عذاب ألیم یذعر لها کل شیء ثم یقولان من ربک و ما دینک فیقول لا أدری فیقولان لا دریت و لا هدیت و لا أفلحت ثم یفتحان له بابا إلی النار و ینزلان إلیه الحمیم من جهنم و ذلک قول الله وَ أَمّٰا إِنْ کٰانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضّٰالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ یعنی فی القبر وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ یعنی فی الآخره.»

« رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أَعْمَلُ صٰالِحاً فِیمٰا تَرَکْتُ » (۱)

تا این عمر به لجن کشیده را جبران کنم.

« إِنَّهٰا کَلِمَةٌ هُوَ قٰائِلُهٰا وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ » (۲)

اکنون به تو می گویم که عمر را صرف دشمنان من کردن، چه تاوانی دارد. عمری که مانند عمر یوسف خرج می شود، مرکبی برای صاحب آن است. عمری که مانند عمر زلیخا خرج می شود، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مانند قاطری است که مهار گسیخته، صاحبش را تحویل جهنم می دهد. (۳)جلال الدین رومی در یک شعر مفصل، این دو نوع انسان را ترسیم کرده است.

انسان نقشه بکشد که چگونه سر مردم کلاه بگذارم. آن یکی خورشید علیین بود وین دگر خفاش کالسجین بود (۴)

یکی از عیب ها، خشم و انتقام جویی است. (۵) یوسف ده سال داشت که او را از

ص:۳۱۵

۱- ۱) - مؤمنون (۲۳) : ۹۹ - ۱۰۰؛ «پروردگارا ! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده، به دنیا] بازگردان . * امید است در [برابر] آنچه [از عمر ، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم .»

۲- ۲) - مؤمنون (۲۳) : ۱۰۰؛ «[به او می گویند :] این چنین نیست [که می گویی] بدون تردید، این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است ، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند .»

۳- ۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶؛ «ذمتی بما أقول رهینه و أنابه زعیم . . . ألا و إنّ الخطایا خیل شُمُس حُمِل علیها أهلها و خُلِعَت لُجُمها.»

۴- ۴) - مولوی.

۵- ۵) - کنز العمال، المتقی الهندی: ۳۷۳/۳، حدیث ۷۰۰۶ و ۷۰۰۷؛ «قال موسی بن عمران: یا رب من أعز عبادک عندک ؟ قال: من إذا قدر غفر.» «من عفا عند القدره عفا الله عنه یوم العسره.» کنز العمال، المتقی الهندی: ۳۷۴/۳، حدیث ۷۰۰۸؛ «إذا کان یوم القیامه ینادی مناد من بطنان العرش: لیقم من علی الله أجره، فلا یقوم إلا من عفا عن ذنب أخی.» حدیث ۷۰۰۹؛ «إذا أوقف العباد نادی مناد: لیقم من أجره علی الله، ولیدخل الجنه، قیل من ذا الذی أجره علی الله؟ قال العافون عن الناس، فقام کذا وکذا ألفا فدخلوا الجنه بغیر حساب.» و در روایات شیعه آمده است: وسائل الشیعه: ۱۷۰/۱۲، حدیث ۱۵۹۸۴؛ «قال رسول الله صلی الله علیه و آله عَلَیْکُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَایَزِیدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزّاً فَتَعَافَوْا یُعِزَّکُمُ اللَّهُ.» وسائل الشیعه: ۱۷۳/۱۲، حدیث ۱۵۹۹۷؛ «عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ لَاأَدُلُّکُمْ عَلَی خَیْرِ خَلَائِقِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ تَصِلُ مَنْ قَطَعَکَ وَ تُعْطِی مَنْ حَرَمَکَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَکَ.» نهج البلاغه: ۴۷۰ حکمت ۱۱؛ «وَ قَالَ علیه السلام إِذَا قَدَرْتَ عَلَی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْراً لِلْقُدْرَهِ عَلَیْهِ.»

پـدر جدا کردند و در چاه انداختند. اکنون در سـفر سوم، به مصـر آمده اند. گفتند : ای عزیز! تکلیف ما چیست؟ تو همانی که به تو ظلم کردیم. می خواهی با ما چه کنی؟ قرآن می گوید: این انسان بی عیب، به برادران گفت :

« لاَ تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ » (1) آن یکی نوری ز هر عیبی بری

ص:۳۱۶

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۹۲؛ «امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست .»

آن یکی سرور شده ز اهل زمان وین یکی در خاک خواری بس نهان (۱)

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - مولوی.

انسان تربیت شده مکتب حق

۲۴

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲ الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

از مسائل بسیار مهمی که از سوره مبارکه یوسف استفاده می شود، درباره دو گونه انسان است. انسانی که تربیت شده مکتب حق است و انسانی که آلوده به مکتب مادیگری و هوای نفس است.

حضرت یوسف علیه السلام انسانی است که هر قدمی را که می خواهد بردارد، هر کاری را که می خواهد انجام بدهد، هر سخنی را که می خواهد بگوید، و هر برخوردی را که می خواهد با حوادث بکند، خودش را، زمانش را، آینده اش را، براساس فرهنگ پاک پروردگار محاسبه می کند و بعد از محاسبه، کاری را که باید انجام بدهد، بر اساس حق و یقینی انجام می دهد.

زندان می رود ولی به حق زندان می رود، در مقابل زلیخا مقاومت می کند به حق مقاومت می کند، در زندان می ماند به حق می ماند. چیزی از سرمایه عمرش را به تعبیر قرآن هدر نمی دهد، از تمام لحظات عمر و از همه مایه هایی که در اختیارش است، به عالی ترین صورت، به خاطر قدرت در محاسبه استفاده می کند.

یوسف علیه السلام محاسبه گری دقیق

ما این معنای محاسبه گری دقیق او را از آیه شریفه ای که پروردگار عالم، کلمه

علیم و حفیظ را در آن به کار گرفته استفاده می کنیم.

می فرماید: «إِنِّی حَفِیظٌ » (1)من یک پاسدار واقعی نسبت به عمرم، نسبت به مردم، نسبت به کشور، نسبت به سرمایه های وجودی خود هستم و «عَلِیمٌ » هستم، دانا هستم، دانایی در افق بالا و محاسبه گر.

به دقت می توانم هفت سال فراوانی نعمت را با هفت سال قحطی را، به گونه ای محاسبه کنم که ملت و کشور دچار تنگنا، مضیقه، سختی، فقر، نداری، تهی دستی نشوند.

تربیت شده مکتب مادیگری یک طرف داستان هم زلیخا قرار دارد، او در یک زندگی صد در صد بی محاسبه قرار گرفته است. تمام همت این زن در این است که کامجویی کند و فقط بدن لذت ببرد، بقیه نواحی وجود معطل بماند. عقل رشد نکند، روح رشد نکند، قلب آیینه دار جمال حق نشود، ارزشهای اخلاقی بر این صفحه نقش نبندد، از کل امور، فقط نگاهی به بدن تنها دارد.

یک لذت گرای بی محاسبه است. و اگر این گونه حالات در وجود انسان مایه بشود، محال است که انسان را نسبت به هر حقی راضی کند.

چگونه حالا پروردگار عالم لطفش شامل حال کسی بشود، و این برنامه ها را که مایه وجود انسان است از وجود انسان بگیرد و آدم در برابر حق تسلیم بشود، ولی اگر مادیگری ریشه در وجود انسان پیدا کند و به قول امیرالمؤمنین علیه السلام طبیعت ثانوی گردد محال است انسان در مقابل حق تسلیم بشود.

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۵۵.

نمونه هایی از تربیت شدگان مکتب مادیگری

من نمونه هایی از انسان هایی که این فرهنگ لذت گرایی در آنها مایه شد، عرض می کنم.

همین ها گاهی در ظاهر امر یک آراستگی پیدا کردند، انسان خیال می کند خیلی آدم های خوبی هستند، آدم های منظمی هستند، آدم های با ادبی هستند ولی در برخورد با یک حادثه، معلوم می شود که این ادب و حتی دینداری او یک ظاهر پوچ در وجود آنها بوده است.

در این زمینه چه اتفاقات عجیبی در تاریخ بشر افتاده است.

وجود مبارک موسی بن عمران علیه السلام یک گفتگویی با یک گوساله پرست دارند.

گوساله پرستی به دست سامری چه زمانی شروع شده؟ بعد از نبوت موسی علیه السلام ، بعد از نشان دادن آیات و بینات و معجزات، چه اتفاق عجیب و شگفت انگیزی افتاده است.

به این آدمی که پوششی از دین، ادب دینی، اخلاق دینی داشته و حالا گوساله پرست شده، موسی بن عمران علیه السلام می گوید:

تو به ترتیب ندیدی که یک عصای چوبی من با افتادن روی زمین تبدیل به یک اژدهای عظیم شد و تمام سحر جادوگران را بلعید و بعد دم این اژدها را گرفتم و بلندش کردم، دو مرتبه همان چوب دستی شد؟ نه چاق شده بود، نه چیزی به آن اضافه شده بود، عین قبل از اژدها شدنش شد.

بارها دیدی. این معجزات همه در قرآن نقل شده است، تو دیدی که من دستم را می بردم زیر بغلم، بیرون می آوردم، از پنج انگشت من تا جایی که چشم کار می کرد، نور سفیدی می درخشید:

ص:۳۲۳

« بَيْضاءُ لِلنّاظِرِينَ » (۱)

تو دیدی که من تمام کانال هایی که از رود نیل به طرف خانه فرعونیان می رفت، با یک اشاره تبدیل به خون کردم. تو دیدی به معجزه من که تمام زندگی فرعونیان پر از قورباغه شد، تو دیدی به معجزه من که تمام خانه و زندگی و رختخواب و ظروف فرعونیان پر از شپش شد، تو دیدی که من با این عصا به سنگ زدم،

« فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً » (۲)

دوازده چشمه آب بیرون زد.

تو دیدی که یک شب تمام شما بنی اسرائیل را لب رود نیل آوردم، به رود اشاره کردم، دوازده کوچه درون آب باز شد، آب ها روی هم دیگر سوار می شد. همه شما را از این دوازده کوچه بیرون بردم، فرعونیان وارد آب شدند، آب ها و همه را غرق کرد. با تماشای این معجزات من، حالا آمدی گوساله پرست شدی؟ (۳)

۱- ۱) - اعراف (۷) : ۱۰۸؛ «دست برای بینندگان سپید و درخشان گشت .»
۲- ۲) - بقره (۲) : ۶۰؛ «پس دوازده چشمه از آن جوشید به طوری که هر گروهی [از دوازده گروه بنی اسرائیل] چشمه ویژه خود را شناخت .»
۳- ۳) - تفسیر نور الثقلین: ۱۹۳/۳ - ۰۹۳، سوره طه (۲۰) : آیات ۲۵ - ۱۰۱؛ «اخرج السامری العجل و له. خوار، فقال له موسی: فَما خَطْبُکَ یا سامِرِیُّ؟ قال السامری: بَصُرْتُ بِما لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ یعنی من تحت حافر رمکه جبرئیل فی البحر فنبذتها ای أمسکتها و کذلک سولت لی نفسی ای زینت فأخرج موسی العجل فأحرقه بالنار و ألقاه فی البحر، ثم قال موسی للسامری: فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیاهِ أَنْ تَقُولَ لا مِساسَ یعنی ما دمت حیا و عقبک هذه العلامه فیکم قائمه. ان تقول: لا مساس حتی یعرفوا انکم سامریه فلا یغتروا بکم الناس، فهم الی الساعه بمصر و الشام معروفین لا مساس.»

علت گوساله پرستی سامری

این بهت آور است که همه اینها حق نبود و گوساله حق بود، یعنی به این راحتی حق را می شود گم کرد، به این راحتی حق را می شود به دیگران داد. یعنی موسی ناحق، سامری حق است. عصا به اژدها تبدیل شدن ناحق و گوساله حق است.

چطور انسان در مقابل حق تسلیم نمی شود و رها می کند و گوساله پرست می شود؟

قرآن مجید نقل می فرماید:

« وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ » (۱)

شما مایه گوساله پرستی را قبل از همه این حرفها به دلتان خوراندید.

وقتی به یک گوساله می رسید، به پول می رسید، به مقام می رسید، تمام حق را در همه جلوه هایش رها می کنید و به باطل می گروید، علتش چیست؟

موسی به او گفت: طبق همین

« وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

که شما قبلا مایه گوساله پرستی را به خودتان تزریق کردید. (۲)

۱- ۱) - بقره (۲) : ۹۳؛ «و به سبب کفرشان دوستی گوساله با دل هایشان در آمیخت .»

۲- ۲) - تفسیر العیاشی: ۵۱/۱، حدیث ۷۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن ۲۸۲/۱ - ۳۸۲، سوره بقره (۲) : آیه ۳۹، حدیث ۵۶۲؛ «عن أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل : «وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ »قال: لما ناجی موسی علیه السلام ، ربه أوحی إلیه: أن یا موسی، قد فتنت قومک. قال: و بماذا، یا رب؟ قال: بالسامری.قال: و ما [فعل] السامری؟ قال: صاغ لهم من حلیهم عجلاـ قال: یا رب، إن حلیهم لتحتمل [أن یصاغ] منها غزال أو تمثال أو عجل، فکیف یفتنهم؟ قال: إنه صاغ لهم عجلاـ فخار.قال: یا رب، و من أخاره؟ قال: أنا. فقال عندها موسی: إِنْ هِیَ إِلَّا فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِی مَنْ تَشاءُ قال-: فلما انتهی موسی إلی قومه و رءاهم یعبدون العجل، ألقی الألواح من یده فتکسرت. قال أبو جعفر علیه السلام : «کان ینبغی أن یکون ذلک عند إخبار الله إیاه -قال -: فعمد موسی فبرد العجل من أنفه إلی طرف ذنبه، ثم أحرقه بالنار فذره فی الیم، فکان أحدهم لیقع فی الماء و ما به إلیه من حاجه، فیتعرض بذلک للرماد فیشربه، و هو قول الله: «وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ».»

در یک برهه آرامش، یک مرتبه ظاهر دینی پیدا می کنید و در نماز جماعت شرکت می کنید و اقتدا به پیغمبر می کنید، با پیغمبر در جنگ شرکت می کنید، اما به محض اینکه در قبر پیغمبر مرا می بندند، همین شما که به پیغمبر، به قرآن و به نماز جماعت گرویده بودید، هیزم می آورید در خانه دختر پیغمبر را آتش می زنید. هجوم می آورید و در خانه را می شکنید و طناب به بازوی علی علیه السلام می بندید، کشان کشان پای منبر می برید، به امام علیه السلام که از طرف خدا به امامت انتخاب شده، می گویید باید مأموم باشی و آن کسی که در هیچ چیزی با امام علیه السلام قابل مقایسه نیست باید امام جماعت شود، تو علم صرف باید با جهل صرف بیعت بکنی چرا؟

چطور قرآن را که حق است رها کردید، سفارشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در غدیر خم رها کردید، علی علیه السلام را با همه ارزشها رها کردید، اصرار کردید علی امام مأموم بشود، ابوبکر عادی امام بشود، چرا؟ چون

« وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

شما این مایه را قبلا به قلبتان تزریق کردید. (۱)

ص:۳۲۶

۱- ۱) - تفسیر نور الثقلین: ۲۹۳/۳، سوره طه (۲۰) : آیات ۲۵ - ۱۰۱، حدیث ۱۸؛ «اسحق بن عمار الصیرفی عن ابی الحسن الماضی علیه السلام قال: قلت: جعلت فداک حدثنی فیهما بحدیث، فقد سمعت عن أبیک فیهما أحادیث عده. قال: فقال لی: یا اسحق! الاول بمنزله العجل، و الثانی بمنزله السامری.» تفسیر نور الثقلین: ۲۹۳/۳ سوره طه (۲۰) : آیات ۲۵ - ۱۰۱، حدیث ۱۰۹؛ «عن ابی یحیی الواسطی قال: لما افتتح أمیر المؤمنین علیه السلام البصره اجتمع الناس علیه و فیهم الحسن البصری و معه الألواح فکان کلما لفظ أمیر المؤمنین علیه السلام بکلمه کتبها فقال له أمیر المؤمنین علیه السلام بأعلی صوته: ما تصنع؟ قال: أکتب آثارکم لنحدث بها بعدکم، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام قال: أما ان لکل قوم سامریا و هذا سامری هذه الأمه، الا انه لا یقول:«لا مساس» و لکنه یقول: لا قتال.»

این مایه در یک برهه وقتی ظهور بکند، نمی گذارد آدم تسلیم حق باشد او را به یک انسانی در برابر حق، ضد حق، ضد خدا، ضد قرآن، ضد انسان تبدیل می کند.

وقتی آدم محاسبه نکند، این مایه ها در وجودش شکل می گیرد و یک روزی هم خرج می شود. حضرت یوسف علیه السلام در مقابل حوادث سنگینی قرار گرفت ولی چقدر معقول از کنار این حوادث عبور کرد. خود را نباخت. دچار شهوت حرام نشد، روح و عقلش به اسارت دشمن درنیامد، در کارگردانیش در مدتی که حاکم مملکت بود، یک ارزن ظلم از او صادر نشد به علت اینکه یک مایه قوی توحیدی را به قلب خود تزریق کرده بود، در تمام برنامه هایی که می خواست وارد بشود با محاسبه رضای خدا وارد می شد. این دو برداشت را ما از آیات سوره یوسف استفاده می کنیم.

مقاومت یوسف علیه السلام در مقابل چهار جاذبه

اگر بخواهیم مسأله را بیشتر موشکافی بکنیم باید گفت: یوسف علیه السلام در مقابل جاذبه های قوی کمال مقاومت را به خرج داد. به خاطر همین محاسبه زلیخا در مقابل هیچ یک از این چهارجاذبه مقاومتی نداشت، به محض جلوه جاذبه، دست بسته، پا بسته، عقل بسته، روح بسته تسلیم بود.

خود ما در مقابل حق چقدر تسلیم هستیم، چقدر حق را به حقدار می دهیم، مگر قرآن مجید، علنا ربا را حرام و گناه کبیره اعلان نکرده؟ پس اینهایی که ربا می خورند برای چه می خورند؟ چرا تسلیم حق نیستند، چون

« وَ أَشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

مایه عبادت پول را در خود تزریق کرده، به جای عبادت خدا؛ بنده پول است.

رباخوری علت دیگری دارد؟ به او بگو که ربا حرام است، می خندد.

قرآن مجید مگر در سوره نساء معشوقه پنهانی گرفتن را حرام نکرده است؟ روابط نامشروع پنهان از دید دیگران چرا؟ چون گوساله شهوت را

« وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

به قلبش تزریق کرده. تسلیم حق نیست.

اما یوسف محاسبه گر، چقدر زیبا زندگی می کند، زلیخایی که زندگی را محاسبه نمی کند و محور را بدن و لذت های بدن قرار می دهد، دست به هر کار نامشروعی می زند. وجدان خواب، عقل اسیر، قلب تاریک، انسان را خیلی راحت دربست تسلیم باطل می کند.

حضرت یوسف علیه السلام در مقابل چهارجاذبه قرار داشت، زلیخا هم همینطور.

جاذبه اول شیطان است. شیطان مگر جاذبه دارد؟ خیلی شدید. اینقدر هنرمند است که قرآن می فرماید:

« زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ » (۱)

کثیف ترین زشتی ها را در مقابل چشم انسان، چنان زیبا نقاشی می کند که همه دل ها را ببرد.

مگر ماهواره ها این کار را نمی کنند، در مملکت ما شیطان چقدر نیرو دارد، از دختر چهارده ساله زیبا تا دلالان فحشا، تا پخش کنندگان مبتذل ترین فیلمها و سی دی ها، «زُیِّنَ لَهُمْ » اگر باطن این مسائل از طریق قرآن دیده بشود و محاسبه بشود،

ص:۳۲۸

۱- ۱) – توبه (۹) : ۳۷؛ «زشتی کارهایشان در نظرشان آراسته شده.»

آدم دنبالش نمی رود. (۱)

قوی ترین دشمنان یوسف علیه السلام

قوی ترین نیروی شیطان در برابر یوسف علیه السلام زلیخا بود. یک زن جوان زیبای مصری که انواع لباس ها و آرایش ها در اختیارش است. هفت سال، طنازی و عشوه گری و ناز و غمزه،

« کَمَثَلِ الشَّیْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ » (۲)

حرفش هم این است بیا با شهوتت ناسپاسی کن، گفت:

« مَعاذَ اللّهِ » (۳)

رد کرد.

نیروی دوم در مقابل یوسف علیه السلام برای بلعیدن یوسف دنیا بود. دنیا خیلی چهره فریبنده ای دارد:

« فَأَمّا مَنْ طَغی * وَ آثَرَ الْحَیاهَ الدُّنْیا * فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوی » (۴)

چقدر زیبا محاسبه گری کرده است.

۱- ۱) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۴۶/۵ «زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ» أی زینت لهم أنفسهم أو زین لهم الشیطان سوء أعمالهم عن الحسن و قیل معناه استحسنوا ذلک بهواهم «وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ».»

۲- ۲) - حشر (۵۹) : ۱۶؛ «[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت : کافر شو .»

۳- ۳) - یوسف (۱۲) : ۲۳.

۴- ۴) - نازعات (۷۹) : ۳۷ - ۳۹؛ «و اما کسی که طغیان و سرکشی کرده * و زندگی دنیا را[بر زندگی ابد و جاوید آخرت] ترجیح داده ، * پس بی تردید جایگاهش دوزخ است.»

گفت بگذار بروم زندان و در این کاخ نباشم. این دنیا مال شما باشد. ما همان اتاق کاه گلی و نموری که سخت به ما می گیرند و یک نان خشک به ما می دهند، برای ما محبوبتر است. من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست (۱)

سومین نیرویی که در مقابل یوسف علیه السلام قرار داشت، هیجانات نفسی بود، چقدر زیبا برخورد کرد:

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّ ما رَحِمَ رَبِّی » (۲)

او گفت: هر چقدر که حمله نفس قوی باشد من با رحمت پروردگار بزرگ عالم آن را بیرون می کنم.

خواسته های بی محاسبه که در قرآن بسیار با کلمه هوا آمده است؛ (۳) انسان را به انواع گناهان دچار می کند.

اما زلیخا در مقابل هیچکدام از دشمنان مقاومتی نداشت، وقتی که انسان تسلیم بشود، حجاب های بسیار سنگین بین او و بین پروردگار قرار می گیرد. زندگی را که در حجاب می گذراند، تمام سرمایه وجود را می بازد، عمر هدر می رود، مایه ها همه نابود می شود، در وقت مرگ عجیب آدم را به اسارت می کشد، آن کسی که در عمرش حق را ندید، یک لحظه وقت مرگ چگونه حق را ببیند؟ آنان چگونه می میرند؟ با چه برزخی روبه رو می شوند؟ با چه قیامتی برخورد می کنند؟

۱- ۱) - حافظ شیرازی.

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۵۳؛ «زیرا نفس طغیان گر ، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند.»

۳- ۳) - نازعات (۷۹) :۴۰؛ «وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی»

محرومین از درگاه حق

یک آیه در سوره آل عمران است که سه مسأله در آن مطرح است:

یک مسأله این است که پروردگار می فرماید: او که رحمت بی نهایت است.

رحمت بی نهایت یعنی خدا، چون ما از طریق اهل بیت علیهم السلام اعتقاد داریم صفات و ذات یکی است. نمی گوییم خدا دارای رحمت است، می گوییم خود رحمت است، رحمت بی نهایت است. برای اینکه یک آدم در قیامت دچار چه محرومیت شکننده ای است. تمام آسمانها و زمین اگر در معرض این محرومیت قرار بگیرند مقاومت نمی توانند بکنند، طاقتش را ندارند.

این رحمت بی نهایت درباره اینها می فرماید: این خودباختگان و خودفروختگان، این تسلیم شدگان به انواع آلودگی ها، این هایی که زندگی را بی محاسبه و بی در و پیکر گذراندند

« وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ » (۱)

هر چه مرا صدا بزنند، من یک کلمه جواب نمی دهم،

« وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ » (۲)

و روز قیامت یک بار هم یک نگاه به آنها نخواهد کرد، آن وقت حال چه می شود؟

ما در دنیا یک شادیمان این بود که معشوق یک نیم نگاه به ما انداخت مثل اینکه سر یاری با ما دارد، نگاهش نشان می داد، نگاه محبت است.

۱- ۱) - آل عمران (۳) : ۷۷؛ «و خدا با آنان سخن نمی گوید.»

۲- ۲) -آل عمران (۳) : ۷۷؛ «و در قیامت به آنان نظر [لطف و رحمت] نمی نماید.»

اما یکی هم می گوید، هر چه التماس کردم یک نگاه به من نکرد.

« وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ »

نمی گوید در دنیا، اگر در دنیا به آدم نگاه نکند، باز آدم هزار تا پناهگاه دارد، به سگی یا خوکی یا کافری ممکن است پناه ببرد که یک لقمه بخورد. اما آنجا که تمام وجود آدم نیازمند به نگاه است، هیچ نگاه نمی کند.

رحمت بی نهایت می فرماید:

« وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ »

نگاه نمی کند

« وَ لا يُزَكِّيهِمْ » (۱)

تسویه حساب هم به ایشان نمی دهد، (۲) پرونده اش با کل گناهانش روی دوشش می ماند. به خیلی ها قیامت تسویه می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پرونده کسی را دستش می دهد، خودش هم با او حرف می زند، (۳) البته کنار او

۱- ۱) -آل عمران (۳): ۷۷؛ «و [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی کند.»

۲- ۲) - بحار الأنوار:۲۲۴/۲۴، باب ۵۸، حدیث ۱۴؛ «عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّهَ عَلَى ظَالِمِ أَهْلِ بَيْتِي وَ قَاتِلِهِمْ وَ سَابِيهِمْ وَ الْمُعِينِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَهَ أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَهِ وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيم.» تفسیر العیاشی: ۱۷۸/۱، حدیث ۶۵؛ بحار الأنوار: ۱۱۱/۲۵، باب ۳، حدیث ۴؛ «عنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ٨ قَالَ ثَلَاثَهٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ... وَ لايُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ أَوِ ادَّعَى إِمَاماً مِنْ غَيْرِ اللَّهِ أَوْ زَعَمَ أَنَّ لِفُلَانٍ وَ فُلَانٍ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً.»

۳- ۳) - تفسیر العیاشی: ۲۸۴/۲، حدیث ۳۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن: ۴۱۵/۳، سوره اسراء (۱۷) : آیه ۳۱، حدیث ۶۲۸۹؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله: اقْرَأْ كِتابَكَ كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً، قال: يذكر العبد جميع ما عمل و ما كتب عليه، حتى كأنه فعله تلك الساعه، فلذلك قالوا:يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَهً وَ لا كَبِيرَهً إِلَّا أَحْصاها.»

صدای خدا را نمی شـنود، فقط خود او می شنود. بنده من، می خواهم گناهانت را به یادت بیاورم، وقتی گناه را به یاد آدم می آورد، مـا که خیلی از گناهـان را یادمـان می رود، درد می کشـیم، خطـاب می رسـد من اینها را، یادت می آورم، نمی خواهم دردت بیایـد، می خواهم بگویم اینها را انجام دادی، حالا می خواهم تو را ببخشم و خوشـحالت کنم، این معنای یزکیهم است. اما اینها را «وَ لاٰ یُزَکِّیهِمْ » ، پس برای آنان

« وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ » (۱)

عذاب دردناک است.

علت دوری از حق

امـام زین العابـدین علیه السـلام می فرمایـد: که چرا این طوری شـده است، چرا به اینجـا رسـیدم، کسـالت در عبـادت، تاریکی درون، شاد نبودن، دور بودن،

«سَیِّدِی لَعَلَّکَ عَنْ بَابِکَ طَرَدْتَنِی»

شاید مرا از در خانه ات طرد کرده ای، که این حال به من دست داده، قبلا خیلی با حال برایت نماز شب می خواندم، اما اکنون حال ندارم

«وَ عَنْ خِدْمَتِکَ نَحَّیْتَنِی»

گفتی که تو دیگر لیاقت نداری برای من خدمت کنی،

«أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُسْتَخِفّاً بِحَقِّکَ»

۱- ۱) - آل عمران (۳) : ۷۷؛ «و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود .»

یا دیدی که من تمام حقوقت را سبک شمردم،

«فَأَقْصَیْتَنِی»

دستور دادی که مرا از پیشگاهت تبعید کنند.

«أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُعْرِضاً عَنْکَ فَقَلَیْتَنِی»

هر بار مرا دعوت کردی دیدی من رو برگرداندم، حالا از دست من عصبانی شدی،

«أَوْ لَعَلَّکَ وَجَدْتَنِی فِی مَقَامِ الْکَاذِبِینَ»

یا دیدی هر سال به تو دروغ گفتم، مرتب به تو گفتم توبه کردم، بعد معلوم شد دروغ بود.

«فَرَفَضْتَنِی»

حالا دیگر کاری به من نداری، گفتی برو، دیگر نه تو بنده منی، نه من خدای تو.

«أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی غَیْرَ شَاکِرٍ لِنَعْمَائِکَ فَحَرَمْتَنِی»

دیدی من وجود پیغمبرت را شکر نکردم، وجود علی را شکر نکردم، وجود زهرا را شکر نکردم، وجود حسن و حسین تو را شکر نکردم، قرآنت را شکر نکردم، دیدی آدم ناسپاسی بودم، حالا مرا از رحمتت محروم کردی،

«أَوْ لَعَلَّکَ فَقَدْتَنِی مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ»

دیدی من وقت داشتم کنار عالمان ربانی بروم، در جلسات آنان شرکت بکنم، اما توجهی نکردم، شرکت نکردم

«فَخَذَلْتَنِی»

حالا مرا به خودم واگذار کردی،

«أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی فِی الْغَافِلِینَ»

یا نه، دیدی من با اهل غفلت زیاد نشست و برخاست دارم

«فَمِنْ رَحْمَتِکَ آیَسْتَنِی»

مرا ناامید از رحمتت کردی،

«أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی آلَفُ مَجالِسَ الْبَطَّالِینَ»

دیدی با بازیگران دنیا و آنهایی که عمرشان را بیهوده تلف می کنند، خیلی رفت و آمد دارم

«فَبَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ خَلَّیْتَنِی»

مرا به همانها واگذار کردی

«أَوْ لَعَلَّکَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِی فَبَاعَدْتَنِی»

یا شاید دیگر دوست نداری که صدای مرا بشنوی که هر چه دعا می کنم جوابم را نمی دهی.

یا محبوب من

«أَوْ لَعَلَّکَ بِجُرْمِی وَ جَرِیرَتِی کَافَیْتَنِی» (۱)

ص:۳۳۵

۱- ۱) - مصباح المتهجد: ۵۸۷؛ المصباح للکفعمی: ۵۹۳، دعاء السحر لعلی بن الحسین علیه السلام رواه حمزه الثمالی؛ «سَیِّدِی لَعَلَّکَ عَنْ بَابِکَ طَرَدْتَنِی وَ عَنْ خِدْمَتِکَ نَحَّیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُسْتَخِفّاً بِحَقِّکَ فَأَقْصَیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُعْرِضاً عَنْکَ فَقَلَیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ وَجَدْتَنِی فِی مَقَامِ الْکَاذِبِینَ فَرَفَضْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی غَیْرَ شَاکِرٍ لِنَعْمَائِکَ فَحَرَمْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ فَقَدْتَنِی مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی فِی الْغَافِلِینَ فَمِنْ رَحْمَتِکَ آیَسْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی آلَفُ مَجَالِسَ الْبَطَّالِینَ فَبَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ خَلَّیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِی فَبَاعَدْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ بِجُرْمِی وَ جَرِیرَتِی کَافَیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ بِقِلَّهِ حَیَائِی مِنْکَ جَازَیْتَنِی فَإِنْ عَفَوْتَ یَا رَبِّ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِینَ قَبْلِی لِأَنَّ کَرَمَکَ أَیْ رَبِّ یَجِلُّ عَنْ مُجَازَاهِ الْمُذْنِبِینَ وَ حِلْمَکَ یَکْبُرُ عَنْ مُکَافَأَهِ الْمُقَصِّرِینَ فَأَنَا عَائِذٌ بِفَضْلِکَ هَارِبٌ مِنْکَ إِلَیْکَ.»

دیدی خیلی گناه کردم مرا مجازات می کنی، چه شده من به این روز افتاده ام.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

- فهرست ها

ص:۳۳۷

فهرستها

فهرست آیات

۲۷

۲۳۱، ۲۳۲

« إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً ... »

۳۰

۸۴

« فَمَن تَبعَ هُدَای فَلَا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لَا هُم یَحْزَنُونَ »

۳۸

۲۸۴

« و لَایُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ و لَاهُمْ یُنصَرُونَ »

۴۸

۱۷۷

« فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَهَ عَیْنًا »

۶۰

۳۲۴

« وَ أُشْرِبُواْ فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

۹۳

۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸

« یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ »

۱۰۴

۲۴۰

« و يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ »

۱۲۹

۵۵

« إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّآ إِلَيْهِ رَ ٰجِعُونَ »

۱۵۶

۲۲۳

« و الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ »

۱۶۵

۸۰

ص:۳۳۸

« وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ »

١٦٦

١٧٨

« كُلُواْ مِمَّا فِى الْأَرْضِ حَلَٰلًا طَيِّبًا »

١٦٨

٢٢١

« وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ »

٢٠٥

٢٧٧

« اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ »

٢٥٧

١٣٧

« وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ »

٢٧٠

١٧٧

. آل عمران (٣)

« إِذْ قَالَتِ الْمَلَٰئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ انَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ »

٤٥

٤٢

« تَعَالَوْاْ »

۶۱

۲۴۰

« فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَٰذِبِينَ »

۶۱

۲۳۶

« وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَٰمَهِ وَ لَايُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ »

۷۷

۳۳۳ ،۳۳۲ ،۳۳۱

« فَمَن تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ »

۸۲

۲۳۳ ،۲۳۲

« وَمَن دَخَلَهُ كَانَ ءَامِناً »

۹۷

۳۴ ،۳۳

« سَارِعُواْ إِلَىٰ مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّمَٰوَٰتُ وَالْأَرْضُ »

۱۳۳

۲۴۱

. نساء (۴)

« وَلَيْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ... »

۱۸

۱۰۹

« إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتاً وَسَآءَ سَبِيلاً »

۲۲

۱۰۷

« وَبِالْو لِدَيْنِ إِحْسَاناً »

۳۶

۳۱۳

. مائده (۵)

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ »

۳

۹۳، ۹۸

« يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ »

۶۷

۲۷۰

ص:۳۴۰

« أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ »

۸۳

۱۶۲

« عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ »

۹۵

۴۶

. انعام (۶)

« ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ »

۹۱

۲۷۳

« مَن جَآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا »

۱۶۰

۲۵

« قُلْ إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُكِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ »

۱۶۲

۲۹۹

. اعراف (۷)

« وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ »

۸

۳۶

۱۷۹

« فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ »

۱۷۶

۲۳۰

« أُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ »

۱۷۹

۴۴، ۲۳۰، ۲۷۴

« وَتَرٰهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَايُبْصِرُونَ »

۱۹۸

۳۲

. انفال (۸)

« نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ »

۴۰

۱۳۶

. توبه (۹)

« زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمٰلِهِمْ »

۳۷

۳۲۸

« خُذْ مِنْ أَمْوَلِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ و تُزَكِّيهِم بِهَا »

۱۰۳

۳۵، ۳۶

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ و أَمْوَلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ »

۱۱۱

۲۹

. هود (۱۱)

« وَ لِذَ ٰلِکَ خَلَقَهُمْ »

۱۱۹

۲۴۰

. یوسف (۱۲)

« نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أحْسَنَ القَصَصِ »

۳

۲۲

« بِمَآ أَوْحَیْنَآ إِلَیْکَ هَذَا الْقُرْءَانَ و إِن کُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ »

۳

۲۲، ۲۳

« إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَالشَّمْسَ و الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ »

۴

۹۹، ۲۷۱

« لَاتَقْصُصْ رُءْيَاكَ »

۵

۱۹۹

« إِنَّ الشَّيْطَٰنَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ »

۵

۲۰۲

« و كَذَالِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ »

۶

۲۷۵

« و يُتِمُّ نِعْمَتَهُ و عَلَيْكَ و عَلَىٰٓ ءَالِ يَعْقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ و إِسْحَاقَ »

۶

۴۴

« نَحْنُ عُصْبَةٌ »

۸

۲۰۱

« أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ و يَلْعَبْ »

۱۲

۲۷۵

« و أَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ »

۱۳

۵۱

۲۱۸

ص:۳۴۲

۱۷۱

« تَوَفَّنِی مُسْلِماً و أَلْحِقْنِی بِالصَّلِحِینَ »

۱۰۱

۱۷۲

« لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُوْلِی الْأَلْبَابِ ... »

۱۱۱

۲۱

. ابراهیم (۱۴)

« أُوْلَئِکَ فِی ضَلَلِ بَعِیدٍ »

۳

۲۷۳

« ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ و فَرْعُهَا فِی السَّمَآءِ »

۲۴

۴۲، ۴۳

« تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینِ ... »

۲۵

۴۲

. حجر (۱۵)

« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ »

۹

۲۵۰ ،۵۷

« نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى »

۲۹

۲۲۱ ،۲۱۴

. نحل (۱۶)

« فَسْلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ »

۴۳

۵۶

« بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ »

۹۶

۲۴۹

ص:۳۴۳

. اسراء (۱۷)

« سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَیٰ بِعَبْدِهِ ی لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی »

۱

۱۸۸

« و مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ »

۷۹

۱۸۷

« و نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ و رَحْمَهٌ »

۸۲

۶۴

« کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَیٰ شَاکِلَتِهِ »

۸۴

۱۵۳

« و لَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً »

۸۸

۱۳۵

. کهف (۱۸)

« إِنَّهُمْ فِتْیَهٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَهُمْ هُدًی »

۱۳

۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰

« و كَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ »

١٨

۶٢

« و هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً »

١٠۴

٢٨٨

« فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً »

١٠۵

۶٧

« فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحاً ... »

١١٠

١٣۵

. مريم (١٩)

« و رَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيًّا »

۵٧

١٣۵

« و اتَّبَعُواْ الشَّهَوَاتِ »

۵٩

١٨٣

. طه (٢٠)

« إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّآ أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِی »

۱۴

۱۷۱

« اذْهَبَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ »

۴۳

۲۴۲

« فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا لَّعَلَّهُ یَتَذَكَّرُ أَوْ یَخْشَىٰ »

۴۴

۲۴۲، ۲۴۳

. انبیاء (۲۱)

« أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّٰلِحُونَ »

۱۰۵

۵۹

ص:۳۴۴

. حج (۲۲)

« لَن يَخْلُقُواْ ذُبَابًا وَ لَوِ اجْتَمَعُواْ لَهُ »

۷۳

۲۱۳

. مؤمنون (۲۳)

« رَبِّ ارْجِعُونِ »

۹۹

۳۱۵

« لَعَلِّى أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ »

۱۰۰

۳۱۵

« إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا و مِن وَرَآئِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ »

۱۰۰

۳۱۵

. نور (۲۴)

« الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ و الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ ... »

۲۶

۱۱۰

« يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ و لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ »

۳۵

۱۴۶

. فرقان (۲۵)

« و يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَالَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا »

۲۷

۲۷۸

« يَاوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِى لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلًا »

۲۸

۲۷۸

. قصص (۲۸)

« إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى الْأَرْضِ ... يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ »

۴

۱۶۹

. روم (۳۰)

« يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِّنَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا و هُمْ عَنِ الْأَخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ »

۷

۱۲۳

. سجده (۳۲)

« أَفَمَن كَانَ مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِقاً »

۱۸

۲۶۸

. احزاب (۳۳)

« رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَاهَدُواْ اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ و و مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ و مَا بَدَّلُواْ تَبْدِيلًا »

۲۳

۳۱

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ »

۷۲

۴۷

« فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا »

۷۲

۴۷

« و حَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولًا »

۷۲

۴۸

. فاطر (۳۵)

« مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّهَ فَلِلَّهِ الْعِزَّهُ جَمِيعاً »

۱۰

۱۳۳

« إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ... »

۱۰

۱۳۴

« و مَا يَسْتَوِى الْأَعْمَىٰ و الْبَصِيرُ »

۱۹

۱۱۰

« و لَاالظُّلُمَاتُ و لَاالنُّورُ وَلَا الظِّلُّ و لَاالْحَرُورُ »

۲۰

۱۱۰

« تِجَارَةً لَّن تَبُورَ »

۲۹

۳۰۷

« و قَالُواْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ »

۳۴

۳۳

. یس (۳۶)

« سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍ رَّحِيمٍ »

۵۸

۸۸

. صافات (۳۷)

« إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِى أَصْلِ الْجَحِيمِ »

۶۴

۴۳

. ص (۳۸)

« قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ »

۷۷

۲۴۰

« وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلَیٰ یَوْمِ الدِّینِ »

۷۸

۲۴۰

« فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ »

۸۲

۲۰۴

ص:۳۴۶

۲۲

۱۰۸

. ذاريات (۵۱)

« و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ »

۱۸

۱۸۹

. واقعه (۵۶)

« و السَّٰبِقُونَ السَّٰبِقُونَ »

۱۰

۲۷۰

« و أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَآ أَصْحَابُ الْيَمِينِ »

۲۷

۲۶۹

« و أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَآ أَصْحَابُ الشِّمَالِ »

۴۱

۷۴

« فِى سَمُومٍ و حَمِيمٍ »

۴۲

۷۴

« لَّابَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ »

۴۴

۱۷۷

« ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّ ٰرِعُونَ »

۶۴

۱۶۷

ص:۳۴۷

. حدید (۵۷)

« یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ و الْمُؤْمِنَٰت یَسْعَیٰ نُورُهُم بَیْنَ أَیْدِیهِمْ »

۱۲

۳۴

« بُشْرَیٰکُمُ الْیَوْمَ جَنَّٰتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَٰلِدین فیهَا ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ »

۱۲

۳۵

. حشر (۵۹)

« وَ مَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »

۹

۳۶

« کَمَثَلِ الشَّیْطَٰنِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَٰنِ اکْفُرْ »

۱۶

۳۲۹

« وَ لَاتَکُونُواْ کَالَّذِینَ نَسُواْ اللَّهَ فَأَنسَٰهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَٰئِکَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ »

۱۹

۲۳۳، ۲۳۴

« یُسَبِّحُ لَهُ و مَن فِی السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِ ... »

۲۴

۱۰۰

. جمعه (۶۲)

« کَمَثَلِ الْحِمَارِ »

۵

۲۳۰

. منافقون (۶۳)

« و لِلَّهِ الْعِزَّهُ و لِرَسُولِهِ و لِلْمُؤْمِنِینَ »

۸

۱۳۵

. تغابن (۶۴)

« إِنَّ مِنْ أَزْو جِکُمْ و أَوْلَادِکُم عَدُوًّا لَّکُمْ »

۱۴

۲۷۸

. قلم (۶۸)

« أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ »

۳۵

۲۶۹

. جن (۷۲)

« فَکَانُواْ لِجَهَنَّمَ حَطَباً »

۱۵

۲۸۶

. مدثر (۷۴)

« كُلُّ نَفْسِۭ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ »

۳۸

۱۲۷

« إِلَّآ أَصْحَابَ الْيَمِينِ »

۳۹

۱۲۷

« فِى جَنَّٰتٍ يَتَسَآءَلُونَ »

۴۰

۲۹۷

« عَنِ الْمُجْرِمِينَ »

۴۱

۲۹۷

« مَا سَلَكَكُمْ فِى سَقَرَ »

۴۲

۲۹۷

« و كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَآئِضِينَ »

۴۵

۲۹۸

« فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَهُ الشَّٰفِعِينَ »

۴۸

۱۷۷، ۲۷۳

. انسان (۷۶)

« و سَقَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً »

۲۱

۱۳۶

. نازعات (۷۹)

« فَأَمَّا مَن طَغَى »

۳۷

۳۲۹

« وَ ءَاثَرَ الْحَیَوةَ الدُّنْیا »

۳۸

۳۲۹

« فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوَی »

۳۹

۳۲۹

« و أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ی و نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی »

۴۰

۱۲۶

« فَإِنَّ الْجَنَّه هِیَ الْمَأْوَی »

۴۱

۱۲۶

. عبس (۸۰)

« وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ »

۳۸

۸۸

« ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ »

۳۹

۸۸

. تکویر (۸۱)

« و إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ »

۲

۸۴

ص:۳۴۹

. بروج (۸۵)

« و السَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ »

۱

۲۰۴

« و الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ »

۲

۲۰۴

« و شَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ »

۳

۲۰۴

« قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ »

۴

۲۰۴

« و هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ »

۷

۲۰۴، ۲۰۵

« و مَا نَقَمُواْ مِنْهُمْ إِلَّآ أَن يُؤْمِنُواْ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ »

۸

۲۰۵

. طارق (۸۶)

« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَآئِرُ »

۳۱

۱۲۶

. فجر (۸۹)

« و الْفَجْرِ »

۱

۱۸۸

« و لَيَالٍ عَشْرٍ »

۲

۱۸۸

« و فِرْعَوْنَ ذِى الْأَوْتَادِ »

۱۰

۱۶۹

« الَّذِينَ طَغَوْاْ فِى الْبِلَادِ »

۱۱

۱۶۹

« فَأَكْثَرُواْ فِيهَا الْفَسَادَ »

۱۲

۱۶۹

« يَأَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ »

۲۷

۲۲۳، ۳۱۴

« ارْجِعِى إِلَى رَبّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً »

۲۸

۲۲۳، ۳۱۴

. تين (۹۵)

« ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ »

۵

۲۴۹، ۲۸۶

. بينه (۹۸)

« أُوْلَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّهِ »

۶

۲۳۰

ص:۳۵۰

. زلزله (۹۹)

« إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا »

۱

۶۳

« و أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا »

۲

۶۳

« و قَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا »

۳

۶۳

« يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا »

۴

۶۳

« يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ »

۶

۶۴

. ماعون (۱۰۷»

« فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ »

۴

۱۱۱، ۲۸۵

« الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ »

۵

۱۱۱

« الَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ »

۶

۱۱۱

. مسد (۱۱۱»

« تَبَّتْ يَدَآ أَبِى لَهَبٍ وَ تَبَّ »

۱

۲۲۳

. ناس (۱۱۴»

« الَّذِى يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ »

۵

۲۵۱

فهرست روایات

أَلَذَّ مِن حُسنِ الخُلقِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۴۲،۱۴۷،۱۴۸

«اللّه بحقّ علیّ عندک إغفر لعلیّ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۵۱

«اللهم أذِقْنا حَلاوَهَ وُدِّکَ»

مناجاه المطیعین

۷۱

«اللّهُمَّ إِنّی أَسئَلُکَ الأَمْنَ و الایمانَ بک وَالتَّصْدیقَ بِنَبِیِّکَ والعافِیَهَ مِنْ جَمِیع البَلاءِ وَ الشُّکْرَ عَلَی العافِیَهِ وَالغِنی عَنْ شِرارِ النّاس»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۲۰۱

«اللهم برحمتک التی وسعت کل شیء»

دعای کمیل

۲۲۴

«الهی ما عبدتک خوفاً من عقابک و لا طمعاً فی ثوابک»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۲۲۰

«أنا أملح منه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۵۰

«أَنْتَ الَّذِی أَزَلْتَ الْأَغْیَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِکَ حَتَّی لَمْ یُحِبُّوا سِوَاکَ»

دعای عرفه

۲۲۳

ص:۳۵۲

«إنَّ لِلّهِ عَلی الناسِ حُجَّتَین : حُجَّةٌ ظاهِرةٌ وحُجَّةٌ باطِنَةٌ. . .»

امام کاظم علیه السلام

۲۷۲

«انَّ اللّهَ لایَنْظُرُ إلی صُوَرِکُم وَ لا إلی أموالکم و لکن یَنْظُرُ إلی قُلُوبِکُم و أعمالکم»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۴۱

«إنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَقَلین»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۵۷

«بِوُجودِهِ ثَبَتَتِ الأَرضُ و السَمَاء»

امام صادق علیه السلام

۸۱

«رَبَّنا لا تُعَذِّبنا بِذُنوبِ الآدَمِیین»

امام صادق علیه السلام

۱۹۲

«سَیِّدِی لَعَلَّکَ عَنْ بَابِکَ طَرَدْتَنِی وَ عَنْ خِدْمَتِکَ نَحَّیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُسْتَخِفّاً بِحَقِّکَ فَأَقْصَیْتَنِی . . . أَوْ لَعَلَّکَ بِجُرْمِی وَ جَرِیرَتِی کَافَیْتَنِی»

دعای سحر

امام سجاد علیه السلام

۳۳۵ - ۳۳۳

«الصوم لی و أنا أجزی»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۲۷

«طُولُ العمر فی طاعه اللّه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۳۰۹

«عَبدی أَطِعنی حَتّی أجْعَلَکَ مَثَلی»

حدیث قدسی

۴۵

«العَقلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَحمان وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنانْ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۴۲

«عَلی العاقلِ أَن یَکونَ لَهُ ساعاتٌ سَاعَهٌ یُناجی فِیها رَبَّه وَسَاعَهٌ یُحاسِبُ فِیها نَفْسَهُ وَسَاعَهٌ یتفَکُر فِیما صَنَع اللّهُ عز و جل »

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۳۰۱ - ۳۰۲

«عَنْ عُمُرِکَ فیما أَفْنَیْتَهُ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۲۹۸

«فانّه یَعلمُ إنّی أُحِبُّ الصلاه له و تلاوه کتابه»

امام حسین علیه السلام

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۴۷

ص:۳۵۴

«کَمْ مِنْ قَبِیحٍ سَتَرتَهُ . . . وَکَم مِن ثَناءٍ جَمِیلٍ لَستُ أَهلاً لَهُ نَشَرتَهُ»

دعای کمیل

۳۰۲ – ۳۰۳

«لِأَنْ یَهدِی اللّهُ عَلیٰ یَدَیْکَ رجلاً خَیرٌ لَکَ مِما طَلعَتِ عَلَیهِ الشَمسُ أَو غَرِبَت»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۲۹۰

«لِایِّ الأُمورِ الَیکَ أَشکُو ولِما مِنها اضِجُ وَأَبکی، لِأَلِیمِ العَذابِ وَشِدَّتِه أَم لِطُول البَلاءِ وَمُدَّتِهِ . . .»

دعای کمیل

۱۹۳

«المُؤمِنُ مِن نَفسِهِ فِی شُغُلٍ و الناسُ مِنهُ فِی رَاحَهٍ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۸۲

«ما أخلَصَ عَبْدٌ لِلّهِ عز و جل أربَعینَ صَباحَاً الّا جَرَتْ یَنابِیعَ الحِکمَه مِن قَلبِهِ عَلی لِسانِه»

؟

۱۳۸

«ما عَبدناکَ حَقَ عِبادَتِک وَما عَرفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتکِ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۴۸

«ما فَرَّقَ بَینَکُمْ إلّاخُبثُ السَّرائِرِ وَ سُوءُ الضَّمائِرِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۵۶

«مَن أَصبَحَ وَلا یَهتَم بأمورِ المُسلِمین، فَلَیسَ بِمُسلِمٍ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۸۱

«الناقص ملعون»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۴۶، ۴۷

«وَقِفُوا أَسماعَهم على العلمُ النافع لَهُم»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۶۷

«هذا مَقامُ العائِذِ بِکَ مِنَ النارِ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۶۲

«هَلَکَ الْعامِلُونَ الّا الْعابِدُونَ وَ هَلَکَ الْعابِدُونَ الّا الْعامِلُونَ . . . و اِنَّ الْمُوقِنینَ لَعَلی خَطَرٍ عَظیمٍ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۹۹

«یا اجوَد من سُئِل یا اکرَمَ مَن اعطِی . . . انّکَ ثِقَتی وَرَجائی»

دعای شب جمعه

۱۹۲ - ۱۹۳

«یا اللّهُ یا رَحمنُ یا رَحیمُ یا ذَا الجَلالِ وَالاِکْرامِ یا اللّهُ أَنتَ الذی لَیسَ کَمِثلِهِ شَی وَ هُو السَمیعُ البَصیر»

ص:۳۵۵

فهرست اشعار

شیخ بهایی

۷۵ – ۷۴

ای دریده پوستین یوسفان

مولوی

۲۷۷

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست

حافظ شیرازی

۱۸۳

به خواب بگو که امشب میا به دیدن من

؟

۱۶۲

بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق

صائب تبریزی

۲۰۳

تو برای وصل کردن آمدی

مولوی

۲۵۲

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی

صائب تبریزی

۶۱

چون خدا خواهد که ما را یاری کند

مولوی

۲۶۲

دید موسی کافری اندر رهی

ملا احمد نراقی

۲۵۲ - ۲۵۴

ذره ذره کاندرین ارض و سماست

مولوی

۱۱۰ - ۱۱۱

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

سعدی شیرازی

۱۰۰

زیبقم در گوش کن تا نشنوم

سعدی شیرازی

۲۲۲

سحرگه رهروی در سرزمینی

حافظ شیرازی

۱۳۸

شب آمد شبْ رفیق دردمندان

؟

۱۸۸

شب آمد شب که نالد عاشق زار

؟

۱۸۸

ص:۳۵۶

؟

۶۸

یک دو سه یار همدم و هم راز

؟

۶۲

فهرست اعلام

سلطان آبادی، آخوند ملافتحعلی ۹۵، ۹۸

ص:۳۶۰

فهرست جاها

ص:۳۶۲

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان

۲. آشنای با قرآن، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم ۱۳۸۱ ه .ش

۳. الإحتجاج، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، ۱ جلد، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۳ ه . ق

۴. الإختصاص، شیخ مفید، ۱ جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ ه .ق

۵. الإرشاد، شیخ مفید، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه . ق

۶. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ه . ق

۷. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، ناشر: انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸ ه . ش

۸. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ه . ش

۹. أعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، ۱ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۰۸ ه . ق

۱۰. أعیان الشیعه، سید محسن امین، ۱۱ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت

۱۱. الأمالی، شیخ صدوق، ۱ جلد، انتشارات کتابخانه اسلامیه، ۱۳۶۲ ه . ش

۱۲. الأمالی، شیخ طوسی، یک جلد، انتشارات دارالثقافه قم، ۱۴۱۴ ه .ق

۱۳. الأمالی، شیخ مفید، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ ه .ق

۱۴. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۱۰ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ه . ق

۱۵. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، قرن یازدهم، ناشر: بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ ه . ق

۱۶. التحفه السنیه (مخطوط)، سید عبد الله جزائری، تحقیق شرح الجزائری، فقه شیعه بعد از قرن هشتم

۱۷. تحریر المواعظ العددیه، علی مشکینی، ناشر: الهادی

۱۸. تفسیر اثنا عشری، حسینی شاه عبدالعظیمی، ناشر: انتشارات میقات، تهران ۱۳۶۳

۱۹. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ۲ جلد، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ه . ق

۲۰. تفسیر المحیط الأعظم و البحر الخضم، سید حیدر آملی، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۲۲ ه . ق

۲۱. تفسیر امام عسکری علیه السلام ، منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ، یک جلد، انتشارات مدرسه امام

ص:۳۶۴

مهدی علیه السلام ، قم، ۱۴۰۹ ه .ق

۲۲. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، ۲ جلد، مؤسسه دارالکتاب، قم، ۱۴۰۴ ه . ق

۲۳. تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملا فتح الله کاشانی، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران ۱۳۳۶ ه .ش

۲۴. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ه . ش

۲۵. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، ناشر: انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ه . ق

۲۶. التهذیب، شیخ طوسی، ۱۰ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ه . ش

۲۷. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، ۱ جلد، ناشر: دار الرضی، ۳۸۶ ه . ق

۲۸. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳ ه . ش

۲۹. الجواهر السنیه – کلیات حدیث قدسی، محدث عاملی – زین العابدین کاظمی خلخالی، ناشر: انتشارات دهقان

۳۰. الحدیث روایات تربیتی، محمد تقی فلسفی،۳ جلدی، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

۳۱. الخصال، شیخ صدوق، دو جلد در یک مجلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ه . ق

۳۲. دائره المعارف تشیع، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ناشر: شهید سعید محبی

۳۳. رجال الکشی، محمد بن عمر کشی، ۱ جلد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه .ش

۳۴. رسائل ومقالات، الشیخ جعفر السبحانی ناشر: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام ، قم

۳۵. روضه الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم

۳۶. السنن الکبری، النسائی، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۱ ه .ق

۳۷. شجره طوبی، الشیخ محمد مهدی الحائری، ناشر: منشورات المکتبه الحیدریه ومطبعتها علیه السلام ، النجف الأشرف، ۱۳۸۵

۳۸. شرح نهج البلاغه،ابن أبی الحدید ناشر: دار إحیاء الکتب العربیه، عیسی البابی الحلبی و شرکا، ۱۳۷۸ ه .ش

۳۹. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲ جلد، مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۱ ه .ق

۴۰. عوالی اللآلی، ابن ابی جمهور احسائی، ۴ جلد، انتشارات سید الشهداء علیه السلام ، قم، ۱۴۰۵ ه . ق

۴۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ، شیخ صدوق، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ه .ق

۴۲. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶ ه . ق

۴۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، محمد صادقی تهرانی، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم ۱۳۶۵ ش

ص:۳۶۶

۴۴. فرهنگ فارسی، محمد معین، چاپخانه سپهر، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۸۱

۴۵. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم

۴۶. الکافی، کلینی، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ه . ش

۴۷. کشف الأسرار و عده الأبرار، رشید الدین میبدی – احمد بن ابی سعد، ناشر: انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱ ه . ش

۴۸. کشف الغمه، علی بن عیسی إربلی، ۲ جلد، چاپ مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ه . ق

۴۹. کنز العمال، المتقی الهندی، ۱۶ جلد، مصادر عامه، نشر موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹

۵۰. اللهوف، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۸ ه . ش

۵۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی فضل بن حسن، انتشارات ناصر خسرو، تهران ۱۳۷۲ ه .ش

۵۲. مجمع النورین، الشیخ أبو الحسن المرندی، طبعه حجریه

۵۳. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامیه قم، ۱۳۷۱ ه .ق

۵۴. مستدرکات أعیان الشیعه، سید حسن امین، ۷ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت

۵۵. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ۱۸ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۰۸ ه . ق

۵۶. مشکاه الأنوار، ابوالفضل علی بن حسن طبرسی، ۱جلد، کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۵ ه . ق

۵۷. المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم، ۱۴۰۵ ه . ق

۵۸. مصباح الشریعه، امام صادق علیه السلام ، ۱ جلد، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ه .ق

۵۹. مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ۱ جلد، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ ه . ق

۶۰. معارف و معاریف، حسینی دشتی، مصطفی، موسسه فرهنگی آرایه

۶۱. معالی السبطین، شیخ محمد مهدی مازندرانی حائری، مکتبه الشریف الرضی، قم ۱۴۰۵ ه .ق

۶۲. مفردات، الراغب الاصفهانی، دفتر نشر الکتاب، تهران

۶۳. مکارم الأخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، ۱ جلد، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق

۶۴. مناقب آل أبی طالب علیه السلام ، ابن شهر آشوب مازندرانی، ۴ جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ ه . ق

۶۵. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ه . ق

۶۶. موسوعه طبقات الفقهاء، شیخ جعفر سبحانی، ۱۵ جلدی ، ناشر: مؤسسه امام صادق، قم

۶۷. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم۱۴۱۷ ه .ق

۶۸. نهج البلاغه، ترجمه استاد انصاریان

ص:۳۶۷

۶۹. نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، ابو القاسم پاینده (معاصر)، ناشر: دنیای دانش

۷۰. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ۲۹ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۰۹ ه . ق

۷۱. ینابیع الموده لذوی القربی، القندوزی، انتشارات دار الاسوه، ۱۴۱۶ ه . ق

ص:۳۶۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹